

سر لشکر محمود افشار طوس



حمید رضا مسیان

سرلشکر محمود افشارطوس

- ۲..... «محمود افشارطوس» تا پیش از شروع نهضت ملی ایران.....
- ۴..... افشارطوس و فعالیت «سازمان گروه ملی» تا قیام ۳۰ تیر.....
- ۸..... افشارطوس و سازمان گروه ملی در تصفیه‌ها و انتصابات نیروهای مسلح در دوره دوم دولت ملی.....
- ۱۰..... غائله ۹ اسفند ۱۳۳۱.....
- ۱۲..... موقعیت افشارطوس در ارتباط با افسران ملی و دولت مصدق بعد از ۹ اسفند.....
- ۱۴..... کلیات اقدامات افشارطوس در نیروهای مسلح و شرایط این نیروها تا اردیبهشت ۱۳۳۲.....
- ۱۷..... سوءقصد به رئیس شهربانی دولت ملی.....
- ۲۱..... شرح جنایت و عواملش.....
- ۳۶..... برخی شایعات و مباحث حاشیه‌ای پیرامون این جنایت.....
- ۵۰..... اثرات و اهداف ترور افشارطوس.....
- ۵۷..... سرانجام پرونده.....
- ۵۸..... قضاوت تاریخ.....
- ۶۲..... خلاصه و خاتمه سخن پیرامون شهید افشارطوس.....

«محمود افشارطوس» تا پیش از شروع نهضت ملی ایران

نیروهای مسلح ایران اعم از ارتش، شهربانی و ژاندارمری پس از کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاء-رضاخان به مرور از نیروهای مسلح قبلی تجدید سازماندهی شده و به شکلی کاملاً مطیع رضاخان درآمدند. به این ترتیب میزان وفاداری و وابستگی به رضاشاه بعدی فاکتور اصلی تعیین کننده جایگاه افسران تا پیش از شهریور ۱۳۲۰ بود. «محمود افشارطوس» فرزند حسینخان شبل‌السلطنه^۱ هم یکی از افسران ارتش بود. وی در ۱۲۸۴ متولد شد و مانند بیشتر اعضای خانواده‌اش به سمت نظامی‌گری رفت. پس از گذراندن دبیرستان نظام به دانشکده افسری رفته و در ۱۳۰۸ به درجه ستوان دومی رسید.^۲ در دانشکده افسری شاگرد اول^۳ و به طور کلی فردی بسیار منظم و با جدیت و پشتکار در کارها و صداقت او در خانواده معروف بود.^۴



وی پیش از شهریور ۱۳۲۰ مدتی مباشر املاک سلطنتی مازندران شد.^۵ شغلی که اجرای دستورات مافوق توأم با آزار مردم برای منافع رضاشاه و موجب بدنامی بود. مطالب مکرری هم وجود دارد که افشارطوس در آن سمت موجب آزار مردم برای ازدیاد املاک رضاشاه و سایر منافع او شده بود که این مسئله همواره به عنوان لکه سیاه سابقه او ذکر شده است. گفتنی است در نفس اینکه املاک زیادی توسط رضاشاه به زور از مردم گرفته شد، تردیدی وجود ندارد اما اینکه نقش افشارطوس در آن در چه حد بود، نیاز به بررسی دقیق دارد. وی در آن زمان یک افسر جوان و مباشر املاک سلطنتی مازندران بود و سرلشکر «بوذرجمهری» رئیس املاک اختصاصی شاه و سرگرد «محمدعلی صفاری» در غیاب سرلشکر بوذرجمهری ریاست املاک اختصاصی رضاشاه را داشتند.^۶ طبیعتاً افشارطوس تحت دستور آنان بود ولی ظلم‌های زیادی که به افشارطوس نسبت داده شده برای آنان مطرح نشده است. دکتر کاتوزیان هم می‌نویسد برای بدرفتاری شدید افشارطوس در مازندران تا کنون منبع مستندی یا شاهی ارائه نشده است.^۷ با مجموع این شواهد به نظر می‌رسد در درجه اول افشارطوس بنا به ماهیت آن سمت عملکرد بدی داشته و قطعاً عامل یک سری ظلم‌ها به مردم و حداقل عامل اجرای دستورات ظالمانه بوده

^۱ - شرح حال رجال ایران قرنهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۵، مهدی بامداد، انتشارات زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۱/۱ ص ۱۹۶ — البته در آنجا نام کوچک وی به اشتباه محمد آورده شده است.

^۲ - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۶، ص آخر

^۳ - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۷۵/۱ ص ۶۲ + همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیپ ناصر مجللی، به کوشش مرتضی ذبیحی، انتشارات پردیس دانش، چاپ اول ۱۳۹۱/۱ ص ۴۴

^۴ - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۸

^۵ - رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی‌ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزازاده، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۲/۱ ص ۳۶۱

^۶ - همان

^۷ - مصدق و نبرد قدرت، همایون کاتوزیان، ترجمه احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم ۱۳۷۹/۱ ص ۲۴۸

است. البته بخشی هم ناشی از این بود که وی افسری بسیار مقرراتی بود.^۸ در نتیجه مباحثی و سابقه نامناسبی برایش ایجاد شده است. در عین حال احتمالاً بخشی از بدگوئی‌ها درباره او اغراق هستند^۹ مگر تحقیق اطمینان بخشی صورت گیرد.



همچنین صرف نظر از داستان‌سرایی‌ها و اینکه به طور کلی در آن زمان برخورد‌های خشن حتی با محصلان هم رایج بود، افشارطوس از نظر مالی با سلامت عمل می‌کرد و به فکر پر کردن جیب خودش نبود و وضع مالی خاصی به هم نزد. حتی هنگام رسیدگی به حساب‌هایش حدود ۴۰ هزار تومان کسر حساب داشت که خود رضاشاه دستور صرف نظر کردن از آن را داد و تاکید می‌کرد چون افسر درستی است، ممکن است در غیبتش که مریض بوده کسر آمده باشد.^{۱۰} افشارطوس تا آخر عمر هم فرد ثروتمندی نشد^{۱۱} و مخالفان علیرغم انواع دشمنی‌ها و مباحث مازندران و...، تخلف مالی به او نسبت ندادند. در حالی که اگر او قصد خیانت و مال اندوزی و منفعت طلبی شخصی داشت، شرایطش متفاوت بود و همین تأکیدی بر جنبه‌هایی از سلامت نفس او است. باری شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضاشاه رسید و افشارطوس به تهران

^۸ - همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیپ ناصر مجللی، به کوشش مرتضی ذبیحی، انتشارات پردیس دانش، چاپ اول ۱۳۹۱/ ص ۴۵

^۹ - آقای «حمید سیف‌زاده» از دشمنان سرسخت دکتر مصدق و مدافعان دکتر بقائی کتابی به نام «حافظه تاریخ» ج ۱، ناشر مولف در سال ۱۳۷۳ منتشر کرده که تیتیر صفحه اول آن عبارت است از: «افشارطوس که بود؟ و چگونه کشته شد؟» و در آن از صفحات ۲۹ تا ۱۲۷ مطلبی حاکی از ظلم‌های افشارطوس در مازندران نقل می‌کند که مدعی است به نقل از کتاب اسرار «املاک شاهنشاهی» دکتر لطفعلی بریمانی، ۱۳۲۴، تهران، است. کتاب دکتر بریمانی هم منبع اصلی درباره مباحث مربوط به افشارطوس در مازندران است ولی واقعیت این است که آن مطلب عملاً حالت داستان است و سند یا مصاحبه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. البته به احتمال قوی این داستان‌ها با توجه به اتفاقات واقعی ولو در سطح بسیار کمتر نوشته شده‌اند ولی در کل نمی‌توان نتیجه قطعی از این منابع گرفت. به خصوص با توجه به اغراض آقای حمید سیف‌زاده باید با دقت بیشتری عمل کرد. در منابع دیگری به سان «نگاهی به نهضت ملی ایران، نقد خاطرات شعبان جعفری»، سعید رهبر، نشر هیرمند، چاپ اول ۱۳۸۳ هم مطالب دیگری در این باره وجود دارند که باز شرح دقیق و مستندی ندارند. کتاب دیگری با نام «تاریخ املاک اختصاصی رضاشاه در گرگان»، دکتر عباس سپهر گرگانی، به کوشش مصطفی نوری و زینب طهماسبی، انتشارات پردیس دانش، چاپ اول ۱۳۹۴ هم منتشر شده که مربوط به املاک سلطنتی گرگان است و بحثی از افشارطوس در آن نیست. البته در آن به ظلم‌های مأموران املاک آن خطه پرداخته شده که به احتمال قوی مشابه آن در مازندران هم رخ داده است. ضمناً حتی در مواردی اتهام تجاوز به نوامیس مردم به افشارطوس زده شده اما هیچ منبعی برایش ذکر نشده که به تبع قابل پذیرش نیست. لذا تا کنون هیچ منبع دقیقی درباره عملکرد او و به خصوص جزئیات اقداماتش منتشر نشده است و مجموع مسائل نشان می‌دهد ضمن این که وی عملکرد نامناسبی داشته، اما بخشی از اتهامات هم اغراق هستند.

^{۱۰} - رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی یزدی، به اهتمام غلامحسین میرزازاده/ ص ۳۶۱

^{۱۱} - رویدادها و دوری ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۹ - که در آنجا آمده تنها محل درآمد افشارطوس حقوق افسری او بود.

برگشت. از این دوران برخی نظامی‌ها با وزش نسیم آزادی مقداری متوجه مسائل روز شدند چنانکه برخی جذب حزب توده شدند. تعدادی هم در جناح‌های درون ارتش و رقابت تیسمارها قرار گرفتند. اما افشارطوس جذب هیچ یک از این گروه‌ها نشد زیرا عملاً اعتقادات دیگری داشت. مدتی در سمت‌هایی همچون فرمانده هنگ ۲ پیاده لشکر ۹ اصفهان، فرماندار نظامی راه‌های همدان و بازرس ویژه لشکر یک خدمت کرد. بعد به دانشگاه جنگ منتقل و مدتی معاون و مدیر دروس دانشگاه جنگ و مدتی رئیس دایره آموزش دانشگاه جنگ بود.^{۱۲} به این ترتیب عملاً به مرور از سمت‌های مهم اجرایی کنار گذاشته شد و ترفیع درجه او از سرهنگی هم متوقف شده بود.



افشارطوس و فعالیت «سازمان گروه ملی» تا قیام ۳۰ تیر

با تخلیه ایران از قوای شوروی و بازگشت آذربایجان به کشور در سال ۱۳۲۵، توجه وطن‌دوستان به مسائل داخلی بیشتر شده و زمینه بروز حرکات ملی بهتر گردید. افشارطوس نیز هرچند به سان اکثر نظامیان دوران رضاشاه به زمان خود بسیار به رضاشاه معتقد بود، ولی با شروع نهضت ملی تغییرات فکری محسوس در او رخ داده و به دموکراسی ابراز علاقه می‌کرد. وی همچنین داماد شیخ العراقین بیات خواهرزاده دکتر مصدق بود و دکتر مصدق و همسرش خانم ضیاءالسلطنه در مراسم عقد افشارطوس حضور داشتند و ازدواج با اجازه آنان صورت گرفته بود. از این رو نسبت فامیلی هم با دکتر مصدق داشت و دکتر

^{۱۲} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۶، ص آخر

مصدق شناختی از شرایط خانوادگی و مالی او داشت.^{۱۳} به این ترتیب فضای خوبی جهت نزدیکی افشارطوس با ملیون در میان بود.

در همان دوران فساد و شرایط نامناسب اقتصادی و اجتماعی عامل محرکی برای فعالیت افراد سالم بود. البته نظامیان به طور سنتی دخالت کمتری در این مسائل می‌کردند. ولی به هر روی فساد گسترده در نیروهای مسلح موجب حساسیت برخی نظامیان بود. به این لحاظ در حدود اوائل سال ۱۳۳۱ تعدادی از افسران به خواست سرهنگ ستاد محمود افشارطوس مدیر دروس دانشگاه جنگ، به منزل وی رفتند. در جلسه اول علاوه بر صاحب‌خانه، سرهنگ ستاد «غلامرضا مصور رحمانی»، سرهنگ توپخانه ستاد «یاوری»، سرهنگ پیاده ستاد «قدرت دبیر سیاقی» و سرهنگ سوار «محمد اشرفی» حضور داشتند. بحث جلسه پیرامون مطلبی شروع شد که آن روزها نقل جلسات افسران بود یعنی خرابی وضع ارتش از جهت بی‌هدفی، فقدان ایمان و فساد دایره کارگزینی در واگذاری مشاغل مهم و ترفیعات. سرهنگ یاوری از قول یکی از سرتیپ‌های کارگزینی می‌گفت نرخ آن سال کارگزینی برای درجه سرتیپی ۵ هزار تومان پول و یک جفت قالیچه ابریشمی است و سرهنگ‌ها هرچه قدر هم لایق باشند بدون آن در لوحه ترفیعات نخواهند رفت.^{۱۴}

اکثر حضار از این بابت اظهار تأسف کرده و می‌پرسیدند چاره چیست؟ سرهنگ مصور رحمانی در پاسخ آنان گفت اگر بحث ترفیع است که اکثر افسران امکان پرداخت رشوه را دارند. در آن هنگام افشارطوس به حضار گفت: مسئله عمیق‌تر از این است. در ارتش ما هم را می‌شناسیم و بنده رشوه‌گیر نیستم. به این دلیل هم رشوه نمی‌دهم که این کار را رکیک کننده و تباه کننده روح فرد در جامعه می‌دانم. اما اگر قرار باشد رشوه بدهم، این سوال برایم ایجاد می‌شود که چرا رشوه نگیرم که سود مالی هم ببرم؟ منظورم این است که برای من رشوه دادن و رشوه گرفتن از نظر اصولی مفهوم واحدی دارند. راشی و مرتشی هر دو فاسد کننده روح افراد در جامعه و باعث انحطاط محیط هستند. پس ما نباید تسلیم طرز تفکر فاسد کارگزینی‌چی‌ها شویم. سرهنگ دبیرسیاقی هم اشاره کرد که اگر حتی یک افسر سالم با این روند درجه بگیرد، در سازمان ارتش ناتوان از هر کاری بوده و به ناچار باید کنار رود. بعد سرهنگ مصور رحمانی این نکته را مطرح کرد که آنان ۳ راه دارند، یا همرنگ جماعت شده یا مبارزه کنند. راه سوم هم کناره گرفتن از ارتش است. افشارطوس در پاسخ او می‌گوید: من یک سربازم یعنی در موقع لزوم پاکبازم.

^{۱۳} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۹ - لازم به ذکر است شادروان مسعود حجازی خواهرزاده افشارطوس و از فعالان و بعداً بزرگان جبهه ملی ایران و وفاداران همیشگی راه مصدق بود. در تدوین این مجموعه از برخی راهنمائی‌های آقای مهندس «سعید حجازی» برادر شادروان مسعود حجازی استفاده کردم که بابت آن بسیار ممنونم. ضمناً اشاره به این نکته لازم است که افشارطوس ۲ پسر و ۱ دختر داشت. (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۲، ص آخر) اکنون یک فرزند وی فوت کرده و دو تن دیگر در خارج از کشور زندگی می‌کنند.

^{۱۴} - کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی، غلامرضا مصور رحمانی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول ۱۳۶۶/ صص ۲۰۶-۲۰۷

حاضر نیستم شخصیت خود را پائین آورم که به فسادم بکشند. نه ترفیع می‌خواهم و نه استعفا می‌دهم بلکه مبارزه می‌کنم. سایرین هم سخنان او را تاکید کردند و به این ترتیب قرار شد با فساد مبارزه کنند.^{۱۵}

آنان پس از مدتی بحث به این نتیجه رسیدند که فساد اصلی از دربار بوده و مبارزه باید شاه را هدف گیرد. البته نه اینکه الزاماً شاه برکنار شود بلکه سیستم کشور اصلاح شده و آزادی برقرار گردد. به این ترتیب همگان موافقت نمودند که برای اصلاح نحوه اداره کشور و برقراری دموکراسی فعالیت کنند. به این منظور یک سازمان مخفی ایجاد کنند که نام آن «سازمان گروه ملی»^{۱۶} گذاشته شد. هیئت مدیره موقتی برای آن تعیین و افشارطوس به عنوان مدیر و سرهنگ مصور رحمانی به عنوان دبیر کل آن انتخاب شدند. اساسنامه آن هم به این شرح بود:



اصل ۱- سازمان گروه ملی برای ملت ایران «دموکراسی» را مطالبه می‌کند. سازمان، در وضع فعلی، با رژیم موجود که در آن تحت رهبری دکتر مصدق اختیارات کلی به ملت برگردانده شده همکاری خواهد کرد. اصل ۲- نتیجه مسلم اجرای اصل یک قرار دادن نیروهای مسلح کشور در اختیار ملت است، بنابراین، اداره امور نیروهای مسلح و سازمان‌های انتظامی کشور اعم از ارتش، ژاندارمری و شهربانی، از دربار و شاه باید منتزع و در اختیار هیئت دولت قانونی قرار گیرد.

اصل ۳- به علت فساد مشهور اداره کارگزینی کل ارتش، که موجب شده است اکثریت امراء ارتش و شاغلین مقامات مهم به دلایلی غیر از لیاقت و صلاحیت خدمتی، به احراز درجه و مقام بالا نائل شده باشند، امراء ارتش در درجات ارتشبدی و سپهبدی و سرلشکری به طور مطلق و در

درجه سرتیپی به استثناء عدای معدود، باید از خدمت برکنار شوند و به جای آنان از افسران صالح و جوان به کار گمارده شوند.

اصل ۴- چون حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت به ملت و در راه اعتلای ایران گام برمی‌دارد، سازمان بی دریغ در تمام مراحل در مقابل عناصر اخلاف‌گر از آن پشتیبانی خواهد کرد.

^{۱۵}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی / صص ۲۰۷-۲۰۸

^{۱۶}- اشاره به این نکته لازم است که اسم سازمان نخست «گروه افسران ناسیونالیست» و بعد «گروه سربازان ناسیونالیست» و در نهایت «سازمان گروه ملی» شد. (خاطرات سرهنگ رحمانی / ص ۲۰۶) ولی در برخی منابع از این گروه با نام «سازمان افسران ناسیونالیست» نام برده می‌شود که این اشتباه احتمالاً ناشی از این است که سرهنگ رحمانی در تلگرامی (ص ۲۳۹ خاطرات سرهنگ رحمانی) به مرحوم بازرگان خود را دبیر سازمان افسران ناسیونالیست نام برده است. همچنین احتمالاً نام اولیه گروه افسران ناسیونالیست هم در تکرار این اشتباه مؤثر بوده است.

مدیر و دبیر کل هم مشترکاً مسئولیت عملی ساختن اساسنامه و برقراری ارتباط‌های سیاسی و نظامی مهم را به عهده گرفتند. مقرر شد هر یک از افراد در محیط کار خود جستجو کرده و افراد سالم و با صلاحیت و علاقه‌مند را پیدا کنند. بعد آنان را با تصویب هیئت مدیره و با قید سوگند به سازمان گروه ملی ملحق کنند.^{۱۷} به این ترتیب مسیر زندگی فرد ناخوشنام مباشر املاک سلطنتی مازندران از سال ۱۳۳۱ به سمت دیگری افتاد.

پس از آن فعالیت مخفی آن سازمان آغاز و در مدت کوتاهی تعدادی از افسران را جذب کرد که برخی از آنان عبارت بودند از: سرتیپ مهدی سپه‌پور، سرتیپ محمود امینی، سرتیپ غلامحسین وفا، سرهنگ عزت‌الله ممتاز، سرهنگ اشرفی، سرتیپ



مهندس ریاحی، سرهنگ ناصر مجللی، سرهنگ شاه‌رخ، سرگرد هوئی نجاتی، سرگرد پیاده نادری، سرگرد دکتر اسماعیل علمیه و...^{۱۸} که اسامی ۲۶ نفر از آنان در کتاب خاطرات سرهنگ مصور رحمانی آمده است. فعالیت سازمان ادامه یافت و هیئت مدیره موقت تبدیل به هیئت مدیره ثابت شد. به مرور هم مشخص شد افکار سازمان طرفداران زیادی در افسران و به خصوص جوانان دارد. ضمناً تماس‌هایی هم با دکتر مصدق برقرار و مسائل را برایش تشریح کردند که با ابراز مسرت او مواجه شد. هرچند در دولت اول مصدق امکانی برای گرفتن اختیارات نیروهای مسلح از شاه وجود نداشت.^{۱۹} با این تفاسیر با همت و مدیریت افشارطوس در اولین گام سازمانی از افسران سالم و درستکار متشکل و اینان با دکتر مصدق ارتباط برقرار کردند.

مدتی بعد دکتر مصدق بر سر اختیارات نیروهای مسلح با شاه دچار اختلاف و در تیر ۱۳۳۱ استعفا داد که منجر به قیام ۳۰ تیر گردید. در آن هنگام سازمان گروه ملی از مردم و دکتر مصدق پشتیبانی کرد کما اینکه بخشی از افسرانی که برای سرکوب اعزام شده بودند، از اعضای سازمان بودند و به آنان تاکید شده بود با واحدهای خود به محل اعزام شده و در آنجا از سرکوب مردم خودداری کنند. همچنین تأکید شده بود افسران نیروی هوایی هم از سرکوب مردم خودداری کنند. به همین شیوه هم عمل شد که به تبع در پیروزی مردم مقداری تأثیر داشت.^{۲۰}

^{۱۷}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۰۹-۲۱۲

^{۱۸}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۱۳

^{۱۹}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۱۴-۲۱۵

^{۲۰}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۱۸-۲۲۲ - البته به نظر می‌رسد سرهنگ رحمانی در خاطراتش مقداری هم در این زمینه بزرگ نمائی کرده و نقش بسیار پررنگی برای سازمان در ۳۰ تیر قائل شده است.

افشارطوس و سازمان گروه ملی در تصفیه‌ها و انتصابات نیروهای مسلح در دوره دوم دولت ملی

با بازگشت دکتر مصدق به قدرت در عین داشتن اختیار ظاهری فرماندهی نیروهای مسلح، به تبع شرایط بهتری برای سازمان گروه ملی ایجاد شد. از آن پس سازمان طبق اساسنامه‌اش تلاش کرد در جهت تصفیه نیروهای مسلح از افسران فاسد و انتصاب افراد سالم به مقامات مهم حرکت کند. به این لحاظ سازمان گروه ملی به دکتر مصدق پیشنهاد نمود:

۱- امرای سرلشکر و بالاتر کلاً بازنشسته

۲- سرتیپ‌ها به استثنای تعداد معدودی برکنار شوند و مشاغل به افسران جوان و مورد اعتماد و دارای پرونده مناسب واگذار شود.

۳- کمیسیون‌هایی از افسران رسته‌های مختلف تشکیل شده و خود آنان افراد ناصالح را شناسایی و معرفی کنند.

که این پیشنهادات به مرور مورد توجه دکتر مصدق قرار گرفتند.



بازنشستگی بخشی از امرای ارشد از شهریور ۱۳۳۱ آغاز شد^{۲۱} و نیمه دوم سال ۱۳۳۱ انتخابات بین افسران انجام شد. جالب آن که بیشتر افسران منتخب از کاندیداهای سازمان گروه ملی بودند.^{۲۲} حتی افشارطوس در آن انتخابات بیشترین آراء را کسب نمود^{۲۳} که نشانگر موقعیت قابل احترام او در بین افسران و همچنین موقعیت سازمان گروه ملی در نیروهای مسلح بود. این نیز با توجه به اهمیت دکتر مصدق برای انتخابات آزاد، به تبع به احترام و جایگاه سازمان گروه ملی نزد دکتر مصدق افزود. کمیسیون‌های منتخب بعد از بررسی‌ها سوابق ۱۳۶۰ افسر را مخدوش اعلام نمودند که در مرحله اول ۱۳۶ نفر آنان از کار برکنار شدند. دکتر مصدق در این باره در خاطراتش می‌نویسد که افسران منتخب تعداد نسبتاً زیادی را برای بازنشستگی پیشنهاد نمودند. او هم با مشورت سه مشاور منتخب شاه (برای عدم تنش در وضع

بحرانی کشور) بازنشستگی ۱۳۶ نفر را تصویب نمود که همان‌ها بازنشسته شدند.^{۲۴} به عنوان مثال در آبان و آذر ۱۳۳۱ تعدادی از افسران بازنشسته شدند.^{۲۵} به این ترتیب گام اولیه برای تصفیه نیروهای مسلح برداشته شد. البته باید تاکید کرد افسران بازنشسته به شدت با دولت دشمن شده و در اتفاقات بعدی علیه دولت نقش موثری داشتند.^{۲۶}

^{۲۱}- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۰۶/۰۱، ص ۱

^{۲۲}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۲۵-۲۲۷ - در این صفحات کلیات درخواست‌ها و روابط با مصدق درباره آن‌ها نگاشته شده است. البته درباره تاریخ برگزاری انتخابات بین افسران را اواخر سال ۱۳۳۱ ذکر کرده که با توجه به شروع برخی بازنشستگی‌ها از مهرماه باید گفت خیلی در اواخر سال ۱۳۳۱ نبوده و همان نیمه دوم معقول‌تر است.

^{۲۳}- رویدادها و داور، ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۲

^{۲۴}- نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، ج ۲ دفتر سوم، انتشارات مصدق، اسفند ۱۳۵۰/ ص ۱۴۵

علاوه بر این اعضای سازمان گروه ملی به مرور به برخی مقامات مهم نیروهای مسلح رسیدند. پیشنهاد اولیه سازمان در این باره به این شکل بود:^{۲۷}



- ۱- وزیر دفاع ملی: نخست‌وزیر
- ۲- رئیس ستاد کل: سرتیپ محمود امینی
- ۳- رئیس شهربانی کل کشور: سرتیپ محمود افشارطوس
- ۴- معاون وزیر جنگ: سرتیپ تقی ریاحی
- ۵- رئیس ستاد نیروی هوایی: سرتیپ مهدی سپه‌پور

در ۲۷ آبان ۱۳۳۱ اعلام شد به تعدادی از افسران ترفیع داده شده که سرهنگ ستاد افشارطوس هم به سرتیپی رسید.^{۲۸} افشارطوس در ۱۳ دی ۱۳۳۱ به سمت فرماندار نظامی تهران منصوب شد.^{۲۹} خدماتش هم به شکلی مورد پسند دولت بود که ۱۷ روز بعد یعنی در ۱ بهمن ۱۳۳۱ به ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید.^{۳۰} بعد از ۹ اسفند ۱۳۳۱

هم سرتیپ ریاحی به ریاست ستاد ارتش رسید. این امر با انتقادات زیادی در سازمان گروه ملی مواجه شد که به توانائی‌های نظامی افشارطوس و امینی تأکید می‌کردند. ولی دکتر مصدق پاسخ داد در آن شرایط شهربانی از نظر حفظ امنیت نقش بسیار مهمی دارد که نیازمند خصال نظامی افشارطوس است.^{۳۱} به این لحاظ افشارطوس را برای مهم‌ترین بخش انتظامی-امنیتی شهری در نظر گرفت. بعد هم برخی افسران مصدقی و ارزنده به ریاست شهربانی مناطق مهم دیگر رسیدند. چنانکه سرگرد «سیدمحمود سخائی» به ریاست شهربانی کرمان که محل قدرت بقائی بود، سرهنگ «پورشریف» معاون فرمانداری نظامی

^{۲۵}- روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱/۰۸/۱۷، صص ۵ و ۱۳۳۱/۰۹/۰۱، ص آخر + ۱۳۳۱/۰۹/۰۵، ص آخر

^{۲۶}- دکتر مصدق بعداً حتی اعلام کرد بازنشسته کردن افسران به جای مفید بودن مضر شد. (خاطرات و تالمات دکتر محمد مصدق، دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات محمد علی علمی، چاپ پنجم/ ص ۲۸۰)

^{۲۷}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/ ص ۲۱۶

^{۲۸}- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۰۸/۲۷، ص آخر

^{۲۹}- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۰/۱۳، ص ۱

^{۳۰}- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۱/۰۱، ص ۱

^{۳۱}- کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی، غلامرضا مصور رحمانی/ صص ۲۳۰-۲۳۲ - لازم به ذکر است که سرتیپ امینی در آن زمان به دلیل موقعیت بحرانی یاغی‌گری بخشی از عشایر جنوب به فرماندهی نیروهای جنوب منصوب و بعداً فرمانده ژاندارمری کل کشور شد.

تهران^{۳۲} به ریاست شهربانی آذربایجان^{۳۳} و سرهنگ «ناصر مجللی» افسر فرمانداری نظامی تهران به ریاست شهربانی فارس^{۳۴} رسیدند تا به نظم و امنیت کمک کنند. که مشخص است حتی بخشی از افسران ارزنده ارتش که در فرمانداری نظامی تهران می‌توانستند خدمات ارزشمندی انجام دهند هم به شهربانی منتقل شدند. علاوه بر این برخی افسرها و گروه‌های ارتش هم به شهربانی منتقل گردیدند.^{۳۵} ضمناً بد نیست خاطرنشان شود انتصاب افشارطوس به ریاست شهربانی موجب مخالفت‌هایی شد چنانکه کاشانی به این مسئله معترض بود^{۳۶} اما مصدق در انتخاب خود ایستاد.

اشاره به این نکته لازم است که شهربانی علاوه بر اینکه یکی از مهم‌ترین دستگاه‌های انتظامی کشور و در حالت عادی مهم‌ترین بخش انتظامی شهرها بود، در آن دوران شامل یکی از نهادهای مهم اطلاعاتی کشور یعنی اداره کارآگاهی یا اطلاعات می‌شد.^{۳۷} (رکن ۲ ارتش هم نهاد اطلاعاتی مهمی بود) پس اگر دولت ملی بر شهربانی تسلط می‌یافت، هم از جهت انتظامی و



سرتیب افشار طوس
رئیس شهربانی دکتر مصدق

حفظ امنیت شهرها و هم از جهت اطلاعاتی و کنترل مخالفان، موقعیت بسیار خوبی پیدا می‌کرد. به این لحاظ در نگاه اول حساسیت جایگاه افشارطوس بسیار مشخص است. او هم همانطور که اشاره شد افسری جدی و فعال بود چنانکه عموماً ساعت ۷ یا ۷ و نیم صبح در محل کارش در شهربانی حاضر می‌شد.^{۳۸} از اول کار هم در صدد انجام وظیفه و برخورد قانونی با دشمنان بود و مثلاً در ۶ اسفند سرلشکر زاهدی از اصلی‌ترین مخالف دولت را مدتی بازداشت نمود.^{۳۹}

غائله ۹ اسفند ۱۳۳۱

اولین اتفاق مهم در دوره ریاست شهربانی افشارطوس غائله ۹ اسفند بود که به فاصله کمی از انتصاب افشارطوس به آن سمت رخ داد. دولت ملی در اواخر سال ۱۳۳۱ به سمت پیشرفت در حرکت بود و مصدق مقداری هم بابت ایجاد آشوب‌ها به

^{۳۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱/۱۲/۲۰، ص آخر

^{۳۳} - با مصدق و دکتر فاطمی، ناصر نجمی، انتشارات معاصر، چاپ اول ۱۳۶۸/صص ۱۱۵ و ۱۲۲ و ۱۲۳ + همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیب ناصر مجللی/ص ۴۶

^{۳۴} - همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیب ناصر مجللی/صص ۴۶ و ۵۰

^{۳۵} - روزنامه اطلاعات ۲۲ مهر ۱۳۳۲، ص ۷ -- نقل از دفاع وکلای متهمان پرونده قتل افشارطوس

^{۳۶} - سالهای بحران، خاطرات روزانه محمدناصر صولت قشقایی از فروردین ۲۹ تا آذر ۳۲، به تصحیح نصرالله حدادی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول شهریور ۱۳۶۶/صص ۳۴۸ و ۳۴۹ + نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، علی رهنما، نشر گام نو، چاپ اول ۱۳۸۴/ص ۸۰۱ نقل از خواندنیها ۲۱ بهمن ۱۳۳۱

^{۳۷} - ناگفته‌هایی پیرامون فروری حکومت مصدق و نقش حزب توده‌ی ایران، دکتر ماشالله ورقا، انتشارات بازتاب نگار، چاپ اول ۱۳۸۴/صص ۱۴-۱۵

^{۳۸} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۱، ص آخر

^{۳۹} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۲/۰۶، ص آخر

شاه اخطار کرد که شاه خودش پیشنهاد کرد در ۹ اسفند مدتی از ایران خارج شود. صرف نظر از جزئیات آن واقعه که بحث جدائی دارند، در هر حال بحرانی ایجاد شد که ممکن بود منجر به قتل دکتر مصدق گردد. زمانی که مصدق به کاخ رفت با تجمع اوباش و تعدادی از افسران بازنشسته مواجه شد. از راه دیگری به خانه برگشت که اوباش و تظاهر کنندگان به درب منزلش هجوم بردند تا او را به قتل رسانند. البته وی صبح آن روز به روسای ارتش، شهربانی، فرماندار نظامی و حتی کلانتری ناحیه کاخ دستوراتی بابت حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانه‌اش داده بود. ولی رئیس ستاد ارتش به کاخ رفته و نیروی کافی در اختیار فرمانداری نظامی برای حفظ نظم نگذاشته بود. بخشی از پاسبان‌های شهربانی هم مانع حرکت تظاهرات کنندگان شدند که آن هم با دخالت برادر شاه مرتفع شد.^{۴۰} در نتیجه عملاً شهربانی آن ناحیه و ارتش را کد شده بودند و گارد نخست‌وزیر هم نیروی زیادی نداشت و شرایط بدی حکم‌فرما بود.

در همان حال افشارطوس که حدود ۴۰ روز قبل به ریاست شهربانی رسیده بود، از طریق منابع اطلاعاتی شهربانی از توطئه با خبر شده و وارد عمل شد.^{۴۱} ابتدا سرهنگ مجللی و تعدادی سرباز را با خود به منزل دکتر مصدق برد و بعد حتی دستور تیراندازی داد.^{۴۲} «شعبان بی‌مخ» در این باره در خاطراتش می‌گوید ۹ اسفند به درب منزل مصدق رفتند و:

«من داد زدم گفتیم: «اومدیم مصدق رو ببریم نذاره اعلیحضرت بره.» افشارطوس گفت: «برو خفه شو!» ولی باتمانقلیچ^{۴۳} هیچی نگفت. افشارطوس دو سه تا داد زد سرمون، مام دو سه تا داد سر اون زدیم و دعوامون شد. گفتیم: «آخه بابا پاگونتو شاه داده!»^{۴۴}»

به این ترتیب بین آنان جر و بحث تندی در گرفت و در نتیجه مقداری با اوباش برخورد شد. سپس افشارطوس به همراه دکتر فاطمی، دکتر مصدق را از طریق نردبان به ملک همسایه انتقال دادند که مصدق به ستاد ارتش و افشارطوس به شهربانی رفتند.^{۴۵} بعد از مدتی افشارطوس شخصاً به جلو مجلس رفته و محل را بازدید کرد و بعد دکتر مصدق به مجلس آمد.^{۴۶} البته اشرار پس از فرار دکتر مصدق درب منزل او را شکستند ولی در نهایت با تیراندازی گارد نخست‌وزیر مجبور به فرار شدند.^{۴۷} در

^{۴۰} - خاطرات و تالعات دکتر محمد مصدق، دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات محمد علی علمی، چاپ پنجم/ صص ۲۱۱-۲۱۶

^{۴۱} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سررشته، ناشر: نویسنده، چاپ اول ۱۳۶۷/ صص ۳۱-۳۲

^{۴۲} - همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیپ ناصر مجللی/ ص ۴۹

^{۴۳} - احتمالاً درباره باتمانقلیچ اشتباه کرده است.

^{۴۴} - خاطرات شعبان جعفری، به کوشش هما سرشار، نشر ثالث، چاپ ششم ۱۳۸۱/ ص ۱۲۶

^{۴۵} - نشریه چشم انداز ایران اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶، گفتگوی خانم ندا حریری با مرحوم احمد صدر حاج‌سیدجوادی درباره دست‌نوشته متن

دفاعیات مرحوم دکتر حسین فاطمی پس از ۵۲ سال/ ص ۶

^{۴۶} - قلم و سیاست/ از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ج ۱، محمدعلی سفری، نشر نامک، چاپ اول ۱۳۷۱/ ص ۷۴۶

^{۴۷} - خاطرات و تالعات دکتر محمد مصدق/ صص ۲۱۵-۲۱۶



هر حال بعد از رفتن دکتر مصدق به مجلس، خطر خیلی کاهش یافت و به مرور مردم هم مطلع و وارد میدان شده و مأموران وارد عمل شدند و غائله خوابید و بخشی از سران تظاهرات کنندگان دستگیر شدند.

به این ترتیب توطئه ۹ اسفند با هوشیاری و شجاعت دکتر مصدق خنثی شد که ابتدا از دربار گریخت و بعد از حمله به منزلش، به ملک مجاور و در نهایت به ستاد ارتش و مجلس رفت. محافظان منزل نخست‌وزیر هم با تیراندازی موجب فرار حمله کنندگان شدند. در عین حال رئیس شهربانی کل کشور در آن روز سنگ تمام گذاشت و نشان داد قاطعانه و شجاعانه مدافع دکتر مصدق بوده و در برابر توطئه‌ها خواهد ایستاد. طبیعتاً این هم زنگ خطری برای مخالفان بود.

موقعیت افشارطوس در ارتباط با افسران ملی و دولت

مصدق بعد از ۹ اسفند

تا ۹ اسفند اختلاف خاصی بین دربار و دولت مطرح نبود و می‌توان گفت اقدامات نهضت ملی در نیروهای مسلح هم جبهه‌گیری خاصی در مقابل دربار نداشت و در جهت سالم سازی حرکت می‌کرد. در عین حال حتی رئیس ستاد ارتش سرلشکر بهارمست بود که از افسران معرفی شده شاه برای مشاوره با دکتر مصدق بودند. طبیعتاً افسران ملی هم تا آن مقطع با نگرانی کمتری نسبت به دربار به فعالیت مشغول بودند. ولی از آن پس شرایط دگرگون شد و برخی افسران ملی و به خصوص افسران ارشد، در جدال شاه و مصدق به شکلی بی‌طرفی و عافیت‌طلبی را پیشه کردند.^{۴۸} مثلاً سرتیپ «غلامحسین وفا» فرماندار نظامی تهران و عضو سازمان گروه ملی^{۴۹} از فرمانداری نظامی استعفا داد.^{۵۰}

^{۴۸} - رویدادها و دوری ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۵۳۶

^{۴۹} - در صفحه ۲۱۳ کتاب کهنه سرباز، اسم سرتیپ وفا به عنوان عضو سازمان آمده است.

^{۵۰} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۲/۱۱، ص ۱ و آخر

به واقع در آن دوران به ندرت افسران ارشدی حاضر می‌شدند در رویه عادی وفاداری به شاه نرمش نشان دهند. این هم طبیعی بود زیرا نیروهای مسلح شاهنشاهی با سوگند وفاداری به شاه^{۵۱} وارد خدمت شده و آموزش دیده و تربیت شده و شکل گرفته بودند و بعد هر روز با شعارهای شاه‌دوستی فعالیت می‌کردند. ارتقاء به درجه تیمساری هم که به تبع نیاز به تائیدات ویژه و اثبات وفاداری خاص به شاه داشت. ریاست ستاد ارتش، شهربانی و ژاندارمری کل کشور هم با تیمسارها بود و طبیعتاً مسئولیت و خطرات اصلی متوجه آنان بود. در حالی که افسران با درجات پایین‌تر و حتی سرهنگی می‌توانستند به استناد قانون اطاعت از دستور مافوق، با مسئولیت خیلی کم‌تری انجام وظیفه کرده و از نهضت ملی حمایت کنند. به این لحاظ به ندرت تیمساری یافت می‌شد که حاضر باشد در جدال مصدق و شاه، به شکل علنی و قاطع از مصدق دفاع کند. برای شناخت بهتر حساسیت جایگاه تیمسارهای ملی توجه شود که در سازمان نظامی حزب توده در سال ۱۳۳۳ با آن تشکیلات و توانائی اعجاب برانگیز، حتی یک تیمسار وجود نداشت. در اسناد وزارت خارجه انگلیس هم آمده در اسفند ۱۳۳۱ گزارش محرمانه‌ای تهیه شده که شاه اعلام کرده پس از بررسی‌ها متوجه شده در بین افسران ارشد، به استثنای افشارطوس رئیس شهربانی و ریاحی رئیس ستاد ارتش، بقیه به او وفادار خواهند بود.^{۵۲}

علاوه بر این قبلاً اشاره شد بعد از ۹ اسفند سرتیپ «تقی ریاحی» به ریاست ستاد ارتش رسید که عضو سازمان گروه ملی اما افسر مهندس و تا حدی غیر رزمی بود. متأسفانه این مسئله به جای آن که باعث تقویت سازمان گروه ملی گردد، نتیجه معکوس داد زیرا اختلافات بر سر انتصاب ریاحی در سازمان گروه ملی بالا گرفت و موجب تفرقه شدیدی در آن سازمان شد. بعد شورای فرماندهی سازمان به تدریج دست از فعالیت کشید و به مرور پراکندگی افسران ملی آغاز گردید.^{۵۳} بخش عمده این مسئله هم ناشی از خودخواهی بود و بحث جدائی دارد. از این گذشته سرهنگ مصور رحمانی دبیر سازمان گروه ملی به دلیل شرایط بحرانی عراق از اواخر تابستان ۱۳۳۱ با سمت وابستگی نظامی به عراق رفت^{۵۴} و افشارطوس در مدیریت سازمان تنهاتر شد. لیست و مشخصات و چارت افسران سازمان گروه ملی نیز در منزل افشارطوس بودند.^{۵۵} به این ترتیب عملاً افشارطوس بایستی باقیمانده افسران ملی را مدیریت، سازماندهی و منسجم کرده یا حداقل مانع پراکندگی بیشتر می‌شد و حتی تلاش می‌کرد

^{۵۱} - در بحث قسم خوردن نیروهای مسلح شاهنشاهی به شاه و نوع تربیت و ساختار آنان جالب است بدانیم حتی در آخرین روزهای انقلاب ۵۷ و عملاً انفجار کشور هم در حدود ۱۴ بهمن رئیس ستاد ارتش وقت ارتشبد «عباس قره‌باغی» در پاسخ مخالفان تاکید کرده بود نیروهای مسلح شاهنشاهی برای حفظ قانون اساسی و رژیم سلطنت در پیشگاه خداوند به قرآن و پرچم سوگند یاد کرده‌اند. (اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی (مرداد-بهمن ۵۷)، عباس قره‌باغی، نشر نی، چاپ نهم ۱۳۶۶/صص ۲۹۷)

^{۵۲} - اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، اف-او-۳۷۱/۱۰۴۵۶۴، FO، از طرف روتنی، ۲ مارس ۱۹۵۳ - نقل از کتاب «نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی»، علی رهنما، نشر گام نو، چاپ اول ۱۳۸۴/صص ۸۰۱ و ۹۱۴

^{۵۳} - مصدق، دولت ملی و کودتا- مجموعه گفت و گوها و مقالات تاریخی-سیاسی، زیر نظر مهندس عزت‌الله سحابی، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۸۰/صص ۲۲۵-۲۲۶

^{۵۴} - کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی/صص ۲۴۲-۲۴۴

^{۵۵} - رویدادها و دوری ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/صص ۶۷-۶۸

بخشی از آنان تحت لوای جایگاه او فعالیت کنند. این در شرایطی بود که در همان حال شبکه‌های افسران وابسته به استعمار و دربار و حتی سازمان افسران حزب توده با سابقه بسیار بیشتر از افسران ملی و حمایت ابرقدرت‌ها و به تبع گستردگی بالاتر، مشغول فعالیت و تقویت خود بودند.



با این تفاسیر در حالی که ریاحی از نظر نظامی ضعیف بود، حساسیت موقعیت افشارطوس به عنوان یک تیمسار مدافع قاطع نهضت ملی و آماده برخورد با مخالفان در بین نظامیان مدافع دولت، و همچنین فردی که باید عملاً نظامیان مدافع نهضت ملی را مدیریت و سازماندهی کند، به خصوص بعد از ۹ اسفند بسیار روشن است. مجامله‌ای هم نخواهد بود اگر گفته شود افشارطوس تکیه‌گاه اصلی مصدق در نیروهای مسلح بود.

کلیات اقدامات افشارطوس در نیروهای مسلح و شرایط این نیروها تا اردیبهشت ۱۳۳۲

افشارطوس علاوه بر تلاش برای انسجام افسران ملی، اقدامات مهمی هم از ابتدای فعالیتش در شهربانی انجام داد که بعد از ۹ اسفند به تبع بیشتر شدند و برخی از آن‌ها به شرح زیر هستند:

۱- در بحث انتظامی و امنیتی صرف نظر از جدیت افشارطوس برای مسائل کلی همچون کشف باند جاعل اسکناس در ۲۰ اسفند با نظارت او^{۵۶}، باید گفت فعالیت اصلی افشارطوس در راستای جلب حمایت شهربانی به نفع دولت ملی و عملاً اصلاحات و ملی کردن آن بود. به هر حال کادرهای وطن‌دوست در شهربانی هم وجود داشتند که هرچند از اول با شعار شاه دوستی وارد خدمت شده بودند، اما به سان سایر مردم دل در گرو نهضت ملی داشته و خواهان عظمت وطن بودند. به تبع اینان تحت لوای موقعیت افشارطوس ضمن اطاعت از مافوق و انجام وظیفه می‌توانستند همزمان به نهضت ملی خدمت کنند. بخشی از افسران جوان هم از زمان تصدی افشارطوس در دانشگاه جنگ با او مرتبط شده بودند که این هم فاکتور مثبتی بود. به این لحاظ بدیهی است وجود افسری توانا و شجاع به سان افشارطوس برای اصلاحات در شهربانی بسیار موثر بود. او بعد از ۹ اسفند هم مورد توجه خیلی بیشتر دکتر مصدق قرار گرفت که به تبع در افزایش قدرتش موثر بود. حتی دولت بخشنده‌ای به ارتش صادر کرد که قوای پادگان‌های شهری تهران برای حفظ انتظامات تحت فرمان افشارطوس باشند بدون آن که احتیاجی به اجازه ستاد ارتش باشد.^{۵۷} به این ترتیب عملاً بخش عمده قدرت نظامی و انتظامی تهران زیر نظر افشارطوس قرار گرفت^{۵۸} که با توجه به قابلیت‌های نظامی‌اش، طبیعتاً امکان ایجاد

^{۵۶} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۲/۲۰، ص آخر

^{۵۷} - روزنامه اطلاعات ۲۲ مهر ۱۳۳۲، ص ۷ -- نقل از دفاع وکلای متهمان پرونده قتل افشارطوس. ضمناً این مسئله توسط ملیون تکذیب نشد.

^{۵۸} - تاریخ جامع ملی شدن نفت، احمد خلیل الله مقدم، نشر علم، چاپ اول ۱۳۷۷/ ص ۵۸۲

آشوب و اغتشاش را در حداقل در حالت عادی خیلی مشکل می‌کرد. علاوه بر این وی به تبع با سایر افسران ملی در ارتباط بود که آنان نیز مقاماتی در ارتش و ژاندارمری داشتند و هماهنگی اینان قدرت انتظامی دولت را افزایش می‌داد.

۲- اقدام بسیار مهم دیگر افشارطوس آن بود که به دنبال ایجاد سیستم اطلاعاتی قدرتمند برای نهضت ملی بود. وی در



اواخر فروردین ۱۳۳۲ سرهنگ «امیر هوشنگ نادری» را برای ریاست اداره کارآگاهی شهربانی کل کشور در نظر داشت که جزو افسران سازمان گروه ملی و آن زمان هوادار مصدق بود.^{۵۹} در اداره کارآگاهی هم شعبه مراقبت وجود داشت که وظیفه تجسس و زیر نظر قرار دادن و در موارد لزوم پیگرد افراد ناباب مخالف دولت همچون حزب توده را بر عهده داشت. این واحد حتی به شکلی چشم و گوش اداره سیاسی زمان رضاشاه برای سرکوب مخالفان و آزاد اندیشان بود.^{۶۰} در نتیجه اگر در خدمت دولت ملی قرار می‌گرفت، به تبع با امکاناتش قادر بود کمک موثری به خنثی کردن توطئه‌ها بنماید. البته این واحد در آن مقطع تحت ریاست یک افسر توده‌ای بود^{۶۱}

ولی قطعاً با مدیریت مناسب رئیس شهربانی قادر بود خدماتی به دولت ارائه کند. علاوه بر این‌ها خود افشارطوس در زمینه به کار گیری کارآگاهان تلاش می‌کرد. زمانی که بستگانش اسناد منزل او بررسی نمودند، به لیست کارآگاهان مخصوص رئیس شهربانی برخورد کردند که اطلاعات جالبی از عملکرد مخالفان می‌داد تا جایی که مثلاً تماس برخی مخالفان دولت با انگلیس از طریق سفارت عربستان را ذکر می‌کرد.^{۶۲} شاهد دیگری بر تلاش فراوان او برای نظارت بر مخالفان آن است که قنات آبادی در جلسه ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی به شدت به افشارطوس حمله و او را متهم کرد مأمورینی برای کنترل برخی نمایندگان مخالف و حتی خانواده آنان گماشته است. افشارطوس حتی به کمک عواملش برخی حرکات شاه را هم زیر نظر گرفته و متوجه شده بود شاه برخی شب‌ها از دیوار کاخ بالا رفته و در جلسات مخالفان دولت شرکت می‌کند.^{۶۳} به این ترتیب با توجه به قابلیت و جایگاه افشارطوس، به مرور این امکان ایجاد می‌شد که دستگاه اطلاعاتی مناسبی در اختیار دولت ملی قرار گیرد که بسیار مورد نیاز بود.

۳- یکی دیگر از اقدامات مفید افشارطوس که نشان از همدلی خاص او با ملیون داشت، آن بود که تلاش می‌کرد هماهنگی مناسبی با احزاب ملی داشته باشد. چنانکه به خواست خواهرزاده‌اش «مسعود حجازی» ملاقات‌هایی با «خلیل ملکی»

^{۵۹} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۵

^{۶۰} - ناگفته‌هائی پیرامون فروریزى حکومت مصدق و نقش حزب توده‌ی/ ایران، دکتر ماشالله ورقا/ صص ۱۴-۱۵

^{۶۱} - ناگفته‌هائی پیرامون فروریزى حکومت مصدق و نقش حزب توده‌ی/ ایران، دکتر ماشالله ورقا/ صص ۱۴-۱۵

^{۶۲} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ صص ۶۷-۶۸

^{۶۳} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۱

رهبر حزب «نیروی سوم» از احزاب نهضت ملی داشت و به آنان کمک می‌کرد. به «داریوش فروهر» رهبر «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم» هم نظر مساعدی داشت و فعالان ملی را به فعالیت بیشتر تشویق می‌کرد. وی از زمان فرمانداری نظامی در همین مسیر بود^{۶۴} و به این ترتیب عملاً فعالیت مناسبی در جهت تقویت نهضت ملی داشت که با توجه به مقام او بسیار مفید بود.

اشاره به این نکته هم لازم است که علاوه بر موارد فوق، یک فاکتور مثبت دیگر برای نهضت ملی آن بود که بعد از ۹ اسفند یک هیئت ۸ نفری مأمور بررسی اختلافات دولت و شاه بابت اختیارات نیروهای مسلح شدند. آنان پس از بررسی، گزارشی با تأیید خود شاه^{۶۵} تهیه و در آن تصریح کردند طبق قانون مسئولیت و اختیارات کلیه امور کشوری و لشکری متعلق به دولت بوده و شاه عملاً مقامی تشریفاتی است. گزارش هم برای تأیید نهائی در اواخر اسفند به مجلس ارائه و با وجود مخالفت‌ها در دست بررسی قرار گرفت و قطعاً در صورت نهائی شدن، گام مناسبی برای حرکت به سمت تسلط دولت بر نیروهای مسلح و به تبع تثبیت دموکراسی بود.^{۶۶}

البته بدیهی است همان‌طور که اشاره شد نیروهای مسلح شاهنشاهی قسم خورده شاه و وابسته به او بودند. علاوه بر این نفوذ شدید استعمار در آنان از گذشته وجود داشت چنان‌که حتی در زمان رضاشاه با تمام ابهت و قدرتش، باز امرای ارشد ارتش در شهریور ۱۳۲۰ تحت نفوذ استعمار حتی سربازان را از پادگان‌ها مرخص کردند که رضاشاه قصد اعدام چند تن از آنان را داشت.^{۶۷} به این لحاظ وقتی رضاشاه در هنگام جنگ با استعمار نتوانست ارتش را کنترل کند، به تبع دکتر مصدق ولو با کمک افشارطوس و یارانش، خیلی در این باره ضعیف‌تر بود. اگر بخواهیم یک مثال قابل لمس بزنیم، شرایط نیروهای مسلح و اطلاعاتی آن زمان نسبت به شاه تا حدی شبیه شرایط سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نسبت به رهبر جمهوری اسلامی است. اینان هم کاملاً وابسته به نظام و رهبر تربیت شده‌اند و بسیار بعید است حتی با تغییر فرماندهان و روسای عالی هم بتوان تغییر زیادی حداقل در کوتاه مدت در آن‌ها ایجاد کرد. از این نظر تغییر رویکرد کلی نیروهای مسلح شاهنشاهی نیز کاری بسیار مشکل و حتی در کوتاه مدت ناممکن بود.^{۶۸} تغییر اساسی در وضع نیروهای مسلح یا باید در طولانی مدت و با اصلاحات قانون و آموزش تدریجی انجام می‌شد. یا نیاز به اقدام انقلابی و تأسیس نهادهای جدید نظامی و

^{۶۴} - رویدادها و دآوری ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ صص ۶۱-۶۲

^{۶۵} - شاه هم اعلام کرد با این گزارش موافق است و آن را در کاخ امضا کرد. (روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۳/۰۹، ص ۷)

^{۶۶} - قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ج ۱، محمدعلی سفری/ صص ۷۵۹-۷۶۳

^{۶۷} - برای مطالعه بهتر رجوع شود به ماهنامه حافظ شماره ۷ صص ۴۸ و ۴۹، مقاله آقای مجید مهران با عنوان «سقوط رضاشاه و خیانت سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ» به نقل از ذکاءالملک، دکتر باقر عاقلی، انتشارات سخن، ۱۳۵۸

^{۶۸} - شاید این پرسش ایجاد شود که ارتش چطور در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بهمن ۵۷ در نهایت راه سازش در پیش گرفت. باید گفت اولاً در ۳۰ تیر قیام مردم در اصل علیه دولت قوام بود و در بهمن ۵۷ هم ارتش عملاً شکست خورد. در ثانی در این موارد نیروهای مسلح عملاً ناتوان و بعد به شکلی بی‌طرف و خنثی شدند نه اینکه علیه دربار وارد عمل گردند.

اطلاعاتی به سان بعد از انقلاب داشت. این هم در آن شرایط با توجه به مشکلات مالی فراوان دولت و تنش‌های گسترده خارجی و داخلی و خطر دشمنی شاه، عملاً ناممکن بود. حتی احتمال داشت منجر به جنگ داخلی گردد که در مطلب جدائی بررسی خواهد شد. به واقع در آن مقطع حتی اگر شرایطی ایجاد می‌شد که نیروهای مسلح فقط علیه نهضت ملی عمل نکنند، باز موفقیت بسیار بزرگی و موجب تقویت کامل نهضت ملی و حتی پیروزی قطعی آن بود. با این تفاسیر خیلی هم نمی‌شد به ملی شدن نیروهای مسلح شاهنشاهی در کوتاه مدت دید خوش‌بینانه داشت و وضع نیروهای مسلح به نسبت سایر شئون کشور به سان سیاست خارجی، اقتصاد و... خیلی متفاوت بود. حتی به جرئت می‌توان گفت نیروهای مسلح تنها نقطه ضعف دولت دکتر مصدق بودند و اقدامات افسران ملی شروع اصلاحات بود.

در عین حال به هر روی محبوبیت نهضت ملی در کل جامعه به همراه موارد اشاره شده در بالا همچون درجه تیمساری افشارطوس، تلاش او برای منسجم کردن افسران در حمایت از نهضت ملی (علیرغم وجود شبکه‌های گسترده و قدیمی وابسته به ابرقدرت‌ها و دربار)، توانائی فرماندهی توأم با قاطعیت و شجاعت افشارطوس، به خصوص وفاداری محکم او به مصدق و ایستادن در برابر مخالفان و حتی دربار که در ۹ اسفند کاملاً خودش را نشان داد، در کنار توجه خاص مصدق به افشارطوس و حمایت از او و تلاش دولت برای اخذ اختیارات نیروهای مسلح، شرایط این نیروها را از جهت نظامی، انتظامی و اطلاعاتی اندکی به سمت اصلاحات و ملی شدن و به تبع به نفع نهضت ملی حرکت می‌داد.

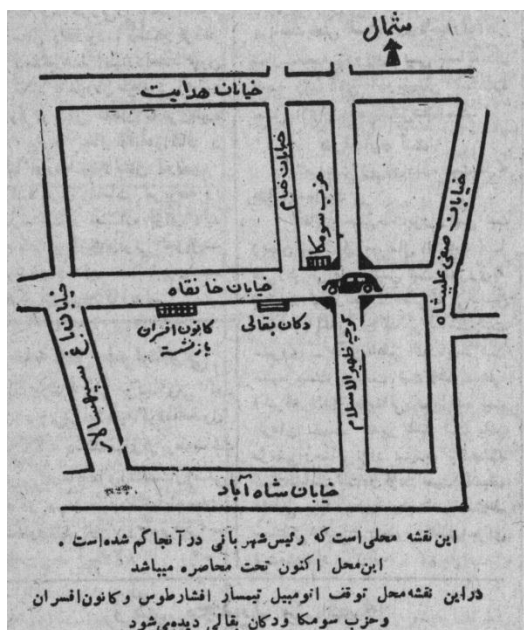
سوءقصد به رئیس شهربانی دولت ملی

در ۲۰ اسفند ۱۳۳۱ دادگاه ایتالیا رای خود بابت فروش نفت را به نفع ایران صادر کرد.^{۶۹} به این ترتیب عملاً بن‌بست صادرات نفت شکسته شد و این یکی از بهترین اتفاقات برای ملیون بود. متأسفانه مقارن این پیروزی، آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در ۱۱ مارس ۱۹۵۳ (۲۱ اسفند ۱۳۳۱) موضع منفی علیه توافق نفتی با ایران گرفت.^{۷۰} طبق گزارش «ویلبر» بابت کودتا، از همین ماه مارس اقدامات سازمان سیا برای برکناری دکتر مصدق آغاز شد و توطئه‌ها وسعت یافتند. طبیعی بود که نیروهای مسلح یکی از اصلی‌ترین محورهای حساسیت دشمنان نهضت ملی باشند تا توسط آن‌ها کودتا کرده و بعد با مردم برخورد کنند. در حالی که ریاحی هم نظامی مقتدری نبود و به این ترتیب عملاً افشارطوس به عنوان اولویت اول در نوک پیکان حساسیت دشمنان نهضت ملی بود.

^{۶۹} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۱/۱۲/۲۰، ص ۱

^{۷۰} - پنج دهه پس از کودتا / اسناد سخن می‌گویند ج ۲، پژوهش و برگردان احمدعلی رجائی و مهین سروری (رجائی)، انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۳ / ص ۱۱۳۷ به نقل از گفتگوهای یکصد و سی و ششمین نشست شورای امنیت ملی در واشنگتن

روز سه‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۲ یعنی حدود یک ماه و نیم پس از اینکه آمریکا علیه نهضت ملی ایران وارد عمل شد، یک بمب خبری ایران را لرزاند و آن خبر مفقود شدن سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور از شب گذشته بود. شب قبل افشارطوس به منزل نرفته بود و همسرش حدود ساعت ۶ صبح پیگیر مسئله از شهربانی شد که خبری از او نداشتند و باز مدتی تحمل کردند. حدود ساعت ۸ صبح فکر مفقود شدن رئیس شهربانی به شدت قوت گرفت. وقتی خبر به نخست‌وزیر رسید، او بلافاصله معاونش دکتر ملک اسماعیلی را پیگیر موضوع کرد و او به همراه فرماندار نظامی و برخی مقامات انتظامی وارد عمل شدند.^{۷۱} بررسی‌های اولیه نشان می‌داد افشارطوس شب قبل حدود ساعت ۹ به همراه راننده‌اش به خیابان خانقاه رفته



و نزدیک یک دکان بقالی پیاده شده و به راننده گفته برو جلو کلانتری ۲ تا به آنجا تلفن بزنم. راننده تا ساعت ۳ بعد از نصف شب آنجا مانده و بعد بازگشته بود. به این ترتیب آن منطقه مورد ظن مأموران قرار گرفت. از حدود ساعت ۹ صبح منطقه اطراف محل پیاده شدن رئیس شهربانی با مساحت حدود ۴۰ هزار متر مربع محاصره شد و بیش از ۵۰۰ مأمور آنجا را بازرسی کردند ولی اثری از رئیس شهربانی به دست نیامد. از ساعت ۱۰ صبح هم یک کمیسیون ویژه برای پیگیری مسئله به ریاست وزیر کشور دکتر صدیقی با حضور رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی، معاون رئیس شهربانی و دادستان تهران تشکیل شد.^{۷۲}

به این ترتیب پیگیری ویژه برای یافتن رئیس شهربانی تحت نظر دکتر صدیقی آغاز شد و دکتر صدیقی در این زمینه بسیار جدیت به خرج داد.^{۷۳}

سرهنگ «امیر هوشنگ نادری» که از چند روز قبل به دستور افشارطوس در اتاق رئیس اداره کارآگاهی شهربانی مستقر شده و قرار بود به این سمت منصوب گردد، از آن زمان وارد عمل شد.^{۷۴} سرهنگ «حسینقلی سررشته» رئیس شعبه تجسس رکن دو ارتش هم شروع به اقدام کرد.^{۷۵} حتی دولت جایزه ۵۰۰ هزار ریالی برای پیدا کردن رئیس شهربانی اعلام کرد.^{۷۶} مأموران پس از بازجوئی از راننده رئیس شهربانی و رفتن به منطقه متوجه یک دکان بقالی شدند. با تحقیق از شاگرد بقالی متوجه شدند دیشب

^{۷۱} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۱، ص آخر

^{۷۲} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۱، صص ۱ و آخر

^{۷۳} - دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم ۱۳۶۵ / ص ۴۹۳ که دکتر مصدق تاکید می‌کند دکتر صدیقی برای کشف جریان جدیت به خرج داد.

^{۷۴} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۳۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۵ - گفتنی است در برخی منابع به اشتباه نوشته شده نادری با دیدن دست‌نوشته افشارطوس توسط دکتر صدیقی بابت انتصاب نادری به ریاست کارآگاهی به این سمت منصوب شده که عاری از حقیقت است.

^{۷۵} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سررشته/ صص ۴۰-۴۱

^{۷۶} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۲، ص ۱

افسر بلندقدی از آنان نشانی خانه فردی به نام حسین را پرسیده و اندکی پس از خروج از مغازه ناپدید شده که احتمالاً وارد خانه حسین شده بود. پس به دنبال خانه‌ای نزدیک بقالی گشتند که صاحب آن حسین و تلفن داشته باشد زیرا به راننده گفته بود در کلانتری ۲ منتظر تلفن باشد. در نهایت به منزل «حسین خطیبی»^{۷۷} از یاران مظفر بقائی مشکوک شدند. پس از بازرسی از خانه بوی شدید عطر به همراه باز بودن پنجره‌ها و روشن بودن پنکه سقفی و یک بوی زننده دیگر (داروی بیهوشی کلروفرم که در خانه ریخته بود و عطر و پنکه را برای رفع آن به کار بردند) سوءظن مأموران را تشدید کرد. حسین خطیبی صاحب خانه هم در خانه نبود و افراد حاضر در آنجا پاسخ درستی نمی‌دادند که مجموع شرایط خانه ابهام برانگیز بود.^{۷۸} به این ترتیب حاضران در خانه بازداشت و مأموران در خانه مستقر شدند و پاسخ به تلفن ممنوع گردید.^{۷۹}

حسین خطیبی عصر روز ۱۳۳۲/۰۲/۰۲ به منزل برگشته و بلافاصله بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفت. او ابتدا خیلی محکم در برابر بازجویان می‌ایستاد و حتی آنان را غیر مستقیم تهدید می‌کرد.^{۸۰} اما بعد تحت فشار و شلاق خوردن مجبور به اعتراف شد^{۸۱} و سرهنگ سر رشته اعترافات خوبی از او گرفت.^{۸۲} ضمن این که نوکر او به نام شعبان هم اطلاعات قابل استفاده‌ای مبنی بر حضور چند تیمسار بازنشسته در منزل خطیبی در روزهای قبل به مأموران داده بود.^{۸۳} به این ترتیب حدود ساعت ۲

^{۷۷} درباره هویت و فعالیت مرموز حسین خطیبی ابهاماتی وجود دارد ولی قدر مسلم او در دوران دکتر مصدق و حتی بعد از آن با برخی نیروهای واحدهای اطلاعاتی مرتبط بوده گرچه در این باره اغراق هم می‌گردد. (زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، دکتر حسین آبادیان، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم ۱۳۸۶/ صص ۳۱۱ و ۳۱۲ نقل از نامه‌های خطیبی به بقائی، مورخ ۱۳۳۳/۰۳/۲۳، مجموعه اسناد خطیبی، کارتن N-۲۳۵، ش: ۹۹-۱۲۳) + همان/ صص ۲۴۱، ۳۰۰، ۳۳۰ و... و شواهدی هم نشان می‌دهند وی بعداً به ساواک پیوست.

^{۷۸} توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس، دفتر پنجم اطلاعاتی درباره تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، به کوشش محمد ترکمان، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول مرداد ۱۳۶۳/ صص ۹۷-۹۸ نقل از گزارش فرمانداری نظامی تهران و حومه ۱۳۳۲/۰۲/۱۶

^{۷۹} خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۴۴-۴۸

^{۸۰} خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۵۱-۵۳

^{۸۱} خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ج ۲، محمد علی موحد، نشر کارنامه، چاپ اول ۱۳۷۸/ ص ۷۴۵- نقل از یادداشت‌های مهندس حسیبی ۱۳۳۱/۰۲/۲۷ که ریاحی تاکید می‌کند اگر خطیبی را شلاق نمی‌زدند، توطئه قتل افشارطوس کشف نمی‌شد. اما به جرئت باید گفت شکنجه زیادی نبود چنانکه خطیبی در آن مرحله فقط اسامی افسران را گفت و بعداً با دریافت لایحه امان‌نامه از مصدق بود که بازجویان را به دستگیری راننده سرتیپ مزینی راهنمایی کرد. بعدها در بحث شکنجه هم خیلی اغراق شد.

^{۸۲} خاطرات منتشر نشده دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت مصدق درباره ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس، نشریه صبح امروز ۱۳۷۸/۰۲/۰۴

^{۸۳} خاطرات سرهنگ سر رشته در این باره به شکلی است که گوئی اول شعبان نوکر خطیبی که در زیرزمین بوده بحث بیهوش کردن و ربوده شدن افشارطوس را لو داده است. (خاطرات من/ صص ۴۸-۵۰) ولی در گزارش فرمانداری نظامی آمده که نوکر چند ساعت پیش از آمدن افشارطوس به دستور خطیبی از منزل خارج شده و بچه خطیبی را هم به منزل خواهر خطیبی برده است. (توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۲۵) که همین منطقی به نظر می‌رسد نه اینکه چنان اقدام مهمی را با حضور نوکر ولو در زیرزمین انجام دهند. در عین حال این که نوکر در روزهای قبل افسران بازنشسته را دیده باشد و بعد به سر رشته اعتراف کرده، منطقی به نظر می‌رسد.

صبح پنجشنبه ۳/۰۲/۳۲ اسامی ۴ نفر افسران بازنشسته سرتیپ مزینی، سرتیپ منزّه، سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی به عنوان عوامل اصلی توطئه لو رفت. مأموران فرمانداری نظامی هم به منزل اینان رفته و مزینی و منزّه را دستگیر کردند^{۸۴} اما زاهدی و بایندر در منزل نبودند.^{۸۵} ادامهٔ بازجویی‌ها منجر به این شد که دکتر مصدق در ساعت ۱۰ بعد از ظهر جمعه ۴ اردیبهشت لایحه‌ای برای خطیبی امضاء کند که هر کس از عوامل دخیل در توطئه علیه افشارطوس که کمک کند او زنده از دست ربایندگان رها شود، از مجازات مصون باشد.^{۸۶} دکتر صدیقی هم به خواست خطیبی با خطیبی ملاقات و قول کمک به او داد.^{۸۷} پس از آن مأموران با راهنمایی خطیبی به دستگیری رانندهٔ سرتیپ مزینی هدایت شدند که آن شب در منزل نبود اما از قضا فردای آن روز برای سر زدن به مزینی به فرمانداری نظامی رفت و دستگیر شد. بازجویی از او که توأم با وعدهٔ عفو در صورت نجات افشارطوس بود، نشان می‌داد ۴ تیمسار بازنشسته به کمک برخی عوامل‌شان از جمله ۱ افسر بازنشستهٔ دیگر به نام سرگرد فریدون بلوچ غرائی^{۸۸}، افشارطوس را دزدیده و با ۲ ماشین به محلی خارج از شهر برده‌اند که او نیز راننده یکی از ماشین‌ها بوده است.^{۸۹}

بلافاصله سر رشته و نادری به همراه تعدادی مأمور با راهنمایی رانندهٔ مزینی به سمت دو راهی «تلو» حرکت کرده و از آنجا به قریه «اسگرد» (ناظم آباد) رفتند. هنگام ورود مأموران، فردی از بین درخت‌ها فرار نمود که نادری با تعدادی مأمور او را تعقیب و دستگیر نمود و مشخص شد فردی به نام «عباسعلی نخلی» نوکر «امیر علائی» است که امیر علائی هم مالک ده و دوست مزینی است.^{۹۰} رانندهٔ مزینی هم گفت فرد دستگیر شده همان کسی است که در شب دزدیده شدن افشارطوس، اسب به دو راهی تلو آورده و ربایندگان و افشارطوس را به کوه‌های مجاور برده است.^{۹۱} اما سخنان نخلی آب سردی بود که بر سر مأموران ریخت زیرا او پس از مقداری مقاومت اعلام کرد افشارطوس کشته شده است. سپس مأموران به سرپرستی سرهنگ سر رشته نخلی را مجبور کردند آنان را به محل دفن راهنمایی کند و در آنجا با کنار زدن خاک بخشی از لباس و کمربند نظامی افشارطوس مشخص شد. در نتیجه از وجود جنازه در آنجا مطمئن شدند و وضع را به همان حالت گذاشته و مسئله را به تهران اعلام کردند. متعاقب آن پزشکی قانونی و مقامات به آنجا اعزام و جسد افشارطوس را با تشریفات قانونی به تهران منتقل

^{۸۴} - خاطرات من (یادداشت‌های دورهٔ ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۵۳-۵۵

^{۸۵} - توطئهٔ ربودن و قتل.../ ص ۹۹ نقل از گزارش فرمانداری نظامی تهران و حومه ۱۳۳۲/۰۲/۱۶

^{۸۶} - خاطرات من (یادداشت‌های دورهٔ ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ ص ۱۴۰ - آنجا تصویر لایحه آمده است.

^{۸۷} - خاطرات دکتر صدیقی در نشریهٔ صبح امروز ۱۳۷۸/۰۲/۰۴ -- گفتنی است طبق این خاطرات خطیبی از بازداشت مادر و خواهش ابراز ناراحتی و تأکید کرده آنان در ماجرا دخالتی ندارند. دکتر صدیقی هم قول کمک داد که در همکاری خطیبی مؤثر بود.

^{۸۸} - از افسران بسیار فاسد و متخلف ژاندارمری که برای شناخت برخی سوابق او رجوع شود به روزنامهٔ اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۸، ص ۴

^{۸۹} - خاطرات من (یادداشت‌های دورهٔ ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۶۲-۶۷

^{۹۰} - توطئهٔ ربودن و قتل.../ صص ۹۹-۱۰۰ نقل از گزارش فرمانداری نظامی تهران و حومه ۱۳۳۲/۰۲/۱۶

^{۹۱} - خاطرات من (یادداشت‌های دورهٔ ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ ص ۶۸

کردند.^{۹۲} بدین سان تصور وحشتناک به واقعیت تبدیل گردید و روزنامه‌ها در ۶ اردیبهشت اعلام کردند جسد افشارطوس در کوه‌های لشکرک در اطراف تهران پیدا شد.^{۹۳} به این ترتیب توطئه فجیع کشف شد که در صفحات بعد تلاش می‌کنیم روند جنایت را بررسی کنیم.



وقتی خاک‌ها را عقب زدند دوچوب که پیرش پسر حمله گذاشته بودند نمایان گردید و بعد از آن جسد رئیس شهربانی از زیر خاک بیرون آمد

شرح جنایت و عوام‌لش

درباره این جنایت هنوز ابهاماتی وجود دارد که معلول دلایل مکرری است. اولاً تا کنون اسناد این جنایت توسط آمریکا و انگلیس منتشر نشدند و حتی در اسناد منتشر شده سازمان سیا و سازمان جاسوسی انگلیس در این باره فقط موارد جزئی یافت می‌گردد که در انتهای مطلب به آن‌ها اشاره می‌کنیم و این نقص بسیار بزرگی است. به خصوص به همین دلیل شبکه‌های نظامی-امنیتی پشت پرده کودتاچیان که در این حادثه ولو به شکل غیر مستقیم دخیل بودند، هنوز در پرده‌ای از ابهام هستند. در ثانی

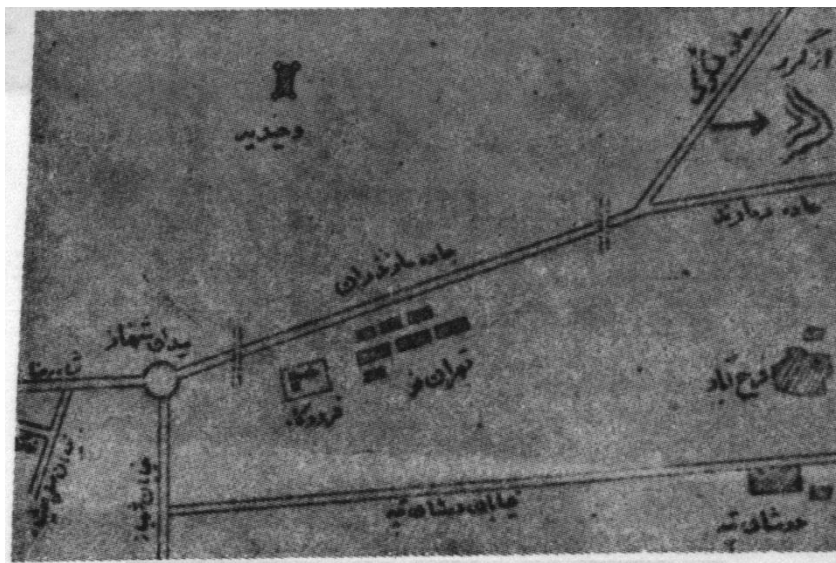
محتویات پرونده مفصل این جنایت و اعترافات کامل خطیبی و بسیاری متهمان، در دسترس نیست. حتی ادعائمه کامل دادستان هم در دسترس نیست و فقط بخشی از آن در روزنامه اطلاعات ۱۱ مهر ۱۳۳۲ منتشر شد که این‌ها کشف حقیقت را سخت‌تر می‌کند. علاوه بر آن عامل اصلی ماجرا تا ۲۵ مرداد دستگیر نشد و امکان تحقیقات خاصی از او میسر نشد که این هم نقص دیگری است. یک مشکل دیگر این است که برخی دست‌اندرکاران حوادث آن زمان که خاطرات خود را نوشته‌اند، احتمالاً به دلیل گذشت بیش از حدود ۳۰ سال از واقعه و به خصوص بالا رفتن سن و مشکلات حافظه همچون فراموشی و همچنین ابهام و روایات غیر واقعی و شایعه‌ها، دچار اشتباهاتی شده‌اند. این معضل هم در نگاه اول مشکلات زیادی برای شناخت حقایق ایجاد می‌کند زیرا سخنان کسانی مشکل دارد که در حالت عادی باید به عنوان منبع استفاده شوند. در کنار این‌ها افرادی هم تلاش کردند با شایعه پردازی گسترده مانع روشن شدن حقیقت گردند و مطالب کذب بسیاری در این حوزه منتشر شده که سختی کار را بیشتر می‌کند. البته چنین نقص‌ها و مشکلاتی به طور کلی بخشی از پژوهش‌های تاریخی هستند و پژوهشگر بایستی با بررسی منابع بتواند نقاط قوت و منطقی را بیرون آورده و نزدیک‌ترین روایت به حقیقت را استخراج کند. منتها برخی

^{۹۲}- خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۶۸-۷۲

^{۹۳}- روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۶، ص ۱

کارها سخت‌تر هستند که به نظر نگارنده بحث قتل افشارطوس با توجه به ابهامات و شایعات گسترده، نسبت به بررسی حوادث مشابه مشکل‌تر است.

منبع مهم فعلی کتاب «اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس» تالیف آقای محمد ترکمان است که برخی گزارشات رسمی دولتی و برخی مطالب نشریات وقت را در بر دارد. نشریات آن مقطع هم مطالب بسیار ارزنده‌ای دارند و



نقشه محل ربودن، اختفا و قتل

(گیهان ۳۲/۲/۶)

با این کتاب هم‌پوشانی مناسبی دارند. همچنین کتاب «خاطرات من» نوشته سرهنگ سر رشته بخشی از کلیات ماجرا در دستگیری متهمان و کشف جسد را شرح می‌دهد اما همه مطالب آن صحیح نیستند و باید با احتیاط از آن استفاده کرد. در این مقاله بخش‌هایی از خاطرات او ذکر شدند که به دلایلی منطقی به نظر می‌رسند و مثلاً با سایر منابع تطابق دارند.^{۹۴} کتاب «رویدادها و دوری» و برخی کتب دیگر نیز مطالب قابل استفاده‌ای دارند. چنانکه کتاب‌های «تاریخ جامع ملی شدن نفت» تألیف احمد خلیل‌الله مقدم و

^{۹۴} - سرهنگ حسینقلی سر رشته یک افسر ملی، ارزنده و خادم بود و در کشف توطئه قتل افشارطوس خدمات ارزشمندی داشت که بعد به آن اشاره می‌کنیم. اما بخشی از خاطراتش در آن کتاب بزرگ‌نمایی و برخی غیر واقعی هستند. البته باید تاکید کرد برخی اشتباهات با توجه به نگارش کتاب بعد از ۳۵ سال و آن هم در سن حدود ۸۰ سالگی (متولد ۱۲۸۷ طبق خاطراتش، ص ۷) و مشکلات حافظه تا حد زیادی طبیعی هستند. حال مجالی برای بحث درباره این مطالب نیست فقط به عنوان نمونه وی مدعی است روز ۲ اردیبهشت مأمور بررسی ماجرای ربودن افشارطوس شده (خاطرات من/ ص ۴۰) که بعد از رفتن به محل و صحبت با بقالی به خانه حسین خطیبی مشکوک شده و پیش از او سرهنگ نادری به آنجا نرفته است. در حالی که در صفحه اول روزنامه باختر امروز ۱ اردیبهشت در خبر مربوط به مفقود شدن افشارطوس صریحاً به خانه «حسین» اشاره شده است. یا نوشته (خاطرات من/ ص ۴۰) خواهان دریافت اختیارات ویژه از دکتر مصدق با توجه به اختیارات قانونی او در تنظیم لوایح شده که با آن اختیارات بتواند وارد هر محلی شده و بازرسی کند که این هم اشتباه است. اولاً در لوایح دکتر مصدق چنین چیزی وجود ندارد. در ثانی در آن زمان حکومت نظامی بود (روزنامه اطلاعات ۱۳۱/۱۱/۲۹، ص آخر که نوشته بود حکومت نظامی برای مدت ۳ ماه تمدید شد). که ماده ۷ آن به این شرح بود: «قانون حکومت نظامی مصوبه ۲۷ سرطان ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰/۰۴/۲۷) - ماده ۷ - مأمورینی که تأمین شهر به عهده آنان واگذار است در صورت سوءظن حق دخول به منازل و اجرای تحقیقات خواهند داشت در صورت مقاومت و مخالفت جبراً می‌توانند داخل شوند و مخالف و مقاوم قهراً دستگیر و موافق حکم محکمه نظامی قویاً سیاست خواهد شد.» در نتیجه مأموران به راحتی قادر به ورود به منازل بودند و چنین اختیاراتی حداقل نیاز نبود از دکتر مصدق گرفته شود. علاوه بر این وی در خاطراتش توضیح چندانی بابت عاملان نداده و حتی اشتباهاتی بابت عامل دعوت داشته که بعد بدان می‌رسیم. اینها نشان می‌دهد وی مسئول اصلی پرونده نبوده است. آنگونه هم که خود نوشته مسئول کشف واقعه بوده است نه تشکیل پرونده. (خاطرات من.../ ص ۹۱)

«زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق»، نگارش دکتر نصرالله شیفته، نشر کومش، چاپ اول ۱۳۷۰ حاوی نکات



صحیح و البته برخی اشتباهات هستند و بررسی شده‌اند و نکات صحیح آن‌ها در تطبیق با سایر موارد در این مقاله آورده شده است.

برخی هم خاطرات‌شان را بیان کردند اما صرف نظر از سن بالا و احتمالاً مشکلات حافظه و ابهامات آن زمان، خودشان از عوامل مستقیم پیگیری پرونده نبودند و ظاهراً اطلاعاتی را که از سایر منابع به دست آورده‌اند، بیان کرده‌اند که عموماً پر از اشتباه است. مثلاً آقای سرتیپ دکتر «علی‌نقی شایانفر» که دادستان وقت فرمانداری نظامی بوده در کتاب «آن سوی خاطره‌ها»، به کوشش حسین شاه حسینی، انتشارات صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۸، مطالبی بیان کرده که قابل قبول نیست. یا آقای «نصرت‌الله خازنی» مسئول دفتر دکتر مصدق در کتاب «کودتاسازان»، محمود تربتی سنجابی، موسسه فرهنگ کاوش، چاپ

اول ۱۳۷۶، مصاحبه‌ای منتشر کرده که خاطرات او از گزارش دیگران بوده و به همین سبک قابل استناد نیست. حتی در کتاب «کهنه سرباز» خاطرات «سرهنک مصور رحمانی» هم اشتباهاتی هست که بعد اشاراتی به این‌ها انجام می‌دهیم. تازه اینان افرادی هستند که حداقل به شکل غیر مستقیم با پرونده مرتبط بوده و ملی بودند و این منابع را با فرض صداقت نویسندگان‌شان بررسی کردیم. منابعی هم هست که کلاً افسانه‌سازی و دروغ پردازی هستند به عنوان مثال نشریه «امید ایران» در اوائل انقلاب از شماره ۹۹۷ در اسفند ۱۳۵۷ تا شماره ۱۰۱۳ در تیر ۱۳۵۸ به بحث قتل افشارطوس پرداخته اما اکثریت مطلق مطالب آن دروغ است و بعد به آن اشاره خواهیم کرد. یا کتب آقای حمید سیف‌زاده با عنوان «افشارطوس که بود و چگونه کشته شد» و «گواه تاریخ»^{۹۵}، در زمره منابعی هستند که اکثریت مطلق آن کذب و برای تطهیر بقائی هستند. کتابی هم با عنوان «خاطرات مرتضی کاشانی»، تدوین حبیب‌الله مهرجو، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۰ منتشر شده که ظاهراً خاطرات فردی از یاران بقائی است اما علیه بقائی و حتی خطیبی نوشته شده ولی به نظر می‌رسد کل کتاب و از جمله اشاراتش به بحث افشارطوس غیر قابل قبول و سرشار از مطالب کذب است. در هر حال بررسی این موارد خارج از حدود این نوشته است اما برخی شایعات رایج را در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد.

^{۹۵} - «گواه تاریخ»، حمید سیف زاده، انتشارات سلسله قم، چاپ اول ۱۳۸۹ / آقای حمید سیف‌زاده حتی در صفحه ۷۳۸ این منبع مدعی شده افشارطوس در صدد برخورد با جاسوسان انگلیس بوده که مصدق مخالف بوده و احتمالاً افشارطوس به همین دلیل به قتل رسیده است!

نگارنده این سطور در سالیان اخیر تلاش کرد عمده منابع مرتبط و در دسترس فعلی از جمله مواردی را که به آن اشاره شد، صرف نظر از محتوا تهیه و بررسی نماید. در نهایت سعی بر آن بود نکات کلی حقیقی و قابل استناد و دارای هم‌پوشانی از منابع فعلی در دسترس اعم از خاطرات افراد، اعترافات متهمان، گزیده تحقیقات مأموران، اعلامیه‌های منتشر شده، برخی نشریات در دسترس، اسناد اندک خارجی و...، بررسی و نقاط منطقی و مشترک گردآوری و در این مجال ارائه گردند. گزارش



رئیس سابق شهربانی باین وضع طناب پیچ بالباس از خاک بیرون آورده شد.
دکتر حکمت رئیس پزشک قانونی و نماینده دادستان مشغول معاینه جسد هستند

فرمانداری نظامی تهران و حومه که توسط سرهنگ نادری رئیس کارآگاهی در ۱۳۳۲/۰۲/۱۶ تهیه شده بود،^{۹۶} در این باره بسیار ارزشمند است هر چند نام افسران مؤثر در کار چون سرهنگ سر رشته در آن نیامده است.^{۹۷} مهم‌ترین منبع فعلی هم اعلامیه فرمانداری نظامی بابت قتل افشارطوس در مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۱۲ است که به طور مشروح مسائل را بیان کرده است.^{۹۸} گفتنی است سرگرد بلوچ غرائی در ۱۰ اردیبهشت^{۹۹} دستگیر شد و این گزارش حدود ۲ روز بعد منتشر شد که مقامات فرمانداری نظامی اعلام کردند در آن هنگام تمام متهمان اصلی پرونده دستگیر شده‌اند (البته بقائی در مجلس

بود) و کسانی که تا کنون دستگیر نشده‌اند، مستقیماً در این توطئه دست نداشته و نهایتاً اسباب و وسایل کار را فراهم کرده‌اند.^{۱۰۰} در هر حال این اعلامیه رسمی دولت مصدق از این جهت اهمیت و ارزش بالائی دارند که پس از کودتا هم دولت کودتا علیرغم تمامی تلاش‌ها نتوانست بابت آن مأموران هوادار دولت مصدق را مجازات کند. در حالی که بدیهی است اگر نکات کذبی در این اعلامیه‌ها بودند، بهترین بهانه نه تنها برای کوبیدن مأموران هوادار مصدق که خود مصدق و دولتش ایجاد می‌شد. البته کودتاچیان تلاش‌هایی برای منحرف کردن پرونده پس از کودتا انجام دادند که بعد بررسی می‌کنیم. ولی در نهایت رژیم کودتا علیه دکتر مصدق، وزیر کشور دکتر صدیقی، لطفی وزیر دادگستری یا مأموران دست‌اندرکار، پرونده قضائی بابت مثلاً

^{۹۶} - توطئه ربودن و قتل.../صص ۹۷-۱۰۸

^{۹۷} - جالب است نادری هر جا کاری را خودش انجام داده صریحاً نوشته شخصاً اقدام کردم مانند دستگیری نخلی و در سایر مسائل نوشته مأموران اقدام کردند و ...

^{۹۸} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۲، ص آخر

^{۹۹} - توطئه ربودن و قتل.../ص ۱۰۵ نقل از گزارش فرمانداری نظامی تهران و حومه

^{۱۰۰} - روزنامه باختر امروز ۱۳۳۲/۰۲/۱۲، ص ۷

دروغ پردازی در پرونده قتل افشارطوس ایجاد نکرد. در حالی که بدیهی است وجود مطالب کذب در آن پرونده و هر نوع اتهام نابجا به خصوص با توجه به جنجال‌های گسترده بعدی بابت شکنجه متهمان، تا چه حد می‌توانست حربه خوبی برای رژیم کودتا باشد. به این لحاظ به جرأت می‌توان به خصوص اعلامیه رسمی فرمانداری نظامی بابت قتل افشارطوس را منبع مهمی محسوب کرد. مطالبی هم که در ادامه درباره شرح جنایت تا دستگیری متهمان نگاشته شده بیشتر از روی اعلامیه فرمانداری



دکتر حکمت‌رئیس پزشک قانونی دستمالی را که بر چشمان افشارطوس بسته شده است باز می‌کند

نظامی تهران و مقداری هم از گزارش فرمانداری نظامی است که البته تطبیق با سایر منابع قابل قبول هم در نظر بوده است. لذا مواردی که رفرنس دهی نشده است از آنجا برگرفته شده و در مواردی هم رفرنس مجزا ارائه شده است. به هر روی در منابع دیگری هم مطالب ارزشمندی وجود دارد که هر زمان از آن‌ها ذکر شده رفرنس دهی شده است. با این تفاسیر استخوان‌بندی کلی ماجرا به شرح زیر است.

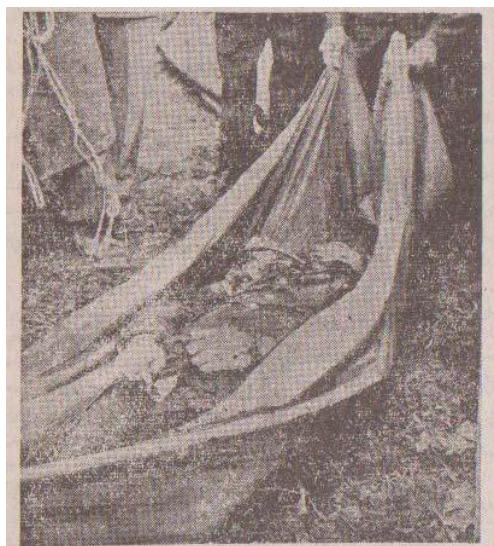
دکتر «مظفر بقائی کرمانی» لیدر حزب «زحمتکشان ملت ایران» یکی از مرموزترین و عجیب‌ترین چهره‌های سیاسی معاصر ایران است. بررسی عملکرد، خصوصیات و اهداف او هم مطلب مفصل مجزائی است که در فرصت این مقاله نمی‌گنجد و امید که در آینده بدان بپردازیم. فقط به طور خلاصه باید اشاره کرد وی فردی بسیار

جاه‌طلب و شدیداً به دنبال رسیدن به نخست‌وزیری بود.^{۱۰۱} مدتی از یاران قوام‌السلطنه و از اوایل ۱۳۲۸ به ناگهان دشمن رزم‌آرا شد^{۱۰۲} و به مصدق گرایش یافت و یکی از فعالان اصلی جبهه ملی شد. تا مدتی قاطعانه در خط مبارزه ملی بود و از دوره دوم دولت مصدق به مرور به صف مخالفان پیوست و از بدترین دشمنان دولت ملی شد. گرایش او به آمریکا بسیار شدید بود و روابطی با آنان داشت. آمریکا هم که از اسفند ۱۳۳۱ به دنبال ساقط کردن دولت مصدق بود. به این ترتیب طبیعی بود وی از فروردین ۱۳۳۲ شدیداً دنبال ساقط کردن دولت مصدق باشد هرچند اسناد این مسئله هنوز منتشر نشده‌اند.

^{۱۰۱} - توطئه ربودن و قتل... / صص ۶ و ۵

^{۱۰۲} - یادداشت‌های دکتر فاطمی در دوران مخفی شدن، مندرج در فصلنامه مطالعات تاریخی سال اول شماره اول، زمستان ۱۳۸۲ / ص ۹۰

بقائی روابط دوستی با افشارطوس برقرار کرد که دلیل آن وساطت بین مصدق و بقائی^{۱۰۳} و حل و فصل مشکلات بین آنان بود.^{۱۰۴} خطیبی از نزدیک‌ترین یاران بقائی هم با معرفی او با افشارطوس مرتبط گردید.^{۱۰۵} این ایجاد رابطه هم طبیعی بود زیرا دیدیم افشارطوس از گذشته برای تقویت احزاب ملی تلاش کرده و مثلاً در منزل خواهرزاده‌اش با خلیل ملکی ملاقات می‌کرد و



پس از معاینات مقدماتی جسد را در پارچه‌ای پیچیدند و بعد در (برانکا) قرار دادند و روی دوش سربازان تا کنار جاده اتومبیل رو حمل نمودند

طبیعی بود از آن رابطه نیز بسیار استقبال کند. به هر روی بقائی تا آن زمان از بزرگان ملیون و عملاً رهبران طراز اول جبهه ملی بود. روزنامه شاهد متعلق به او هم در کنار باختر امروز نقش بسیار موثری در تبلیغات ملیون داشت. همچنین بقائی در همان دوران از افراد سیاسی مطرح کشور بود و روابط نزدیکی با کاشانی و جبهه ملی داشت و به تبع بازگشت او به صف حامیان دکتر مصدق، اقدامی بسیار مفید بود. به این ترتیب افشارطوس با بقائی و خطیبی مرتبط شده و افشارطوس و بقائی برای عدم خیانت به هم، قسم^{۱۰۶} خوردند. افشارطوس هم بی‌خبر از وسعت توطئه‌ها، به بقائی اعتماد کرده و کارهایی هم برایش انجام داد و از جمله فردی را به سفارش بقائی در شهربانی جلب نکرد.^{۱۰۷} شاید بقائی در ملاقات‌ها با زیرکی از دشمنان نهضت ملی و شاه و حزب توده بدگویی کرده و توانست روی او تأثیر زیادی بگذارد. بعد افشارطوس ملاقات‌هایی با خطیبی انجام داده و به مرور اعتماد افشارطوس به او هم جلب گشت تا به محل‌های مورد درخواست خطیبی بیاید.

^{۱۰۳} - بحث وساطت چند بار در اعترافات متهمان آمده که به آن اشاره خواهد شد. همچنین دکتر فاطمی به هندرسون سفیر آمریکا گفته که بقائی از افشارطوس خواسته بین او و مصدق وساطت کند و افشارطوس با اجازه دکتر مصدق چند جلسه با او دیدار کرده است. (خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی/ ایران، ج ۲، محمد علی موحد، نشر کارنامه، چاپ اول ۱۳۷۸/ ص ۷۴۸- نقل از اسناد وزارت خارجه بریتانیا مربوط به ملاقات ۶ اردیبهشت ۱۳۳۲ دکتر فاطمی با هندرسون)

^{۱۰۴} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۲۲ نقل از اعترافات سرتیپ بایندر، + همان ص ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۴۰ و...

^{۱۰۵} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۵، ص آخر نقل از اعترافات خطیبی- البته در منابع دیگری هم این مسئله تکرار شده است.

^{۱۰۶} - در منابعی آمده افشارطوس قبل از ۳۰ تیر با بقائی پیمان اتحاد بسته و برای هم قسم خورده‌اند و او حتی تشکیل سازمان گروه ملی را به بقائی اطلاع داده است. اما نگارنده تا کنون سندی برای آن ندیده است. ضمناً در اسناد اعترافات متهمان فقط یک کار افشارطوس برای بقائی آمده که او در غار به عدم جلب فردی به نام امیر موبور به توصیه بقائی اشاره کرده و در عین حال بارها به قسم عدم خیانت اشاره می‌کرد. (توطئه ربودن و قتل.../ ص ۴۰ نقل از اعترافات افشار قاسملو به نقل از سخنان افشارطوس در هنگام اسارت) یعنی کار زیادی برای بقائی ذکر نکرده است. خطیبی هم در اعترافاتش گفته پیش از ربایش ۲ بار با افشارطوس ملاقات کرده است. (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۵، ص آخر) ضمن اینکه افشارطوس حتی آدرس منزل خطیبی را درست بلد نبود و گم کرد که نشانگر عدم ارتباط زیاد است. در حالی که اگر ارتباط طولانی بود او در مقام رئیس شهربانی کل کشور خیلی بیشتر می‌توانست مورد مراجعه بقائی باشد. به این لحاظ احتمالاً ارتباط آنان خیلی طولانی نبوده و مشابه صحبت دکتر فاطمی با هندرسون، برای وساطت بین مصدق و بقائی ایجاد شده گرچه باز هم بدون انتشار اسناد نمی‌توان به طور قطعی قضاوت کرد.

^{۱۰۷} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۴۰-۴۲ نقل از اعترافات افشار قاسملو به نقل از سخنان افشارطوس در هنگام اسارت + ص ۳۳

از آن سو بقائی و خطیبی در اواخر سال ۱۳۳۱ تماس‌هایی با برخی افسران بازنشسته داشتند که آنان هم به شدت از برکناری‌شان ناراضی بوده و خواهان اقدام علیه دولت مصدق بودند. بقائی هم از این فرصت استفاده و برخی از آنان را جذب کرد. در فروردین ۱۳۳۲ خطیبی به افسران بازنشسته از جمله سرتیپ



جنازه پتو پیچیده و آماده حمل بشهر

مزینی، سرتیپ منزله، سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی پیشنهاد داد در توطئه‌ای شرکت کنند که خطیبی تعدادی از مقامات مهم دولت از جمله رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، وزیر خارجه و... را به محلی آورده و تحویل افسران بازنشسته دهد. آنان هم مقامات را ربوده و در محلی مخفی کنند تا به این ترتیب دولت مصدق ساقط و بقائی به نخست‌وزیری برسد. به افسران بازنشسته هم وعده می‌داد در دولت بقائی به وزارت و مقام‌های دیگر برسند. ضمن اینکه خطیبی وانمود می‌کرد با بیشتر مقامات کشوری مرتبط است و مسائل امنیتی را زیر نظر دارد.^{۱۰۸} به طور قطع وی با برخی مقامات هم مرتبط و توانائی‌هایی داشته است که در صفحات قبل به این مسئله

اشاره کردیم و این تا حدی موجب اطمینان افسران بازنشسته می‌شد. خطیبی حتی یک روز در منزل مادر افشارطوس با او قرار گذاشته و افسران بازنشسته را در محلی مستقر می‌کند که تردد او و افشارطوس به منزل مذکور را مشاهده کنند.^{۱۰۹} طبیعتاً آوردن رئیس شهربانی به یک محل خاص موجب حیرت افسران بازنشسته گردید و بیشتر به توانائی‌های او اطمینان کردند.^{۱۱۰} به این ترتیب در اولین گام مقرر شد افشارطوس ربوده شود اما بحثی از قتل با افسران بازنشسته در میان گذاشته نمی‌شود.

سرتیپ مزینی به این منظور با امیر علائی از دوستانش که صاحب دهی در نزدیک تلو است، هماهنگ می‌کند که آنان محلی برای نگهداری افشارطوس تدارک ببینند و غاری در کوه‌های لشکرک در اطراف همان تلو در نظر می‌گیرند. سرگرد بلوچ غرائی افسر بازنشسته دیگر و کسانی چون افشار قاسملو، شهریار بلوچ غرائی برادرزاده سرگرد، امیر رستمی معروف به پهلوان و افراد دیگری هم توسط افسران بازنشسته به کار گیری می‌شوند. ماشین سرتیپ مزینی و یک ماشین پونتیاک هم توسط خطیبی تدارک دیده می‌شود. آنان چند روز بابت نحوه حمله به افشارطوس و دستگیری او در منزلی تمرین کرده و برای توطئه آماده می‌شوند.^{۱۱۱} البته این اقدام باعث سوءظن صاحب خانه سرگرد شغفی شده و به مسعود حجازی برادرزاده افشارطوس

^{۱۰۸} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۲۳-۱۲۵ نقل از اعلامیه فرمانداری نظامی

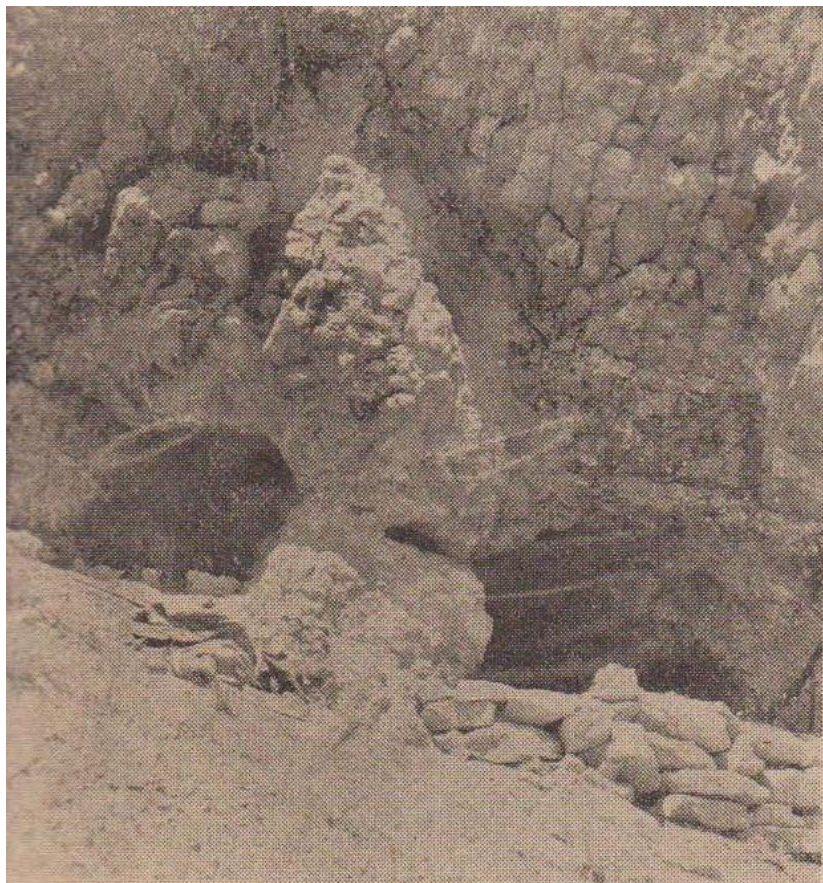
^{۱۰۹} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ صص ۶۶-۶۷

^{۱۱۰} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۲۱-۲۲ نقل از اعترافات سرتیپ بایندر

^{۱۱۱} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۲۵-۱۲۷ نقل از اعلامیه فرمانداری نظامی

اطلاع داده شده و او نیز به افشارطوس خبر می‌دهد. افشارطوس بر آنان حساس شده و زیر اسامی آنان خط قرمز می‌کشد^{۱۱۲} ولی به دلایل نامعلوم و ای‌بسا مشغله‌ها، اقدام موثری روی آنان انجام نمی‌گیرد.

شب ۳۱ فروردین افشارطوس پس از چند روز که نتوانست سر قرار برود، به خیابان خانقاه در محل منزل خطیبی رفت و آدرس خانه خطیبی را از بقالی محل پرسید و به منزل او رفت. او در آنجا مشغول مذاکره با خطیبی بود که بعد از مدتی مذاکره، چند نفر با اشاره خطیبی وارد اتاق شده و به او حمله کردند. ابتدا او را با کلروفورم بیهوش کرده و سرتیپ دکتر مزینی هم آمپول بیهوشی قوی به او تزریق کرد. سپس دست و پای او را بسته و او را در پتوئی پیچیده و در ماشین پونتیاکی که جلو منزل بود



درغار سمت چپ مستعظین افشارطوس بسر میبردند و درغار سمت راست خود او زندانی بود. از سقف غار دومی مرتباً آب می‌چکد و زمینش گل است و محبوس بیچاره دو شبانه روز بادهست و پای بسته در آنجا بسر برده است

گذاشته و به سمت خارج از شهر بردند. خطیبی برای گزارش به منزل بقائی^{۱۱۳} و مزینی با چند تیمسار بازنشسته با ماشین خودش دنبال آن ماشین می‌رود. اینان به محل دو راهی تلو می‌روند که عوامل امیر علائی با اسب انتظارشان را می‌کشیدند. بعد افشارطوس به همراه چند نفر محافظ به غار در نظر گرفته منتقل شدند. بلوچ غرائی، احمد بلوچ و افشار قاسملو به عنوان محافظ باقی مانده و سرتیپ‌های بازنشسته به شهر مراجعه کردند.^{۱۱۴} پس از آن افشارطوس حدود ۲ روز با شرایط بدی در غار نگه داشته شده و اذیت شده بود. وی با دست و پا و چشم بسته در گوشه‌ای از غار بود و فقط چند عدد تخم مرغ خورد. حتی هنگام قضای حاجت هم با زجر و مشکل رفع حاجت می‌کرد.^{۱۱۵} احمد نوکر بلوچ غرائی هم شرح داده که چطور بارها اسیر کتک می‌خورد و تلاش می‌کردند از او اعترافاتی بگیرند.^{۱۱۶}

^{۱۱۲} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ صص ۶۴-۶۵

^{۱۱۳} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۲۹ نقل از اعترافات فریدون بلوچ غرائی - البته بابت رفتن خطیبی به منزل بقائی این رفرنس داده شده

^{۱۱۴} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۲۶-۱۲۷ نقل از اعلامیه فرمانداری نظامی

^{۱۱۵} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سررشته/ ص ۷۱ نقل از اعترافات عباسعلی نخلی

^{۱۱۶} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۸، ص ۴

فردای آدم ربائی در ۱ اردیبهشت در حالی که خطیبی در خانه نمانده بود، دولت دست به کار شده و پیگیری شدیدی انجام می‌دهد که موجب نگرانی آدم ربایان می‌شود. روز بعد یعنی ۲ اردیبهشت سر ظهر و قبل از ناهار، بقائی و خطیبی با افسران بازنشسته در منزل بقائی دیدار می‌کنند. در آنجا خطیبی به افسران اظهار می‌کند افشارطوس باید کشته شود. آنان هم نخست با تعجب می‌پرسند مگر سقوط دولت قطعی نیست که بعد از پاسخ منفی متوجه می‌شوند چگونه آلت دست شدند.^{۱۱۷} بعد بقائی با اصرار از خطیبی می‌خواهد برای رفع سوءظن مأموران به منزلش مراجعه کرده و نگران عواقبش نباشد و هر سوالی از او پرسیدند تکذیب کند و او را از حمایت قاطع مطمئن می‌کند. حتی مثال بازجوئی‌های خودش در هنگام دستگیری توسط رزم‌آرا را برای او عنوان می‌کند که آن‌ها بعد از بازداشت از مکی خواسته بودند فرار نکرده و به بازداشتگاه بیاید.^{۱۱۸} در نتیجه خطیبی به پشت‌گرمی بقائی عصر آن روز به منزل برمی‌گردد. علاوه بر آن در همان جلسه بقائی به افسران بازنشسته تاکید می‌کند اگر محبوس شما فرار کند و او را با تیر نزنید، خیلی بی‌مورد است و عملاً مسیر را به سمت کشتن افشارطوس هدایت می‌کند. حتی



گور اولی که برای افشارطوس حفر کرده‌اند ولی پنهان خورده است

مدعی می‌شود یادداشت‌هایی از جیب افشارطوس به دست آمده که قصد کشتن شما را داشته است مثلاً این که زیر اسم مزینی و چند افسر بازنشسته خط قرمز کشیده است.^{۱۱۹} (شاید این همان یادداشتی بوده که افشارطوس بعد از صحبت با مسعود حجازی تهیه نمود.) به این ترتیب به آنان تلقین می‌کنند اگر افشارطوس رها گردد، همه مخالفان دولت از جمله خود آنان را از میان خواهد برد و او ممکن است عامل کودتای نظامی باشد و در کل به شدت مطالب ارباب‌آور از زنده ماندن افشارطوس و خطرات او برای افسران بازنشسته نقل می‌کند که باعث نگرانی افسران بازنشسته می‌گردد. تأکید هم می‌کند نگهداری او با این شرایط مشکل است و فعلاً امکان ربودن بقیه سران کشور و سقوط سریع دولت وجود ندارد و لذا افشارطوس باید کشته شود. در نتیجه مشخص می‌شود هدف اصلی بقائی در آن هنگام از میان برداشتن افشارطوس

است. ضمن اینکه آن اقدام طبیعتاً موجب بحران شدیدی برای دولت بود و حتی خطیبی به آنان می‌گفت عکس‌العمل این کار در نهایت موجب سقوط دولت خواهد شد.^{۱۲۰} تیمسارهای بازنشسته هم بعد از ناهار به منزل مزینی می‌روند^{۱۲۱} و جلسه‌ای

^{۱۱۷} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۷-۱۹ نقل از اعترافات سرتیپ زاهدی

^{۱۱۸} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۸ نقل از اعترافات سرتیپ زاهدی

^{۱۱۹} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۷۹ نقل از بازجوئی از مزینی

^{۱۲۰} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۷-۱۸ نقل از اعترافات سرتیپ زاهدی

^{۱۲۱} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۶-۱۸ نقل از اعترافات سرتیپ زاهدی

گذاشته و با اشاره به اینکه در دام گسترده شده توسط بقائی و خطیبی افتادند، تصمیم می‌گیرند افشارطوس را به قتل برسانند. به این منظور مزینی حدود ساعت ۷ عصر^{۱۲۲} به تلو عزیمت می‌کند.^{۱۲۳}

مزینی به محل اختفا رفته و دستور قتل افشارطوس را به سرگرد بلوچ غرائی می‌دهد. آنان گودالی در مسیر رودخانه^{۱۲۴} حفر می‌کنند. افشارطوس دست بسته را بیهوش کرده و دستمال بر روی دهان و دماغ او بسته و دستمالی با فشار در دهانش فرو می‌کنند که راه تنفس او را مسدود کند. طنابی هم دو لایه کرده و به گردن او پیچیده و دو سرش را به حدی می‌کشند که او را حدود ساعت ۲۲ تا ۲۳ روز ۲ اردیبهشت به شهادت می‌رسانند.



جسد طناب پیچ شده سرلشکر افشارطوس را بعد از ۴۸ ساعت در غاری نزدیک لشکرک پیدا کردند. افشارطوس به طرز فجیعی کشته شده بود.

کما اینکه صورت مقتول در پزشکی قانونی از ناحیه طناب گردن به بالا کاملاً کبود و سیاه بود.^{۱۲۵} بعد پیکر او را به درون گودال انداخته و با خاک می‌پوشانند. به این ترتیب جنایت را به پایان رسانده و مراجعت می‌کنند.^{۱۲۶} عاملان اجرای قتل سرگرد فریدون بلوچ غرائی، کدخدا عباسعلی نخلی و هادی افشار قاسملو کارمند راه آهن بودند که جنایت را با نظارت مزینی انجام دادند.^{۱۲۷}

از آن سو همانگونه که قبلاً خواندیم مأموران از ابتدا با جدیت وارد عمل شدند و ابتدا به منزل حسین خطیبی مشکوک و پس از اعترافات خطیبی، دو تیمسار بازنشسته مزینی و منزه را در منزلشان دستگیر کردند. بعد راننده مزینی دستگیر و با کمک او به دهی رفتند که غار محل جنایت در

کوه‌های اطراف آن بود و با دستگیری و راهنمایی نخلی، جسد را کشف کردند. پس از آن مأموران با راهنمایی دستگیرشدگان، سایر متهمان را به جز ۲ نفر دستگیر کردند. حتی مشخص شد بلوچ غرائی به قزوین رفته که سر رشته به تعقیب او پرداخت و با کمک گرفتن از نیروهای منطقه رد او را تا ده الموت گرفته و او را غافلگیر و دستگیر کرد.^{۱۲۸}

^{۱۲۲} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۷ نقل از اعترافات سرتیپ زاهدی

^{۱۲۳} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۲۸-۱۲۹ نقل از اعلامیه فرمانداری نظامی

^{۱۲۴} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۷۰-۷۱

^{۱۲۵} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۵۹ نقل از نظریه پزشک قانونی

^{۱۲۶} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۲۹ نقل از اعلامیه فرمانداری نظامی + ص ۱۰۷ نقل از گزارش فرمانداری نظامی تهران و حومه

^{۱۲۷} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۷۰-۷۱

^{۱۲۸} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۷۲-۷۷

در نهایت اسامی متهمان پرونده به ترتیب ردیف اتهامی در پرونده ارسالی به دادگاه در ۱۳ مرداد ۱۳۳۲ (روزنامه اطلاعات ۱۳/۰۵/۱۳۳۲، ص آخر) که بعد به آن می‌رسیم، به شرح زیر بودند:^{۱۲۹}

- ۱- حسین خطیبی
- ۲- سرتیپ بازنشسته علی اصغر مزینی
- ۳- سرتیپ بازنشسته علی اکبر منزه
- ۴- سرتیپ بازنشسته نصرالله بایندر
- ۵- سرتیپ بازنشسته نصرالله زاهدی
- ۶- سرهنگ بازنشسته علی محمد هاشم زاده^{۱۳۰}
- ۷- سرگرد بازنشسته فریدون بلوچ قرائی
- ۸- هادی افشار قاسملو
- ۹- احمد بلوچ قرائی
- ۱۰- عبدالله امیر علائی
- ۱۱- عباسعلی نخلی
- ۱۲- امیر رستمی (معروف به پهلوان)
- ۱۳- شهریار بلوچ قرائی
- ۱۴- ناصر زمانی (کارآگاه عضو حزب بقائی)
- ۱۵- نصیر خطیبی

علاوه بر این‌ها ۲ نفر هم تا هنگام ارسال پرونده به دادگاه دستگیر نشدند که عبارت بودند از:

- ۱- مظفر بقائی کرمانی (نماینده مجلس که تا ۲۵ مرداد دستگیر نشد)
- ۲- مهندس علیرضا قره‌گزلو (متواری)

که بقائی و خطیبی عوامل اصلی و برنامه را مدیریت کرده و تیمسارهای بازنشسته و افراد وابسته به آن‌ها عوامل اجرا بودند. بقائی نماینده مجلس و دارای مصونیت پارلمانی بود. تقاضای سلب مصونیت وی به مجلس ارائه شد^{۱۳۱} که به دلیل شرایط

^{۱۲۹} - اسامی ردیف ۱ تا ۱۵ به ترتیب ذکر شده در کتاب *توطئه ربودن و قتل... صفحات ۱۵۹ تا ۱۸۸* آمده است. نفرات ۱۶ و ۱۷ هم در کتاب *خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)*، صفحات ۸۱ و ۸۲ به نقل از کیهان ۱۳ مرداد ۱۳۳۲ آمده است. اسامی ۱۵ نفر اول در آنجا همین اسامی هستند منتها جای اسامی متهمان ردیف ۵ و ۸ در آنجا عوضی نوشته شده و همین اشتباه در باره متهمان ردیف ۶ و ۷ نیز رخ داده است و در اینجا اسامی به ترتیب درست آمده است.

^{۱۳۰} - دربخش اسامی متهمان کتاب *توطئه ربون و قتل.../ ص ۱۷۱* نام وی به اشتباه «هاشم زاد» آورده شده که در تمامی منابع دیگر هاشم زاده است.

^{۱۳۱} - روزنامه اطلاعات ۲۹/۰۲/۱۳۳۲/ ص ۱

بحرانی به نتیجه نرسید و او در ۲۵ مرداد بعد از انحلال مجلس بازداشت شد.^{۱۳۲} مهندس قره‌گزلو هم که دستگیر نشد، راننده ماشین پونتیاک^{۱۳۳} متعلق به سرهنگ بازنشسته هاشم‌زاده بود^{۱۳۴} که پیکر بی‌هوش افشارطوس را حمل کرد. ضمناً «ناصر زمانی» کارآگاه رئیس شهربانی در حزب بقائی بود اما به افشارطوس خیانت کرده و با بقائی هم‌دست شده بود. وی از ارتباطات افشارطوس با خطیبی مطلع و حتی از رفتن او به منزل خطیبی مطلع بود، اما آن را به مقامات اعلام نکرد.^{۱۳۵} به این ترتیب ابعاد جنایت مشخص و اکثریت عاملان آن دستگیر شدند.

در اینجا لازم است اعترافات اندک مقامات جاسوسی انگلیس و آمریکا را هم بررسی کنیم. البته همانطور که اشاره شد متأسفانه مطالب چندانی در این باره وجود ندارد. نه تنها در اسناد منتشر شده بابت کودتا که این بحث حتی در سایر اسناد هم مخفی نگه داشته شده است. این عدم انتشار اسناد به احتمال بسیار قوی به دلیل ابعاد فجیع جنایت و شرمساری عاملانش است. به هر روی دولت مصدق کاملاً در محدوده شعارهای غرب یعنی احترام به دموکراسی و منشور سازمان ملل متحد حرکت می‌کرد و حتی در شورای امنیت و دادگاه لاهه پیروز شد. لذا چنان جنایتی در حق یک دولت دموکراتیک از طرف مدعیان دموکراسی و حقوق بشر! به هیچ وجه قابل توجیه نبوده و مایه محکومیت و شرمساری آمریکا و انگلیس و سایر عاملانش است. در حالی که اگر مثلاً ایران به ناحق با غرب در حال جنگ بود یا مصدق دیکتاتور و به هر حال ناحق بود، قطعاً اقدامات منجر به ترور و کودتا را به شکل داستان‌های مهیج و افتخارات عملیات‌های جاسوسی منتشر کرده و حتی از آن فیلم می‌ساختند.^{۱۳۶} با این وصف اشارات ناقصی به این ماجرا وجود دارد که بررسی می‌کنیم.

اولاً در ۱۷ مه ۱۹۸۵ (۶ خرداد ۱۳۶۴) در برنامه‌ای در کانال ۴ تلویزیون انگلیس یکی از عوامل سازمان جاسوسی انگلیس در حالی که چهره‌اش تشخیص داده نمی‌شد، بخشی از ماجرای ترور افشارطوس را بیان و سرلشکر زاهدی، دکتر بقائی و برادران رشیدیان به همراه برخی افسران را عامل این جنایت معرفی کرد. هدف از آن را هم تقویت روحیه مخالفان دولت و تهدید و تضعیف طرفداران آن دانست.^{۱۳۷} این مصاحبه هم هرچند نقش قطعی استعمار انگلیس در جنایت را نشان می‌دهد، اما بابت

^{۱۳۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۵/۲۶ ص ۷

^{۱۳۳} - توطئه ربودن و قتل... / ص ۹۳ - در آنجا از مزینی این سوال پرسیده شده که قره‌گزلو راننده پونتیاک بوده است که نشانگر دیدگاه مأموران است. در موارد دیگری هم به این مسئله اشاره شده است.

^{۱۳۴} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۲۳، ص آخر و ۱۳۳۲/۰۳/۰۹ ص ۶

^{۱۳۵} - اطلاعات ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ ص ۴

^{۱۳۶} - در حال حاضر فیلم‌های ساخته شده غرب که به دولت مصدق اشاره دارند، اکثراً به بررسی این مسئله می‌پردازند که توقف دموکراسی در ایران با کودتای ۲۸ مرداد باعث رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه شد و ضربه بزرگی برای جهان بود.

^{۱۳۷} - جنبش ملی شدن صنعت نفت / ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، چاپ هشتم ۱۳۷۸/ صص ۲۷۳-۲۷۴

جزئیات مسئله (به خصوص نقش زاهدی و رشیدیان‌ها که بعد به آن می‌پردازیم) دقیق نیست. از این گذشته در کتاب «MI6» آقای «دوریل» چنین آمده است:

«به گفته نورمن داری شایر، آدم‌ربائی بخشی از [پروژه‌ی] چکمه بود. هدف آن بود که روحیه مخالفان بالا رود و به پشتیبانان مصدق نشان بدهد که همه چیز به سود ایشان پیش نمی‌رود: «او را ربودند و در یک غار نگاه داشتند. احساسات بالا گرفت و افشارطوس در ناسزاگوئی به شاه، بی‌اندازه بی‌خردی کرد. یک افسر جوان ارتش که از او نگهداری می‌کرد، اسلحه کشید و شلیک کرد. این کار هرگز بخشی از برنامه نبود.»^{۱۳۸}

دکتر حکمت پرشک قانونی مسئول کالبد شکافی جنازه افشارطوس



که این مطلب هرچند نشانگر دخالت انگلیس در این واقعه به نقل از نورمن داری شایر از مقامات بلندپایه MI6 در ایران^{۱۳۹} است، اما کاملاً روشن است آنان برای پوشاندن ابعاد شرم‌آور این جنایت، بحث ناسزای افشارطوس به شاه و کشیدن اسلحه را بیان کردند. کذب بودن این هم با توجه به عکس‌های جسد طناب پیچ شده او و خفه شدنش با طناب بدیهی است. ضمن این‌که بسیار بعید است یک اسیر دست و پا بسته در آن شرایط جرئت اهانت به شاه را داشته باشد.

در اسناد منتشر شده سازمان سیا به سان گزارش ویلبر (که در ۱۳۹۲ توسط سیا تأیید شد) هم سکوت مطلق در این باره وجود دارد. حتی سلسله اسناد وزارت خارجه آمریکا از تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ (۲۶ فروردین ۱۳۳۲) تا ۸ ماه مه (۱۸ اردیبهشت) قطع شده‌اند که دقیقاً همان روزهای ربایش و قتل افشارطوس

است و تازه سند ۸ مه هم ناقص است.^{۱۴۰} اما در سال‌های اخیر یک سند به طور ناقص و احتمالاً به شکل اتفاقی توسط دولت آمریکا منتشر شده که در آن آمده: (گزارش پایگاه سیا در ۳۰ آوریل ۱۹۵۳/۱۰ اردیبهشت ۳۲ از اسناد آزاد شده سیا در آرشیو دانشگاه جرج واشنگتن، برگ ۲۴)^{۱۴۱}

^{۱۳۸} - سوداگری با تاریخ، محمد امینی، نشر شرکت کتاب (آمریکا)، چاپ نخست ۱۳۹۱/ صص ۳۰۶-۳۰۷، نقل از Dorril, MI6, p. ۵۸۵ و به طور دقیق‌تر:

Stephen Dorril: MI6: Free Press, a division of simon & Schuster, New York, ۲۰۰۰, p. ۵۸۵.

^{۱۳۹} - سوداگری با تاریخ، محمد امینی/ صص ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۴۲۸-۴۳۰

^{۱۴۰} - خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی/ ایران، ج ۲/ ص ۷۴۶

"[نام‌ها سیاه شده] گفت که محمود افشارطوس، رئیس شهربانی، به دست [نام‌ها سیاه شده] به نمایندگی از سوی افسران بازنشسته کشته شده و این کشتن بخشی از برنامه‌ی کودتا است. [کسانی که نام‌شان سیاه شده]، دیروز به تهران رسیدند تا با ترور مصدق، نخست‌وزیر، فاطمی، وزیر خارجه و سه تن دیگر، راه کودتا را هموار سازند."

که به این ترتیب بی‌تردید ترور افشارطوس در راستای اهداف آمریکا برای براندازی دولت مصدق بود. ضمن این‌که بدیهی است چنان اقدام خطرناکی تنها به پشتوانه قدرت بزرگی همچون آمریکا امکان انجام داشت. به هر حال دولت ملی با آن پشتوانه مردمی در برابر چنین اقداماتی ساکت نمی‌ماند و عوامل آن به تبع با خطرات زیادی مواجه بودند.

اشاره به این نکته لازم است که به احتمال بسیار قوی کشتن او از اول بخشی از برنامه کودتا بود که در سند سازمان سیا هم به آن اشاره شده است. اما به احتمال قوی در ابتدا بحث قتل را مطرح نکردند که برخی عوامل همچون افسران بازنشسته نترسیده و وارد عمل گردند و بعد تبدیل به عمال توطئه‌گران شده و به مرور به کارهای خطرناک‌تر و حتی بعداً ترور افراد دیگری بپردازند. کما اینکه در گام اول همین طور شد و آنان در عمل انجام شده قرار گرفته و بعد اقدام به قتل کردند. به هر حال بقائی و خطیبی نیاز به افرادی

۶۵۶

محمد امینی

(12)

CENTRAL INTELLIGENCE AGENCY

INFORMATION REPORT

SECRET/ [REDACTED]
SECURITY INFORMATION

THIS DOCUMENT CONTAINS INFORMATION AFFECTING THE NATIONAL DEFENSE OF THE UNITED STATES, WITHIN THE MEANING OF TITLE 18, SECTIONS 793 AND 794, OF THE U.S. CODE, AS AMENDED. THE TRANSMISSION OR REVELATION OF ITS CONTENTS TO OR RECEIPT BY AN UNAUTHORIZED PERSON IS PROHIBITED BY LAW. THE REPRODUCTION OF THIS FORM IS PROHIBITED.

COUNTRY	Iran	REPORT NO.	[REDACTED]
SUBJECT	Anti-Mossadeq Activities	DATE DISTR.	30 April 1953
DATE OF INFO.	[REDACTED]	NO. OF PAGES	1
PLACE ACQUIRED	[REDACTED]	REQUIREMENT NO.	RD
		REFERENCES	[REDACTED]

BY CABLE
THE INFORMATION EVALUATED HEREIN IS NOT DEFINITIVE.
IT IS APPLIED TO THE SOURCE OF INFORMATION.

SOURCE: [REDACTED]

1. [REDACTED] claimed to know that an opposition coup had been planned which would take place "within the next few days." As leaders of the opposition [REDACTED] and a group of retired Army officers, all of whom had the backing of Mullah Kashani, [REDACTED] stated that Chief of Police Mahmud Afshartus had been murdered by [REDACTED] at the "behest" of the retired Army officers and that the murder was connected with the planned coup.

2. [REDACTED] arrived in Tehran several days ago "to assassinate Prime Minister Mossadeq, Foreign Minister Euseyn Fatemi, and three others" as the opening move of the coup.

3. Comment. [REDACTED]

APPROVED FOR RELEASE
DATE OCT. 15, 1999

SECRET/ [REDACTED]

STATE	ARMY	NAVY	AIR	FBI	AEC				
-------	------	------	-----	-----	-----	--	--	--	--

11.110.114

۱۴۱- سوداگری با تاریخ، محمد امینی / صص ۳۱۸ و ۶۵۶ (تصویر سند)

داشتند که به آنان کمک کنند. حتی اگر افشارطوس در خانه خطیبی هم کشته می‌شد، باز نیاز به عواملی بود که جسد را منتقل و سر به نیست کنند. از این گذشته به احتمال خیلی قوی او را برای اخذ اعتراف مدتی زنده نگه داشتند چنانکه بارها برای اعتراف کتک می‌زدند.^{۱۴۲} همان زمان مباحثی هم مطرح شد که مقرر بوده افراد مؤثر دیگر دولت را به همین ترتیب ربوده و از آنها بابت مسائل مهم کشوری اعتراف بگیرند.^{۱۴۳} بدیهی است همان گرفتن اعترافات قادر بود ضربه‌ای به دولت ملی باشد.

شاید برخی تصور کنند اگر دولت هیچ موفقیتی در پیگیری ربایش نداشت، کسانی چون کاشانی و بقائی این را به نقطه ضعف دولت بابت عدم امنیت در جامعه تبدیل و آنقدر جنجال ایجاد می‌کردند که دولت مجبور به کناره‌گیری گردد. یا شاید به مرور کسان دیگری از سران هم ربوده شده و دولت به آن طریق ساقط می‌شد. ولی در هر دو حالت اسیران را بعد از سقوط دولت مصدق آزاد می‌کردند که احتمال این گزینه بسیار کم است. البته شکی نیست اگر دولت ناتوان از پیگیری بود، مخالفان از هیچ کاری بابت ایجاد جنجال و ناتوان خواندن دولت در ایجاد امنیت، کوتاهی نمی‌کردند و این مسئله را در صفحات بعد بهتر خواهیم دید. اما احتمال اینکه اینان را بعد آزاد می‌کردند، بسیار ضعیف است زیرا حداقل اسرار آنان افشاء می‌شد. در حالی که کودتاچیان بعد از سقوط مصدق باید برخوردهای بیشتری با مردم می‌کردند. همچنین برای نگهداری طولانی مدت نیاز به محل مطمئن و مناسبی بود که آنان پیش‌بینی نکرده بودند. چه رسد به آنکه افراد بیشتری در آن غار با ۳ محافظ نگه داشته شوند. چنانکه دیدیم بقائی در ۲ اردیبهشت به افسران بازنشسته گفت نگهداری افشارطوس مشکل است. در سند سازمان سیا هم



صریحاً آمده کسانی برای ترور(نه ربایش) برخی اعضای مؤثر دولت وارد تهران شدند. پس مجموع شواهد نشان می‌دهند به احتمال نزدیک به یقین قتل افشارطوس از ابتدا جزو اهداف توطئه‌گران اصلی بود.^{۱۴۴} هرچند از اول کار آن را با برخی عوامل در میان نگذاشتند.

^{۱۴۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۸، ص ۴

^{۱۴۳} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۲، ص آخر

^{۱۴۴} - آمریکا بعداً مشابه این تجربه را در شیلی پیاده کرد و برای ضربه زدن به حکومت آلنده، ابتدا ژنرال اشنایدر فرمانده قوای مسلح و طرفدار آلنده را به وضع فجیعی به قتل رساندند و بعد کودتای موفق نظامی انجام شد. (سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر پیکان، چاپ چهارم ۱۳۷۷/ص ۲۱۴)

برخی شایعات و مباحث حاشیه‌ای پیرامون این جنایت

پیرامون این مسئله از ابتدای کار تصورات اشتباه و شایعاتی شکل گرفت که با توجه به حساسیت مسئله و اقدامات گسترده دولت و مخالفان، به مرور بسیار هم بیشتر شد. البته همانگونه که اشاره شد اکثریت مطلق منابع فعلی و تمامی منابع مهم و معروف فعلی (درست یا غلط) برای نگارش این مجموعه بررسی شده‌اند و آنچه به عنوان شرح مسائل ذکر شده شامل نکات منطقی و قابل قبول منابع است. به تبع مواردی هم که ذکر نشده ولی در برخی منابع آمده‌اند، یعنی از نظر نویسنده این سطور قابل قبول نبودند. همچنین در این مقاله این امکان وجود ندارد که به حجم عظیم شایعات و مطالب دروغین این حوزه بپردازیم. ولی تلاش می‌کنیم در سطور بعدی برخی از نکات برجسته را بررسی کنیم.

یک بحثی که به کرات مطرح شده آن است که ربایندگان ابتدا به افشارطوس پیشنهاد کردند آنان را به نزد دکتر مصدق ببرند تا نخست‌وزیر را ترور کنند که افشارطوس قبول نکرده و متعاقب آن او را بی‌هوش و به تلو منتقل کرده‌اند. ولی این مسئله غیر منطقی به نظر می‌رسد زیرا به هر حال ورود به منزل دکتر مصدق بدون گذشتن از سد بازرسی محافظان ناممکن بود و بعید بود آنان چنین پیشنهادی دهند و افشارطوس هم در آن شرایط آن را رد کند. این نکته هم هرچند در برخی نشریات آمده اما در گزارشات رسمی وجود ندارد و به جرئت باید گفت اغراق است. شواهد نشان می‌دهد ربایندگان به سرعت افشارطوس را بی‌هوش و منتقل کردند.

یا فردی در روزهای اول ربایش ادعا کرد افشارطوس را دیده است^{۱۴۵} و حتی ظاهراً دولت مشکوک شده بود که افشارطوس قصد کودتا دارد. برخی شنیده‌ها هم حاکی از این هستند که اعلامیه‌ای به امضای جعلی افشارطوس در روزهای اول ربایش در تهران پخش شده بود. کلیات این بحث احتمالاً صحیح است و ظاهراً سندی هم مبنی بر نگرانی دولت و قصد انتشار اعلامیه دولت بابت خطر کودتا وجود دارد ولی نگارنده این سطور آن را ندیده است.^{۱۴۶}

شواهد نشان می‌دهند افشارطوس یک بار دیگر به منزل خطیبی رفته اما در ۳۱ فروردین آدرس را گم کرده و از بقالی پرسیده بود که همین کلید کشف ماجرا شد. مزینی هم به فراموش شدن آدرس توسط افشارطوس اعتراف کرده است.^{۱۴۷} ضمناً شاگرد بقال فقط نام حسین در ذهنش مانده بود و فامیل را فراموش کرده بود.^{۱۴۸} ظاهراً بقال هم اول کار تمایل نداشته شهادت بدهد و در ماجرا دخالت کند.^{۱۴۹} ولی شهود دیگری به نام «یوسف سرابندی» در پرونده وجود دارد که افشارطوس را بعد از

^{۱۴۵} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۸/۱۷، ص ۱۱ نقل از جریان دادگاه به نقل از پرونده

^{۱۴۶} - آقای «کاوه بیات» پژوهشگر تاریخ به نگارنده گفت این سند را دیده است.

^{۱۴۷} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۸۸

^{۱۴۸} - باختر امروز ۱۳۳۲/۰۲/۰۳، ص ۱

^{۱۴۹} - خاطرات من (سررشته)/ ص ۴۵

خروج از بقالی به منزل حسین خطیبی راهنمایی کرده است.^{۱۵۰} البته برخی نوشته‌ها حاکی از این هستند که افشارطوس در خیابان مذکور در مرحله اول با کسی قرار داشته که این برای کنترل مسئله بوده که افشارطوس به تنهایی خواهد آمد یا خیر و ملاقات انجام نشده و در دفعه بعدی مثلاً خودش نمی‌دانسته قرار است به کجا رود و آنان می‌خواستند به خیابان آمده و افشارطوس را به داخل منزل راهنمایی کنند و...^{۱۵۱} که این مسائل شاخ و برگ‌های روزنامه‌نگاری و بیشتر خیال پردازی هستند. به جرئت باید گفت استخوان‌بندی ماجرا کاملاً روشن است و قطع یقین افشارطوس آدرس منزل حسین خطیبی را پرسیده است. البته هدف این مطلب بررسی جزئیات پلیسی نیست و برای اطلاع از جزئیات ماجرا می‌توان به منابع اشاره شده رجوع کرد.

اینکه این ملاقات چگونه ملاقاتی بوده است هم به جرئت باید گفت یک ملاقات دوستانه و عادی مشابه بقیه جلسات با خطیبی در منزل مادر افشارطوس یا در منزل خطیبی و برای وساطت و رفع سوءتفاهم بین بقائی و دولت بود. در عین حال افشارطوس با توجه به اعتماد به بقائی آن را به کسی نگفته بود. دلیل هم این است که افشارطوس چند شب متوالی علیرغم خواست خطیبی نتوانست به منزل او برود.^{۱۵۲} در حالیکه اگر مسئله مهمی در میان بود، قطعاً حساسیت بیشتری روی زمان رفتن داشت. همچنین قبلاً دیدیم افشارطوس یک بار دیگر به منزل خطیبی رفته بود اما حتی روی آدرس دقت زیادی نکرده و بار دوم آن را فراموش کرد. این هم نشان می‌دهد آن محل و جلسات حساسیت خاصی برای افشارطوس نداشته است. به هر حال تلاش برای صلح و آشتی مسئله حساسی نیست.

بحث دیگری که چند بار طرح شده آن است که افشارطوس برای عیاشی به منزل خطیبی می‌رفت و مثلاً آن شب با خواهر خطیبی به نام «فروغ» قرار داشت و به این طریق به دام افتاد. یا اسم بانوی دیگری به نام «تامارا» به همین سبک مطرح می‌شد. به این ترتیب در اوائل کار او حتی از طرف برخی ملیون هم به بی‌اخلاقی متهم می‌شد که همین در ذهن برخی شکل گرفت و بعد از بیش از ۳۰ سال به شکل مبهمی در برخی خاطرات آمد. ولی این مسائل جملگی بدون سند و مشابه شایعات دیگر هستند و دلایل مکرری مبنی بر کذب بودن آن وجود دارد. سوءظن‌های مأموران در این رابطه در همان اوائل کار مطرح و رفع شد و در گزارشات رسمی چیزی نیامد. در اسناد منتشر شده اعترافات هیچ یک از متهمان حتی اشاره‌ای به بحث زن در آنجا نشده و به عکس همه به روابط افشارطوس و بقائی تأکید کرده‌اند. در گزارش ملاقات دکتر فاطمی با سفیر آمریکا هم چنین چیزی وجود ندارد. برخی نشریات وقت هم گرچه در روزهای اول به چنین شایعاتی دامن می‌زدند، اما بعد آن را کنار گذاشتند. اگر هم چنین چیزی بود بیش از همه توسط کودتاچیان در بوق و کرنا می‌شد در حالی که حتی در دادگاه هم توسط دشمنان نهضت ملی و متهمان بیان نشد. از اینها گذشته اگر افشارطوس چنان نقطه ضعف اخلاقی داشت، به طور قطع همان را مورد

^{۱۵۰} - روزنامه اطلاعات ۱۱ مهر ۱۳۳۲، ص ۴ نقل از جریان دادگاه

^{۱۵۱} - روزنامه اطلاعات ۱۲/۰۲/۱۳۳۲، ص ۴

^{۱۵۲} - اعلامیه فرمانداری نظامی تهران ۱۲/۰۲/۱۳۳۲، نقل از توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۲۵

بهره‌برداری قرار داده و مثلاً با انداختن چند عکس از افشارطوس، او را به همکاری وادار می‌کردند که بعید بود او نیز همکاری نکند. اگر هم حاضر به همکاری نمی‌شد که همان را تبدیل به یک بحران برای دولت مصدق کرده و موجب برکناری افشارطوس هم می‌شدند. و اگر افشارطوس به آن حد انسان بی‌اخلاق و عیاشی بود، به مصدق هم تا پای جان وفادار نمی‌ماند. از این گذشته وی چند شب ملاقات را به تعویق انداخت که اگر فرد عیاشی بود بسیار بعید بود چنان عمل کند و احتمالاً همان شب اول به منزل خطیبی رفته و تا صبح در آنجا می‌ماند. این هم که آدرس را فراموش کرد نشان می‌دهد آن مکان اهمیت خاصی برایش نداشته در حالیکه بدیهی است محل عیاشی و آن هم برای کسی در جایگاه رئیس شهربانی کل کشور، بسیار حساس است و طبیعتاً باید با دقت فراوان به آنجا رفته و در نظر بگیرد نه آدرس را از بقالی بپرسد. در نهایت هم مذاکرات قبلی افشارطوس با خطیبی و مذاکره حدود نیم تا یک ساعته آن دو در شب ربایش که در اعترافات متهمان آمده^{۱۵۳}، نشان می‌دهد هدف آنان از ملاقات بحث و مسائل سیاسی بوده است. البته ممکن است وی در مهمانی خطیبی مثلاً مشروبی یا غذایی با او خورده اما اینکه پای مسائل غیر اخلاقی و زن‌بارگی به میان کشیده شود، بسیار ناشایست است. در نتیجه این تهمت بیشتر برای لوث کردن ماجرا و تحت تأثیر قرار دادن توطئه سیاسی بوده است.

نکته مهم دیگر این است که برخی طرفداران بقائی از همان زمان تلاش کردند توطئه را کلاً به افسران بازنشسته نسبت داده و بقائی را تبرئه کنند و عده‌ای هم به اشتباه افتاده و این را تکرار کرده‌اند. بعضاً مطرح شده افشارطوس به دعوت سرتیپ زاهدی به منزل خطیبی رفته است. آقای «نصرت‌الله خازنی» رئیس دفتر دکتر مصدق این اشتباه را نقل کرده که افشارطوس به دعوت سرتیپ نصرالله زاهدی به منزل خطیبی رفته و شاه معرف اولیه بوده است.^{۱۵۴} سرهنگ سر رشته هم نوشته سرتیپ نصرالله زاهدی به نمایندگی از افسران بازنشسته از افشارطوس دعوت کرده است هرچند وی نقش بقائی در دستور قتل را مورد تأکید قرار داده است.^{۱۵۵} ظاهراً این اشتباه هم اول در روزنامه اطلاعات البته به نقل از اعترافات خطیبی منتشر شد.^{۱۵۶} گرچه فقط نقل سخنان خطیبی بود که ظاهراً این بخش برای رد گم کردن بود و بعد هم به شکل رسمی تأیید نشد. علاوه بر اینها حتی در کتاب «کهنه سرباز» خاطرات «سرهنگ مصور رحمانی» صفحه ۳۹۰ به اشتباه نوشته شده مزینی افشارطوس را به بهانه نشان دادن رد اسکناس‌های تقلبی به منزل خطیبی کشانده است. اما این موارد به نسبت سایر اعترافات بسیار اندک بوده و در ثانی هرگز به طور رسمی توسط مقامات ذیصلاح تأیید نشده و در اعلامیه‌های رسمی یا روند پرونده نیامدند. به عکس درخواست سلب مصونیت بقائی به مجلس ارائه شد و کل اعلامیه‌های رسمی بر مدیریت او در جنایت دلالت دارند. در نتیجه این مسئله یا ناشی از تلاش متهمان برای گول زدن بازجویان و رد گم کنی و یا تلاش طرفداران بقائی برای تبرئه او بوده است که با

^{۱۵۳} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۲۳ + ۶۵ + ۳۲

^{۱۵۴} - کودتاسازان، محمود تربتی سنجابی، موسسه فرهنگ کاوش، چاپ اول ۱۳۷۶/ صص ۸۷ و ۸۸

^{۱۵۵} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۳۸ + ۵۹

^{۱۵۶} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۵، ص آخر

هدایت آمران اصلی و با توجه به نفوذ آنان در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی انجام می‌شد. به هر روی اولاً افشارطوس و افسران بازنشسته به شدت با هم دشمن بودند و افشارطوس به شدت نظر منفی به آنان داشت و آنان را افرادی فاسد دانسته و روی مطرح شدن بحث آنان هم حساس بود. مثلاً وقتی برخی از آنان به روزنامه‌های وقت مراجعه کرده بودند و خواهرزاده‌اش در این باره از او پرسیده بود، او به سان اینکه به موضوعی با اهمیت فوق‌العاده اشاره شده باشد، به سرعت حساس شده و از جا برخاسته و دلیل طرح سوال را پرسیده بود.^{۱۵۷} در نتیجه بعید بود به آنان اعتماد کند، چه رسد به اینکه قرار مخفیانه بگذارد. علاوه بر این وی در روزهای قبل در جریان تلاش همان افسران بازنشسته رباینده برای توطئه از طریق خواهرزاده‌اش قرار گرفته بود که حداقل بر آن افراد حساس بود. مذاکره بین نیم تا یک ساعت افشارطوس با خطیبی در شب ربایش در قبل از حمله به او نیز به قدر کافی گویا است. در نهایت حتی به فرض بعید اگر هم افسران بازنشسته دخالتی در جلب اعتماد افشارطوس داشتند و مثلاً جلساتی با آنان داشته و...، باز مدیریت کار و از همه مهم‌تر دستور قتل توسط بقائی و در خانه بقائی داده شده که این دیگر قطعی است. کما اینکه افشارطوس بعد از ربایش مدتی زنده نگه داشته شده بود. لذا در هر شکل تردیدی نیست که بقائی عامل اصلی کارها بود. تازه در اینجا به اندک اعترافات و اسناد منتشر شده از بقائی در مراکز اسنادی جمهوری اسلامی هم اشاره نکردیم.

در عین حال اعتماد افشارطوس به بقائی که تا چندی قبل از رهبران اصلی ملیون بود، اقدام عجیبی نبود بلکه فقط اعتماد به افرادی در چنان جایگاهی توسط ملیون منطقی به نظر می‌رسد. در اوائل کار هم کمتر کسی باور می‌کرد بقائی نقشی در این ماجرا داشته باشد. دکتر صدیقی وزیر کشور طبق خاطراتش در اوائل کار نظرات بازجویان مبنی بر دخالت بقائی را رد می‌کرد و بقائی را با القابی همچون مبارز بزرگ ملی و دوست عزیز ۲۴ ساله خطاب می‌کرد.^{۱۵۸} در نهایت هم اثبات دخالت بقائی در چنان جنایتی موجب حیرت ملیون شده و شوک‌آور بود. حتی این عملکرد بقائی هنوز از نکات عجیب تاریخ معاصر است که برای روشن شدن کامل باید منتظر انتشار اسناد سیا بود.

نکته نسبتاً عجیب دیگر این است که بقائی و توطئه‌گران در حالی مبادرت به قتل افشارطوس کردند که در روزنامه باختر امروز ۱ اردیبهشت به صراحت به بحث خانه حسین اشاره شده هرچند نام فامیل خطیبی ذکر نشده است. به این لحاظ احتمال دستگیری خطیبی کاملاً وجود داشت اما بقائی از او خواست حتی به منزل برگردد و هر مسئله‌ای را کتمان کند. آنان احتمالاً حساب قاطعیت دولت برای پیگیری پرونده را نمی‌کردند و بیشتر نگران بودند مبادا به طریقی مثلاً توسط مردم محلی، محل افشارطوس افشا و بازگشت او به شهربانی برای مخالفان بسیار گران تمام شود. البته بعد از دستگیری خطیبی هم جنجال بزرگی بر سر برخورد اندک مأموران با مجرمان به راه افتاد و کار به استیضاح دولت کشید. بقائی هم با شدت تمام از خطیبی

^{۱۵۷} - رویدادها و دواوری ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۶۳ - نقل از سخنان وی به خواهرزاده‌اش

^{۱۵۸} - خاطرات منتشر نشده دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت مصدق درباره ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس، نشریه صبح امروز

حمایت می‌کرد تا جائیکه به قولی روزنامه شاهد عملاً خطیبی نامه شده بود.^{۱۵۹} به این لحاظ به نظر می‌رسد این عملکرد بقائی به پشتوانه حمایت ابرقدرت‌ها بوده است.

خاطرات سرتیپ دکتر «علی نقی شایانفر» دادستان وقت فرمانداری نظامی در کتاب «آن سوی خاطره‌ها»، به کوشش حسین شاه حسینی، انتشارات صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۸ هم درباره افشارطوس به شکل عجیبی سرشار از مطالب اشتباه است. مثلاً ایشان مدعی شده هنگام کشف جسد از جیب افشارطوس لوازمی بیرون آورده شد که نشان می‌داد او به عیاشی رفته بود و دکتر سعید فاطمی قرآنی از جیب خودش درآورده و در جیب افشارطوس گذاشت!^{۱۶۰} که اولاً چنین اقدامی با حضور خبرنگاران و مأموران و مقامات عملاً ناممکن و باعث شایعات می‌شد. در ثانی طبق گزارش روزنامه اطلاعات جیب‌های جسد افشارطوس خالی بودند و فقط یک قرآن و یک دستمال در آن بود.^{۱۶۱} دکتر سعید فاطمی هم در خاطراتش می‌گوید هنگام کشف جسد یک قرآن در جیب افشارطوس بود.^{۱۶۲} بگذریم از نفس بحث وسایل عیاشی در سال ۱۳۳۲! البته احتمال بالائی هست که بوی کلروفرم جسد^{۱۶۳} در ذهن ایشان مانده که به همراه شایعات گسترده باعث شده در سنین کهولت به ذهنش آید که افشارطوس به مراسم خوردن مشروب یا کار مشابه رفته و آن را به عنوان خوشگذرانی ذکر کرده است. یا آقای شایانفر می‌گوید دکتر مصدق در پرونده اعمال نفوذ نمی‌کرد اما بعد مدعی شده دکتر مصدق از او خواسته برای متهمان درخواست بیش از ۱۰ سال زندان نشود. ولی بازپرس برای تمام متهمان کیفرخواست اعدام صادر کرده است. او هم برای اینکه کار به تعویق نیفتد، بحثی نکرده تا دادگاه تصمیم بگیرد.^{۱۶۴} در حالی که اولاً به تائید خود آقای شایانفر، دکتر مصدق خواهان تسریع بررسی پرونده افشارطوس بود^{۱۶۵} که روال عادی پرونده‌های مهم و نشانگر قاطعیت دولت برای پیگیری پرونده است. از این گذشته دکتر مصدق در ۱۱ اردیبهشت با بازماندگان خانواده افشارطوس ملاقات و با ابراز تأسف و تأثر شدید، تاکید کرد دولت به مجازات سریع قاتلان علاقه خاصی دارد و قول داد هرچه زودتر مجرمان مجازات گردند.^{۱۶۶} بدیهی است بعید بود او از یک سو خواهان تسریع در مجازات عاملان و از سوی دیگر بخواهد چنان جنایتکارانی به مجازات سبکی برسند. اتفاقاً اگر قصدی برای تخفیف در مجازات بود، منطقاً بایستی کار دادگاه طول می‌کشید که جو جامعه سردتر گردد. حتی بدیهی است اگر هدف دولت فقط زندان مجرمان بود که تسریع رسیدگی معنی خاصی نداشت و آنان در زندان بودند. لذا به جرئت باید گفت دولت علاقه داشت(نه

^{۱۵۹} - روزنامه جبهه آزادی، ۱۳۳۲/۰۲/۱۱ ش ۱۶۷، ص ۲

^{۱۶۰} - آن سوی خاطره‌ها، به کوشش حسین شاه حسینی، انتشارات صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۸/ ص ۸۴

^{۱۶۱} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۶، ص ۴ - البته قرآن در آخر ستون آن خبر درج شده است.

^{۱۶۲} - نشریه چشم انداز ایران شماره ۸، مصاحبه با دکتر سعید فاطمی، ص ۵۸

^{۱۶۳} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۶، ص ۴

^{۱۶۴} - آن سوی خاطره‌ها، به کوشش حسین شاه حسینی/ ص ۹۲

^{۱۶۵} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۴۰-۱۴۴

^{۱۶۶} - باختر امروز ۱۳۳۲/۰۲/۱۲، ص ۷

دخالت در امور قضائی) که آنان به اشد مجازات یعنی اعدام برسند. دلیل دیگر این که در ۸ مرداد ۱۳۳۲ قرار بازپرس برای متهمان صادر و برای تعدادی (۶ نفر ذکر شده که ظاهراً اشتباه است و ۹ نفر بودند) تقاضای اعدام شد.^{۱۶۷} ولی چند روز بعد در ۱۳ مرداد آقای شایانفر در مصاحبه‌ای اعلام کرد دادستان یعنی شخص او ضمن تأیید قرار بازپرس نظامی، برای چند نفر دیگر (۶ نفر) هم علاوه بر افراد مورد درخواست بازپرس، تقاضای اعدام کرده است.^{۱۶۸} که دقیقاً با این بخش خاطرات وی متضاد است. به این ترتیب اتفاقاً مشخص است آنان با کمال سخت‌گیری در این باره عمل کرده‌اند و احتمالاً دولت هم خواهان تسریع و قاطعیت بوده است. به خصوص اگر دولت دستوری در این باره می‌داد با توجه به فاصله ۸ تا ۱۳ مرداد و حساسیت پرونده، عملاً ناممکن بود آقای شایانفر برای تعداد بیشتری درخواست اعدام کند. در کنار اینها یک نکته مهم دیگر این است که دکتر مصدق معمولاً دخالتی در امور پرونده‌های قضائی و آن هم با شاکی خصوصی نمی‌کرد و حتی مورد مشابه این نکته تا کنون ذکر نشده است. (درخواست تسریع در رسیدگی که قانونی و روال رایج پرونده‌های مهم است) به این لحاظ بسیار بعید است وی در بحثی که شاکی خصوصی داشته، دخالت کند. کما اینکه در همان روزها در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ «نصرت‌الله قمی» قاتل دکتر زنگنه اعدام شد^{۱۶۹} که نشانگر مجازات قاطع در موارد لازم است. نهایتاً ممکن است دکتر مصدق مایل بوده بابت جنبه عمومی جرم درباره کسانی که در قتل دخالت و حتی اطلاعی نداشتند همانند برخی که فقط در شب اول در ربایش نقش داشتند و هدفشان سقوط دولت بود، و ای‌بسا خود دادستان در مرحله دوم برای آنان درخواست اعدام کرد، مقداری تخفیف قائل گردد که این با روحیات دکتر مصدق سازگار است. لذا احتمالاً همین درخواست از سوی دکتر مصدق از دکتر شایانفر خواسته شده و وی به دلیل سن بالا، ضعف حافظه و شایعات گسترده، این اشتباهات را در نقل خاطرات مرتکب شده است. گفتنی است دکتر شایانفر در سال ۱۳۲۹ مدرک دکترای حقوق از فرانسه اخذ کرده است که حداقل حدود ۳۰ سال سن داشته و در اوایل دهه ۱۳۷۰ این مصاحبه‌ها را انجام داده (همان منبع) که علاوه بر گذشتن بیش از ۴۰ سال از واقعه، خودش هم بالای ۷۰ سال سن داشته است. برخی جاها به نقل از گزارشات دکتر فاطمی اشاره شده راننده ماشین حمل افشارطوس فرزند آیت‌الله کاشانی بوده که این هم اشتباه است و فقط به او مشکوک شده و ماشینش را بررسی کرده بودند.^{۱۷۰} اما بعد از اتمام تحقیقات او متهم نشد. ضمناً در ۱۶ اردیبهشت همان سال جسدی متعلق به یکی از کارمندان شهربانی به نام «حسین ذبیح‌پور» کشف شد که از ۳ فروردین مفقود شده بود و نخست اعلام شد خودکشی کرده است.^{۱۷۱} بعد یکی از مقامات به شکل غیر رسمی اعلام کرد وی کارآگاه

^{۱۶۷} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۵/۰۸، ص ۱

^{۱۶۸} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۵/۱۳، ص آخر

^{۱۶۹} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۱۰، ص ۱

^{۱۷۰} - روزنامه اطلاعات ۳۲/۰۷/۲۳، ص ۱۱ نقل از روند دادگاه

^{۱۷۱} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۷، ص آخر

افشارطوس بوده و به قتل رسیده و این مسئله با قتل افشارطوس مرتبط است.^{۱۷۲} اما بعد دیگر صحبتی در این باره به میان نیامد که به احتمال قوی ربطی به هم نداشتند.

اشاره به این نکته لازم است که به خصوص بعد از انقلاب و با بالا گرفتن هیجان دشمنی با شاه، چند بار و البته بدون منبع معتبر نوشته شده شاه یا برخی اعضای خانواده‌اش در این جنایت دست داشتند.^{۱۷۳} این هم حداقل با اطلاعات فعلی غلط و هرگز به طور رسمی تأیید نشده است. در برخی منابع آمده که شاه از افشارطوس خواسته واسطه ارتباط دولت با افسران بازنشسته شده یا به سخنان آنان گوش دهد چنانکه ظاهراً خاطرات آقای خازنی در کتاب *کودتا سازان* در صفحات ۸۷ تا ۸۹ دال بر چنین نکاتی است. اشتباه بودن این تصور هم بدیهی است و واسطه و ارتباط فقط از طریق بقائی و خطیبی بوده است. بگذریم که ایشان در همانجا می‌گویند سرتیپ زاهدی واسطه و عامل ارتباط و دوست نزدیک افشارطوس بوده و به همین دلیل مورد اعتمادش بوده که کاملاً اشتباه است و افسران بازنشسته دشمن افشارطوس بودند و اعتمادی در کار نبود. به این لحاظ همانطور که دیدیم نفس اینکه افسران بازنشسته رابط شده بودند، اشتباه است چه رسد به آنکه از طریق شاه بوده باشد.

یک روایت دیگر که بعد از انقلاب مطرح شد آن است که شاه در یکی از ملاقات‌ها با افشارطوس و هنگام خروج او از اتاق گفته که قرار بوده به ملاقات کسی رفته و واسطه شوید و چرا نرفتید؟ که منظورش بین مصدق و بقائی بوده و تأکید می‌کند افشارطوس حتماً به آن جلسات برود. این را مرحوم شایانفر به نقل از پسر عموی آقای امیر سلیمانی آجودان مخصوص شاه تعریف کرده است.^{۱۷۴} صرف نظر از اینکه این نکته در گزارشات رسمی نیامده و این گونه نقل روایت از چند فرد متوالی نمی‌تواند مبنا قرار گیرد، بحث این است که اولاً اگر توطئه و سوءنیتی در کار شاه بوده چگونه چنین مسئله مهمی به شکلی هنگام خروج به افشارطوس گفته شده که آجودان شاه مطلع گردد؟ از این گذشته افشارطوس سوءظن به شاه داشت و حرکات او را مقداری زیر نظر گرفته بود که در قبل به آن اشاره شد. پس قطعاً این مسئله را به دکتر مصدق اطلاع می‌داد و احتمالاً بیشتر مراقبت می‌کرد. همچنین باید پرسید اگر شاه دستش به خون افشارطوس آلوده بود، آیا دکتر مصدق از چنان ظلم بزرگی توسط شاه در حق جامعه و خانواده افشارطوس گذشت می‌کرد که بسیار بعید است. ضمن اینکه در بالاترین حالت حداقل دکتر مصدق بعداً در این باره در خاطراتش باید نکته‌ای می‌نوشت که آنجا هم نیامده است. از تمام این‌ها گذشته نکته مهم آنجا است که افشارطوس و بقائی برای عدم خیانت به هم قسم خورده بودند و همین باعث اعتماد افشارطوس شده بود که این دیگر به طور قطع ورای هر معرفی شاه بود. پس باید گفت انتشار این مطالب احتمالاً ناشی از نفرت شدید از شاه و نهایتاً مبتنی بر حدس و گمان بوده و به خصوص با توجه به پیگیری‌های وقت مأموران، نمی‌توان بدون سند دقیق به آن‌ها تکیه کرد.

^{۱۷۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۳/۰۷، ص آخر

^{۱۷۳} - برخی نامه‌های خطیبی از زندان در سایت آقای عبدالله شهبازی ظاهراً اسم شاه را ارباب قلبی گذاشته و از مخاطب نامه خواسته به ارباب قلبی بگوید «ای نامرد». اگر هم این مطالب واقعیت داشته باشد، باز نشانگر ناراضی‌تی خطیبی است و گیرنده نامه هم شاه نبوده است.

^{۱۷۴} - آن سوی خاطره‌ها، به کوشش حسین شاه حسینی، انتشارات صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۸/ صص ۱۰۸ و ۱۰۹

در عین حال نکات دیگری از عملکرد شاه وجود دارد که نشان می‌دهد وی در آن مقطع جرئت و انگیزه^{۱۷۵} اقدام خاصی علیه دکتر مصدق را نداشت. اولاً گزارشی به تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ (۲۶ فروردین ۱۳۳۲) از سوی هندرسون سفیر وقت آمریکا در ایران برای وزارت امور خارجه آن کشور ارسال شده که نشان می‌دهد شاه به هیچ وجه قصد اقدام علیه مصدق را نداشت. آن روز صبح علاء وزیر دربار وقت به نزد هندرسون رفته و می‌گوید دیروز گفتگوی مفصلی با شاه داشته اما شاه موضع مشخص و قاطعی اتخاذ نموده بود که به هیچ وجه اقدامی برای برکناری و تعویض دکتر مصدق انجام نخواهد داد. مگر آنکه مجلس اقدام کند. همچنین شاه می‌گفت گزارش هیئت ۸ نفری بر روح قانون منطبق است و بابت تصویب آن در مجلس نگرانی ندارد. بعد که علاء به شاه گفته بود این به منزله افزایش قدرت دکتر مصدق و حذف قدرت شاه در نیروهای مسلح است، شاه ناشکیبائی نشان داده و اظهار داشته بود متأسف است که علاء به عنوان وزیر دربار خود را درگیر این مسائل کرده و با کاشانی و برخی سیاستمداران در این باره گفتگو کرده است. البته در نهایت شاه قبول کرد زاهدی را به حضور بپذیرد اما باز هندرسون تأکید می‌کرد بعید است شاه اقدامی کند.^{۱۷۶} وقتی هم شاه ۵ روز قبل از ربایش افشارطوس چنین موضعی داشته، عملاً بعید بود که در چنان ماجرای خطرناکی دخالت کند. حتی حدود یک هفته بعد از این مباحث، در ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ حسین علاء وزیر دربار استعفا داد و ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲ ابوالقاسم امینی به عنوان کفیل وزارت دربار مشغول به کار شد. دلیل اصلی استعفای علاء هم مخالفت دکتر مصدق با او و عدم رضایت از عملکردش بود و در عین حال امینی از قبل روابط خوبی با دربار و دکتر مصدق داشت که به تبع انتصاب او برای بهبود روابط مؤثر بود.^{۱۷۷} به این ترتیب شاه عملاً در حال همراهی با دولت بود.

از این گذشته شاه تا حدود ۴ ماه بعد هم حاضر نشد مصدق را برکنار کند. البته بعضاً قول‌هائی داده و جلساتی می‌گذاشت اما بعد پشیمان می‌شد چنانکه در مرداد ۱۳۳۲ جلساتی با مأموران آمریکائی داشت و در ۱۲ مرداد به روزولت نماینده سازمان سیا گفته بود ماجراجو نیست. در اسناد سازمان سیا هم از این جلسه به عنوان یک جلسه بی‌نتیجه نام برده شده است. او حتی در ۱۷ مرداد تحت فشار روزولت گفته بود به شمال خواهد رفت تا ارتش بدون اجازه او اقدام کند و اگر موفقیت حاصل شد،

^{۱۷۵} - دکتر مصدق بعد از ۳۰ تیر قسمی به این شرح پشت قرآن برای شاه ارسال نمود: "دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم." (خاطرات و تالعات مصدق، دکتر محمد مصدق، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۵/ ص ۲۱۱) البته بدیهی است این قسم مبنی بر رعایت قانون از طرف شاه هم بوده و گرنه در صورت نقض قانون شکنی شاه و عدم برخورد با او، خود دکتر مصدق خلاف قانون عمل کرده بود. یعنی در کل طبق قانون امکان برخورد با شاه در صورت نقض قانون وجود داشت ولو اینکه شرایط بحرانی آن مقطع و جنگ خارجی و مصلحت کشور موجب آن بود که با شاه سازش کند. در عین حال بدیهی است که همین قسم تا حد زیادی خیال شاه را راحت کرده و انگیزه مقابله با مصدق را تضعیف می‌کرد ولو اینکه ترجیح می‌داد او برکنار گردد.

^{۱۷۶} - پنج دهه پس از کودتا اسناد سخن می‌گویند ج ۲، پژوهش و برگردان احمدعلی رجائی و مهین سروری (رجائی)، انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۳ / صص ۱۱۵۰-۱۱۵۳ - لازم به ذکر است این همان گزارشی است که در بخش اسناد اشاره شد آخرین گزارش منتشر شده وزارت خارجه آمریکا تا قبل از ۸ مه است

^{۱۷۷} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۵، ص ۴

زاهدی را منصوب کند. سرانجام با فشار آمریکائی‌ها با کودتا موافقت کرد اما باز بدون امضای فرمان عزل مصدق به رامسر رفت که نصیری نزدش رفت و آنجا هم سرانجام ملکه ثریا شاه را متقاعد کرد حکم عزل مصدق را امضاء کند.^{۱۷۸} خود ثریا هم در خاطراتش ضمن اشاره به ترور افشارطوس و عدم کمترین اشاره به نقش شاه در آن، تأکید می‌کند که او تلاش کرده شاه را برای کودتا علیه مصدق مجاب کند. حتی می‌گوید شاه از او پرسیده آیا دیده شده پادشاهی علیه دولت کشورش دست به کودتا بزند؟ که ثریا در پاسخش تأکید کرده او باید این کار را انجام بدهد و او را انسانی بسیار ضعیف و ناتوان از تصمیم‌گیری دیده است. طبق همان خاطرات حتی شاه پس از دیدار با زاهدی هم بسیار مردد بوده و باز با تردید از ثریا پرسیده بود: «ثریا واقعاً باید مصدق را برکنار کنم؟»^{۱۷۹}

به این ترتیب مشخص است شاه در آن هنگام نه انگیزه و نه جسارت کافی برای اقدام علیه دکتر مصدق را نداشت. در عین حال بقائی متهم به دخالت در آن جنایت بود و قطعاً در نهایت دستگیر می‌شد. طبیعتاً اگر شاه در جنایت دخالتی داشت، خطر اعترافات بقائی شاه را هم تهدید می‌کرد و این خطر کمی نبود. در نتیجه در آن حالت شاه قاعدتاً بایستی خیلی با انگیزه و قاطع به دنبال برکناری دولت مصدق و پیش‌گیری از خطرات بعدی بود و به تبع قاطع و خیلی زودتر با آمریکا و انگلیس همکاری می‌کرد. با این تفاسیر می‌توان گفت شاه دخالتی در ترور افشارطوس نداشت. به تبع خانواده‌اش نیز بدون اجازه او بعید بود چنان اقدام خطرناکی انجام دهند به خصوص که اشرف هم به خواست دکتر مصدق به اروپا و عملاً به تبعید رفته بود که به تبع خطاری به خانواده سلطنتی بود. در نهایت هم اسنادی در این باره تا کنون وجود ندارد و حتی در مصاحبه تلویزیونی مربوط به مقامات جاسوسی انگلیس هم اسمی از شاه یا خانواده‌اش برده نشده است.

به طور مشابه درباره دخالت سرلشکر زاهدی و پسرش اردشیر در این ماجرا هم مباحث زیادی مطرح شده است. گفتنی است در روزهای ۲ و ۳ اردیبهشت مأموران به دنبال جلب سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی رفتند.^{۱۸۰} اما بعد از بازداشت متهمان اولیه و اعترافات بعدی، عملاً پیگیری خاصی در این باره انجام نشد. در ۱۲ اردیبهشت گزارش فرمانداری نظامی منتشر شد که نامی از زاهدی‌ها در آن نبود که به تبع این گزارش آخرین مراحل تحقیقات اصلی مأموران بود. اما یک روز بعد از انتشار این گزارش یعنی در ۱۳ اردیبهشت بازپرس نظامی پرونده خواهان احضار زاهدی به فرمانداری نظامی شد که او احضار گردید^{۱۸۱} و فردای آن روز در مجلس متحصن شد.^{۱۸۲} اردشیر زاهدی پسر سرلشکر هم چند بار بازداشت و در نهایت آزاد شد.^{۱۸۳}

^{۱۷۸} - /سرارکودتا، اسرار محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه دکتر حمید احمدی، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۹/ صص ۵۷ تا ۶۱ — به نقل از گزارش ویلبر

^{۱۷۹} - کاخ تنهایی، ثریا اسفندیاری بختیاری با همکاری لوئی والانتن، ترجمه امیر هوشنگ کاوسی، نشر پیکان، چاپ سیزدهم ۱۳۸۹/ صص ۲۰۵ و ۲۱۱ تا ۲۱۷

^{۱۸۰} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۳، ص ۱

^{۱۸۱} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۳، ص آخر

^{۱۸۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۴، ص ۱

و اینان هرگز به طور رسمی به شرکت در این توطئه متهم نشدند. حتی دولت بعداً اجازه داد سرلشکر زاهدی از مجلس خارج گردد که اگر او در ماجرا متهم بود، محال بود چنین اجازه‌ای صادر گردد. کما اینکه بقائی در ۲۵ مرداد بازداشت شد یا سرتیپ بازنشسته زاهدی از بستگان سرلشکر زاهدی از اول کار بازداشت شد. مجموع این مسائل هم نشانگر این است که از نظر مأموران زاهدی‌ها دخالتی در ماجرا نداشتند. به این لحاظ هرچند بحث دخالت زاهدی در این جنایت با توجه به تقارن احضار او و قتل افشارطوس، عملاً به طور کامل رایج شده و حتی در برخی منابع معتبر هم آمده است، ولی در اسناد فعلی نکته‌ای مبنی بر دخالت زاهدی و پسرش در این جنایت به چشم نمی‌خورد. علاوه بر این زاهدی در ۲۶ اسفند ۱۳۳۱ از بازداشت خلاص شد^{۱۸۴} که به هر روی با شرایطی و شاید تعهد بوده و احتمالش کم بود ظرف یک ماه چنان اقدام خطرناکی انجام دهد گرچه کماکان در صدد جلب حمایت شاه و مخالفان دولت بود. همچنین توطئه در گام اول با هدف نخست‌وزیری بقائی بود که طبیعتاً با اهداف زاهدی برای رسیدن به قدرت متضاد بود. مصاحبهٔ کانال ۴ تلویزیون انگلیس هم در این باره نمی‌تواند ملاک قطعی قرار گیرد که اشتباهات دیگری هم در آن بود و آن فقط یک سری کلی‌گوئی‌ها بود. به این لحاظ این بحث حداقل با اطلاعات و اسناد فعلی عاری از حقیقت است مگر بعدها اسناد دیگری منتشر شوند. ضمن اینکه در بالاترین حالت هم اینان نقش مستقیمی در ماجرا نداشتند و نهایتاً ممکن است در تهیهٔ تجهیزات مورد نیاز ربایش مقداری به بقائی و خطیبی کمک کردند. بعضاً «برادران رشیدیان، سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله» از عمال معروف انگلیس به دخالت در این ماجرا متهم شده‌اند که هنوز سندی برای آن ارائه نشده است. در اسناد اعترافات متهمان و حتی حسین خطیبی هم چنین موردی نبود. مصاحبهٔ کانال ۴ تلویزیون انگلیس هم در این باره نمی‌تواند ملاک قطعی قرار گیرد. فردی به نام آقای «پرویز اعتصامی» مقیم لندن در مقاله‌ای نوشته که سرگرد بازنشسته بلوچ غرائی در حضور او به نزد سیف‌الله رشیدیان آمده و پول گرفته و خودش اعلام کرده از قاتلان افشارطوس است. بعداً هم اسدالله رشیدیان نزد آقای اعتصامی ادعا کرده آنان متوجه شدند افشارطوس قصد ترور شاه را دارد و خود اسدالله ماشین پونتیاک برای حمل افشارطوس را از فردی به امانت گرفته و به او گفته ماشینش خراب است و ماشینی برای ۴۸ ساعت لازم دارد. حتی صاحب ماشین بعد از اطلاع از واقعه بیمار شده است.^{۱۸۵} در حالیکه صاحب ماشین سرهنگ هاشم زاده جزو متهمان و بازجوئی شد که به تبع دلایلی برای مجرمیت وی به دست آمده بود که پروندهٔ او نیز به دادگاه فرستاده شد. وقتی هم او به قول رشیدیان حتی از شدت وحشت مریض شده بود، چطور در بازجوئی نقش رشیدیان را بیان نکرده بود. بگذریم که در همان نوشته آمده آنان مدعی بودند افشارطوس قصد ترور شاه را داشته که قطعاً کذب است. چون

^{۱۸۳} - روزنامهٔ اطلاعات ۱۳۳۲/۰۳/۳۰، ص ۶ - البته سرتیپ زاهدی تفنگی از اردشیر امانت گرفته و در اختیار ربایندگان قرار داده بود. (توطئهٔ ربودن و قتل.../ صص ۱۰۵-۱۰۶)

^{۱۸۴} - روزنامهٔ اطلاعات ۱۳۳۲/۱۲/۲۶، ص آخر

^{۱۸۵} - مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۸۱/ صص ۲۰۱-۲۰۳

مصدق هرگز چنین قصدی نداشت و او نیز محال بود بدون اجازه مصدق چنان عملی انجام دهد. به هر حال این گونه مطالب با توجه به جو گسترده شایعات در پیرامون این واقعه، نمی‌توانند دلیل قطعی دخالت آنان باشند.

البته بدیهی است که برادران رشیدیان از مهره‌های اصلی انگلیس در ایران بوده و حتی برای کودتا با شاه به کرات ملاقات می‌کردند.^{۱۸۶} از این جهت شاید از اقدامات مربوط به سازمان جاسوسی انگلیس مطلع بودند. ولی نکته این است که اینان در عین حال مقداری افراد مزدور هم در اختیار داشتند که می‌توانستند در اختیار بقائی بگذارند و او ناچار نباشد مدتی با افسران بازنشسته برای تهیه نیرو ریزنی کند. و وقتی بقائی با کمک افراد دیگری مردان مورد نیاز ربایش را تهیه کرده، احتمال دخالت برادران رشیدیان در این ماجرا کمتر می‌گردد. اما مشخص شدن دقیق این مسائل مشابه بحث زاهدی نیاز به انتشار اسناد دارد. در عین حال مشابه بحث زاهدی باز به جرئت باید گفت اصل کار به دست بقائی و افسران بازنشسته بودند و سایرین نهایتاً ممکن است به شکل غیر مستقیم دخیل و نهایتاً مقداری در تهیه کردن مقدمات ربایش کمک کرده باشد.

بارها گفته می‌شود در روند بررسی پرونده اعمال نفوذ شد و برخی متهمان به سان زاهدی یا رشیدیان‌ها شناسائی نشدند. در نگاه اول شواهد مکرری نشان می‌دهند عوامل استعمار ساکت ننشسته و با قدرت و نفوذشان به شکل غیر مستقیم از مجرمان حمایت کردند. به هر حال وقتی کارآگاه ویژه افشارطوس با توطئه‌گران همراه بود، عمق توطئه‌ها مشخص است. مثلاً پاکروان رئیس وقت رکن ۲ ارتش و از رؤسای بعدی ساواک کل کشور، از عوامل مرتبط و حتی دوستان بقائی بود^{۱۸۷} که به احتمال قوی اقداماتی انجام می‌داد. یا اکنون مشخص شده خطیبی از زندان با بیرون نامه‌نگاری انجام می‌داد که برخی از آن‌ها در سایت آقای «عبدالله شهبازی» درج شده است.^{۱۸۸} یک دلیل دیگر هم که به کرات برای این مسئله ذکر می‌گردد این است که بازپرس نظامی پرونده سروان قانع و دادیار نظامی پرونده سرگرد رحیمی بعد از کودتا جذب رژیم شاه شده و به مقامات بالائی هم رسیدند.^{۱۸۹} به این لحاظ مشخص است دولت مصدق برای پیگیری پرونده مشکلاتی داشت که جزئیات آن بدون انتشار اسناد مشخص نخواهد شد.

اولاً باید توجه شود همانگونه که دیدیم شاه در آن زمان علیه دولت مصدق عمل نمی‌کرد و حتی ۳ روز بعد از مفقود شدن افشارطوس و پیش از کشف جنازه، اقدام به برکناری علاء وزیر دربار مخالف مصدق نمود. به این لحاظ عملاً شاه در آن ماجرا به شکلی با دولت هم‌دلی نشان داد. طبیعتاً همین باعث انگیزه قوی‌تر مأموران برای پیگیری پرونده بود. پس این احتمال را باید در

^{۱۸۶} -/اسرار کودتا، اسرار محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه دکتر حمید احمدی، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۹/صص ۴۹ تا ۵۹—
به نقل از گزارش ویلبر بابت افزایش فشار بر روی شاه که رشیدیان‌ها عملاً نماینده انگلیس شده و بارها نزد شاه رفته بودند.

^{۱۸۷} - زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، دکتر حسین آبادیان/صص ۱۳۳، ۳۳۵، ۳۹۹ و..

^{۱۸۸} - علاوه بر آن در روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۸/۳۰، ص آخر، خطیبی در دادگاه می‌گوید از زندان به کمک سربازان نامه برای بقائی فرستاده است.

^{۱۸۹} - سرهنگ سررشته در خاطراتش (خاطرات من/ص ۸۰) می‌نویسد بازپرس و دادیار نظامی پرونده بعد از کودتا به مقامات بالا رسیدند. آقای مهندس سعید حجازی هم برای نگارنده نقل کرده سروان قانع جزو اولین افسرانی بود که بعد از کودتا ترفیع درجه گرفت و سرگرد شد.

نظر گرفت که قانع و رحیمی بعد از کودتا توسط کودتاجیان خریداری شده و تغییر روش داده باشند. به طور مشابه پیشنهاد ارتقاء به درجه سرتیپی و حمایت‌های بعدی به سر رشته در قبال همکاری بابت پرونده داده شد که وی رد کرد.^{۱۹۰} همچنین پیشنهادات مشابهی به سرگرد بهمنش افسر توده‌ای و دادستان پرونده ۹ اسفند هم داده شد که وی دادستان پرونده افشارطوس شد گرچه در خفاء تلاش‌هایی در جهت حق انجام داد.^{۱۹۱}

در عین حال به جرئت باید گفت دولت از ابتدا قاطع وارد عمل و مأموران با تلاش صادقانه و ارزنده ماجرا را کشف و عوامل اصلی را دستگیر کردند چنانکه حتی کارآگاه مخصوص افشارطوس هم دستگیر شد. از همان ابتدا پرونده زیر نظر یک کمیسیون ویژه به ریاست وزیر کشور دکتر صدیقی قرار گرفت.^{۱۹۲} همچنین در آن زمان در تهران حکومت نظامی بود^{۱۹۳} و مأموران می‌توانستند طبق ماده ۵ قانون حکومت نظامی اشخاصی را که صلاح بدانند بازداشت و بازجوئی کرده و حتی در صورت لزوم تا هنگام برقراری حکومت نظامی در بازداشت نگه داشته و بعد از لغو حکومت نظامی به مراجع قضائی معرفی کنند.^{۱۹۴} و همانطور که قبلاً اشاره شد طبق ماده ۷ آن قانون به منازل و مراکزی هم که لازم است وارد گردند. حتی طبق ماده ۵ الزامی نبود که فقط مأموران فرمانداری نظامی افراد را جلب کنند بلکه صریحاً آمده قوه مجریه حق توقیف دارد.^{۱۹۵} مأموران کارآگاهی و فرمانداری نظامی و رکن ۲ ارتش هم با استفاده از اختیارات حکومت نظامی عمل می‌کردند لذا عملاً جایی برای کاهش اختیارات یا ایجاد ضعف و مشکل توسط مقامات قضائی در میان نبود. چنانکه برخی افراد به سان «دیوشلی» عضو حزب بقائی یا مادر خطیبی را دستگیر و بعد از اثبات بی‌گناهی آزاد کردند.^{۱۹۶} سرهنگ شایانفر دادستان نظامی تهران هم در ۱۴ اردیبهشت گفت بازپرسان دادرسی نظامی تهران فعلاً به بازجوها کمک کرده و پرونده را در اختیار دارند. به محض اینکه پرونده در اختیار دادسرا قرار گیرد فوراً شروع به مطالعه کرده و قرار خود را صادر می‌کنند.^{۱۹۷} این بحث کمک کردن به بازجوها و ارسال پرونده

^{۱۹۰} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سر رشته/ صص ۹۲-۹۴

^{۱۹۱} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۴۵-۱۴۸ + ۱۹۵

^{۱۹۲} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۱، ص آخر و ۱۳۳۲/۰۲/۰۵، ص آخر

^{۱۹۳} - حکومت نظامی تهران در ۱۳۳۱/۱۱/۲۹ به مدت ۳ ماه تمدید (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱/۱۱/۲۹، ص آخر) و در ۱۳۳۲/۰۲/۲۹ هم ۳ ماه دیگر تمدید شد. (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۳۰، ص ۴)

^{۱۹۴} - قانون حکومت نظامی ۲۷ سرطان ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰/۰۴/۲۷) - "ماده ۵ - اشخاصی که سوء ظن مخالفت با دولت مشروطه و امنیت و انتظام عمومی در حق آنها بشود قوه مجریه حق توقیف آنان را خواهد داشت و پس از توقیف به استنطاق آنان شروع می‌شود هرگاه در استنطاق سوء ظن به کلی رفع نشود شخص مظنون در توقیف باقی و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدلیه تسلیم خواهد شد."

^{۱۹۵} - مثلاً به استناد همین نکته در مهر سال ۱۳۳۱ مأمورین کارآگاهی برادران رشیدیان و سرلشکر حجازی را بازداشت کردند. مأموران هم در توضیح می‌گفتند به استناد این قانون الزامی نیست که بازداشت کنندگان حتماً مأمور فرمانداری نظامی باشند و نیروهای قوه مجریه اعم از شهربانی می‌توانند اقدام کنند. (روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱/۰۷/۲۳، ص آخر)

^{۱۹۶} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۴، ص آخر و روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۶، ص آخر -- اشاره به این نکته لازم است که نام دیوشلی و برخی دیگر در خاطرات دکتر صدیقی (نشریه صبح امروز ۱۳۷۸/۰۲/۰۴) هم آمده است.

^{۱۹۷} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۴، ص آخر

در آینده به دادسرا نیز نشانگر اختیارات بالای اداره کارآگاهی است. اعلامیه فرمانداری نظامی هم در ۱۲ اردیبهشت منتشر گردید^{۱۹۸} و بعد پرونده در ۱۶ اردیبهشت از اداره کارآگاهی به دادسرای فرمانداری نظامی رفت.^{۱۹۹} دکتر شایانفر در این باره می‌گوید پرونده مقدماتی توسط اداره کارآگاهی تکمیل و به دادسرای نظامی ارجاع شد که بازپرس و دادیار می‌توانستند در حداقل زمان نسبت به صدور قرار و کیفرخواست اقدام کنند.^{۲۰۰} به این ترتیب تکمیل پرونده و مشخص شدن متهمان در اداره کارآگاهی و عملاً زیر نظر فرمانداری نظامی و دولت و با اختیارات کافی بود.

همچنین با توجه به حساسیت پرونده نزد دولت و قاطعیت در پیگیری آن، اقدامات دکتر صدیقی و به خصوص نفرت و هیجان شدید جامعه پس از کشف جسد و مشخص شدن ابعاد فجیع توطئه، بعید بود مأموران در تحقیقات کوتاهی کرده باشند. تنها ممکن است صرف نظر از بحث عدم بازداشت بقائی، تیم توطئه‌گران اعمال نفوذهای بسیار قدرتمند و خاصی کرده باشند که باعث اغفال مأموران شده بود تا مثلاً برخی عاملان اصلی پشت پرده و دارای نقش غیر مستقیم شناسائی نگردند که البته احتمال کمی دارد. مثلاً گفته می‌شود با اعمال نفوذ قانع و رحیمی نام سرلشکر زاهدی از بین متهمان حذف شد که خلاف واقع است. صرف نظر از اختیارات مأموران، احضار سرلشکر زاهدی در ۱۳ اردیبهشت به خواست بازپرس نظامی پرونده^{۲۰۱} و نه اداره کارآگاهی بود. پس هرچند احتمال دارد مثلاً پاکروان یا قانع نامه‌های خطیبی را به بقائی رسانده باشد، اما کلیات پرونده زیر نظر دکتر صدیقی و کسانی چون سرهنگ نادری و سرهنگ سر رشته محکم پیگیری و بسته شد. نهایتاً ممکن است برخی عوامل تسهیل کننده توطئه شناسائی نشده باشند. البته مقداری وقت‌کشی و تعلل بازپرس و دادیار نظامی در صدور کیفرخواست با توجه به تکمیل بودن پرونده وجود داشت.^{۲۰۲} گرچه باز نمی‌توان قطعیت داد و حتی خیلی آن را مهم دانست زیرا کار آنان ظرف حدود ۳ ماه از تحویل به دادسرای نظامی تا ارسال به دادگاه با کیفرخواست چندین اعدام به طول کشید که در حالت عادی زمان زیادی برای چنین مجازات سنگینی به نظر نمی‌رسد. در هر حال هم در نهایت کار لازم انجام شد ولی به کودتا برخورد کرد.

با این تفاسیر می‌توان گفت آنچه از نظر قانونی برای پیگیری پرونده در حد توان دولت بود، با سرعت و قاطعیت انجام و استخوان‌بندی کلی ماجرا کشف و عوامل اصلی دستگیر شدند. ولی باز نمی‌توان گفت پرونده به طور کامل تکمیل شد زیرا بقائی تا ۲۵ مرداد بازداشت نشد و پس از آن هم با توجه به شرایط بحرانی کشور و گسترش توطئه‌ها، عملاً امکان انجام تحقیقات

^{۱۹۸} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۲، ص آخر

^{۱۹۹} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۷، ص آخر

^{۲۰۰} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۳۹ و ۱۴۰ نقل از خاطرات آقای دکتر شایانفر دادستان فرمانداری نظامی

^{۲۰۱} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۳، ص آخر

^{۲۰۲} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۴۰-۱۴۴ نقل از خاطرات آقای دکتر شایانفر دادستان وقت فرمانداری نظامی - دکتر شایانفر در خاطراتش گفته پیشنهاد کرد پرونده از اینان گرفته شود اما دکتر مصدق پاسخ داد این کار هم باعث جنجال دیگری در مجلس خواهد شد. (همان / ۱۴۱-۱۴۲) البته در این باره باید احتیاط کرد و جزئیات این مسئله فقط با انتشار اسناد مشخص خواهد شد.

خاصی از وی میسر نشد. به این لحاظ اینکه وی به چه طریق توسط سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس به این اقدام تشویق شد و چه کسانی رابط بودند و احتمالاً کمک‌های اولیه را در اختیار او گذاشتند، هنوز در پرده‌ای از ابهام قرار داد.

ضمناً تطبیق زمان‌ها نشان می‌دهد با توجه به اینکه تنها سرخ اصلی مأموران شخص خطیبی بود و هرچند مأموران از ابتدا با جدیت وارد عمل شده و از خطیبی اعتراف گرفتند، اما اعترافات وی تقریباً هم‌زمان با قتل افشارطوس بود. کما اینکه مزینی را زمانی در منزلش دستگیر کردند که ۲ ساعت بود از تلو برگشته بود.^{۲۰۳} او عصر روز ۲ اردیبهشت به محل جنایت رفت که اگر همان روز اقدام نمی‌کرد و عزیمت را به فردا موکول می‌کرد، به احتمال قوی افشارطوس نجات می‌یافت. خطیبی هم عصر همان روز بعد از بازگشت از منزل بقائی دستگیر شد که به احتمال قوی تصور نمی‌کرد مزینی به آن سرعت به محل برود. به همین دلیل ابتدا خواهان دستگیری ۴ تیمسار بازنشسته شد و در روزهای بعد با دریافت امان‌نامه، مأموران را به دستگیری راننده مزینی هدایت کرد. احتمالاً وی خواسته ابتدا مانع بروز اتفاق خطرناکی شده و بعد با دریافت امان‌نامه مسئله را تمام کند. به این ترتیب با این روند راهی برای نجات افشارطوس نبود. البته شاید اگر اقدامات خیلی خاصی انجام می‌شد، احتمال نجات جان افشارطوس بود. مثلاً اگر از روز اول به صرف سوءظن به خطیبی و ارتباط او با بقائی، منزل بقائی را تحت کنترل قرار می‌دادند، شاید هنگام ورود تیمسارهای بازنشسته به منزل وی امکان بازداشت آنان ایجاد می‌شد گرچه شاید توطئه‌گران هم مطلع می‌شدند. یا اگر اطلاعات بابت احتمال توطئه چند افسر بازنشسته که به افشارطوس گفته شد، باز به مقامات اعلام و رویش اقدام می‌شد، شاید آنان قبل از قتل دستگیر می‌شدند. ولی این موارد قطعیتی ندارند و به دلیل شرایط آن زمان انجام نشدند.

اشاره به این هم لازم است که آنچه با بررسی مطالب دکتر مصدق و دست‌نوشته‌های دکتر صدیقی به نظر می‌رسد آن است که مسئول اصلی پرونده از ابتدا دکتر صدیقی بود و مأموران را هدایت می‌کرد. در صفحات قبل هم دیدیم دکتر مصدق صریحاً تأکید می‌کرد دکتر صدیقی برای کشف ماجرا جدیت فراوان به خرج داد. البته اول دکتر ملک اسمعیلی معاون نخست وزیر به منطقه رفت که تحقیقات محلی انجام دهد. خاطرات دکتر صدیقی درباره ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس نشان می‌دهد وی بعد مأموران از جمله سروان فهیم را بابت یافتن خانه خطیبی سرپرستی کرد که سروان فهیم بابت بوی کلوفر دستگیره درب منزل خطیبی گزارش داد. سپس با هدایت دکتر صدیقی مأموران وارد منزل خطیبی شده و مسائل بعدی را دنبال کردند.^{۲۰۴} ضمناً پرونده از ابتدای کار در اختیار اداره کارآگاهی به ریاست سرهنگ نادری بود^{۲۰۵} و پرونده مقدماتی توسط اداره کارآگاهی تهیه شد.^{۲۰۶} شادروان مسعود حجازی هم در خاطراتش تأکید می‌کند سرهنگ نادری تلاش فراوانی در کشف ماجرای

^{۲۰۳} - باختر امروز ۱۳۳۲/۰۲/۱۳، ص ۱

^{۲۰۴} - نشریه صبح امروز ۱۳۷۸/۰۲/۰۴

^{۲۰۵} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۰۲، ص آخر

^{۲۰۶} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۳۹ نقل از خاطرات آقای دکتر شایانفر دادستان فرمانداری نظامی

افشارطوس به کار برد.^{۲۰۷} حتی نادری در آن پرونده جایزه ۵ هزار تومانی هم از دولت گرفت.^{۲۰۸} البته نادری بعداً از حمایت از دولت مصدق خودداری و روش دیگری در پیش گرفت که در صفحات بعد به آن اشاره می‌کنیم. در عین حال سرهنگ سر رشته از ابتدا از اعضای اصلی تیم کشف جرم بود.^{۲۰۹} کل شواهد هم نشان می‌دهند وی فعالیت بسیار خوبی در بازجوئی‌ها به خصوص گرفتن اعتراف از خطیبی انجام داد.^{۲۱۰} وی اولین مسئول پرونده هم بود که جسد را کشف کرد و اقدامات ارزنده‌ای برای دستگیری برخی متهمین همچون سرگرد بلوچ غرائی انجام داد.^{۲۱۱}

اثرات و اهداف ترور افشارطوس

پس از کودتای ۲۸ مرداد و قیام ۳۰ تیر، ترور افشارطوس مهم‌ترین اتفاق داخل کشور در دوران دولت مصدق و جنایتی بی‌سابقه و غیر قابل توجیه بود که از حافظه تاریخ پاک نخواهد شد و در هر شکل ضربه روحی به دکتر مصدق^{۲۱۲} و کل ملیون وارد کرد.^{۲۱۳} یک اثر مهم دیگر این جنایت فجیع آن بود که موجب نشان دادن قساوت قلب و چهره واقعی برخی مخالفان دولت و دلایل اصلی اختلافات دکتر مصدق با برخی اعضای سابق جبهه ملی شد. چنانکه بقائی عامل اصلی قتل بود و کاشانی هم عملاً از بقائی و سایر مخالفان دولت به سان زاهدی^{۲۱۴} حمایت می‌کرد. کاشانی در ابتدای ربایش در ۵ اردیبهشت بدون اشاره به توطئه‌ها و مشکلات نهضت ملی می‌گفت:

"اینها همه از بی‌نظمی و بی‌ترتیبی دستگاهها است. دستگاه انتظامی و پلیس چرا باید این قدر نامنظم باشد که مسئول آن مفقود شود."^{۲۱۵}

در هنگام کشف ماجرا هم در درباره اتهامات بقائی می‌گفت:

"نظر من این است که این نسبت‌های ناروا به آقای دکتر مظفر بقائی که سال‌هاست در صحت عمل و درستی و فداکاری قابل تقدیر برای مملکت و ملت ایران کم نظیر هستند، دور از انصاف و وجدان است."

^{۲۰۷} - رویدادها و داور، مسعود حجازی/ صص ۸۲ و ۸۱

^{۲۰۸} - مقاله آقای عبدالله برهان با عنوان «آیا قاتلان سرلشکر افشارطوس شکنجه شدند» (نشریه نگاه نو، مرداد ۱۳۷۴) ص ۵۴

^{۲۰۹} - توطئه ربودن و قتل.../ ص ۱۳۹ نقل از خاطرات آقای دکتر شایانفر دادستان فرمانداری نظامی

^{۲۱۰} - خاطرات دکتر صدیقی در نشریه صبح امروز ۱۳۷۸/۰۲/۰۴

^{۲۱۱} - در کتاب توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس به خدمات سر رشته پرداخته نشده و در گزارشات سرهنگ نادری هم نقش موثر سر رشته بیان نشده است.

^{۲۱۲} - خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، انتشارات صدای معاصر، چاپ اول ۱۳۸۱/ ص ۱۴۷

^{۲۱۳} - مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت ج ۱، سرهنگ غلامرضا نجاتی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم ۱۳۷۸/ ص ۵۵۷

^{۲۱۴} - سرلشکر زاهدی با موافقت کاشانی در مجلس تحصن کرد. (روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۱۴، ص ۱)

^{۲۱۵} - مجموعه‌ای مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، ج ۳، از فردای قیام ملی سیام تیر ۳۱ تا کودتای ننگین آمریکائی-انگلیسی ۲۸

مرداد ۳۲، گردآورنده: م-دهنوی، انتشارات چاپخش، چاپ اول ۱۳۶۲/ ص ۳۵۱

البته بر کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی است که از حق و حقیقت و پیدا کردن اصل جریان منحرف نشوند و لابد آنچه لازمه عدل و داد است، به عمل خواهند آورد...^{۲۱۶}

کاشانی حتی مدافع استیضاح دولت به بهانه شکنجه متهمان قتل افشارطوس^{۲۱۷} بود که دشمنی بسیار روشن او را نشان می‌دهد. به واقع اگر نهایتاً تخلفی هم بود، می‌شد عملکرد چند مأمور را بررسی کرد. اما کاشانی بدون اهمیت به ابعاد فجیع قتل افشارطوس می‌نوشت:

"هموطنان عزیز خوب توجه فرمائید دولت آقای دکتر مصدق از طرف مجلس شورای ملی که خودش مجری انتخابات آن بوده استیضاح شده که چرا باعمال غیرانسانی و دیکتاتوری و شکنجه کردن محبوسین اقدام نموده است، حالا این دولت که بر خلاف شرع مقدس اسلام و بر خلاف اعلامیه و موازین حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد به آزار و شکنجه زندانی پرداخته می‌خواهد برای گریز از مجازات مجلس را تعطیل و نمایندگان ملت را از بازخواست محروم دارد."^{۲۱۸}

بعد هم کاشانی و بقائی و زاهدی به همراه کسی چون حسین مکی در یک طیف بودند و متحداً علیه دولت مصدق وارد عمل شده و تا کودتای ۲۸ مرداد ضرباتی به دولت مصدق زدند. به این ترتیب مشخص شد دشمنی امثال کاشانی و بقائی با دکتر مصدق از چه جنسی بوده و آنان تا چه حد حاضر به خلاف کاری بودند. این در حالی بود که آن هنگام برخی این گونه تبلیغ می‌کردند که دکتر مصدق در اختلافات با هم‌زمان سابق به سان کاشانی، بقائی و مکی مقصر بوده است و مثلاً اختلاف بابت اختیارات اخذ شده دکتر مصدق از مجلس است.^{۲۱۹} ولی به هر روی مدیریت بقائی در این جنایت و بعد اتحاد امثال کاشانی با بقائی و حتی اقدام عملی آنان در دفاع از متهمان و استیضاح دولت به بهانه شکنجه، دیگر هیچ توجیهی نخواهد داشت و حتی هنوز یکی از دلایل بسیار روشن و محکم بابت خیانت این افراد به جبهه ملی و بر حق بودن دکتر مصدق در اختلافات طرفین

^{۲۱۶} - مصدق؛ سال‌های مبارزه و مقاومت ج ۱، سرهنگ غلامرضا نجاتی/ ص ۵۵۹ - اشاره به این نکته لازم است که سلب مصونیت بقائی در مجلس به سرانجام نرسید.

^{۲۱۷} - شواهد نشان می‌دهد متهمان در مراحل اولیه برای اعتراف مقداری کتک خوردند اما به جرئت باید مقدار آن کم بود. دلیل هم این است که اعترافات آنان خیلی دیر انجام شد. مثلاً دیدیم خطیبی تا ۲ روز بعد از دستگیری هم بحث راننده مزینی را طرح نکرد و بدون امان‌نامه حاضر به اعتراف نشد. به این لحاظ وقتی دولت را مجبور به دادن امان‌نامه کرده و اعتراف را منوط به آن کرده مشخص است تحت فشار چندانی نبوده است. یا مزینی و بایندر در ۲ اردیبهشت دستگیر شدند اما مکان دفن افشارطوس را لو ندادند تا بعد راننده سرتیپ مزینی دستگیر شد. ولی بعد درباره شکنجه متهمان بسیار اغراق شد.

^{۲۱۸} - مجموعه‌ای مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، ج ۳، از فردای قیام ملی سی/م تیر ۳۱ تا کودتای ننگین آمریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲، گردآورنده: م-دهنوی، انتشارات چاپخش، چاپ اول ۱۳۶۲/ ص ۴۱۱

^{۲۱۹} - حتی هنوز هم برخی افراد بدون توجه به این جنایت فجیع و اتحاد کاشانی و بقائی و زاهدی در کودتا تلاش می‌کنند دکتر مصدق را در اختلافات با برخی مبارزان اولیه جبهه ملی مقصر قلمداد کنند.

است. بگذریم که پس از آن هیچ راهی برای اتحاد دوباره وجود نداشت ولی تا پیش از آن تلاش‌هایی برای ایجاد مصالحه انجام می‌شد.

صرف نظر از مشخص شدن هویت واقعی مخالفان دولت، خود ترور اهدافی را دنبال و به تبع اثراتی داشت که باید بررسی کردند. در کل می‌توان گفت آن ترور ۲ هدف کلی را دنبال می‌کرد:

۱- کودتا جهت براندازی دولت مصدق با از بین بردن چند مقام برجسته کشوری که ترور افشارطوس اولین گام بود. این نکته در سند منتشر شده سازمان سیا و در اعترافات متهمان (البته متهمان با بحث ربایش) وجود دارد.

۲- از بین بردن افسر قابلی که یاور اصلی مصدق در نیروهای مسلح بود و در دفاع از مصدق اعم از مقابله با کودتا می‌توانست موانعی ایجاد کند.

در محور اول به جرئت باید گفت موفقیت در کشف ماجرا و دستگیری عواملش موجب پیروزی دولت شد. حتی دولت موفق شد عملکرد ماشین کودتا از طریق ترور و آدم‌ربائی را متوقف کند. دولت با اعترافات عوامل توطئه هوشیار شد که قصد ترور افراد دیگری در میان است و در نتیجه احتیاط بیشتری لحاظ و از اتفاقات مشابه بعدی جلوگیری شد. مثلاً دکتر فاطمی در خاطراتش می‌نویسد وقتی در عراق بود، به او خبر دادند عوامل قتل اعتراف کرده‌اند قصد ترور فاطمی را هم داشته‌اند و به تبع مراقبت بیشتری در نظر گرفته شد.^{۲۲۰} یا بقائی در ۷ خرداد در جلسه‌ای با حضور فدائیان اسلام از آنان خواست جهت ترور دکتر فاطمی اقدام کنند و تأکید می‌کرد سلاح لازم را تهیه خواهد کرد. ولی مأموران این مسائل را زیر نظر داشتند.^{۲۲۱} در نهایت هم سیر حوادث بعدی نشان می‌دهد نه دکتر فاطمی و نه ریاحی و نه فرد دیگری از یاران دکتر مصدق ترور نشدند.

همچنین به جرئت باید گفت اگر شاه بعداً حاضر به دخالت در کودتا و تحریک نیروهای مسلح نمی‌شد (که کشور با خروج او به شکلی به سمت هرج و مرج و طغیان نیروهای مسلح با حمایت استعمار برود چنانکه در ۲۵ تا ۲۸ مرداد چنین شد)، مصدق گرچه قدرتش در نیروهای مسلح کمتر شده بود، اما با همان امکانات و شرایط بر مشکلات غلبه می‌کرد و نیروهای مسلح را تا حدی زیر نفوذ داشت. قطعاً بعداً هم به مرور افسران ملی ارتقاء درجه گرفته و شرایط بهتر می‌شد. به هر حال در آن زمان شرایط نهضت ملی در نیروهای مسلح از دوران قبل از قیام ۳۰ تیر بدتر نبود. چنانکه بعداً حوادث مشابه آن ترور رخ نداد و حتی کودتای ۲۵ مرداد خنثی و برخی عوامل آن بازداشت گردیدند که نشانگر موقعیت دولت بود. به این لحاظ دولت ملی در برابر محور اول و هدف اصلی ترور، به طور قطع پیروز گردید. حتی از نگاهی دولت مقداری دست بازتری در افکار عمومی برای برخورد با مخالفان پیدا کرد زیرا چهره جنایت‌کارانه آنان مشخص شد.

^{۲۲۰} - نشریه چشم انداز ایران اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶، گفتگوی خانم ندا حریری با مرحوم احمد صدر حاج‌سیدجوادی درباره دست‌نوشته متن

دفاعیات مرحوم دکتر حسین فاطمی پس از ۵۲ سال / صص ۷۶

^{۲۲۱} - نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، علی رهنما/ صص ۴۳۵-۴۳۷ که در آنجا به گزارشات اداره آگاهی هم اشاره شده است.

در تأیید این نکات خوب است اشاره شود در سرمقاله باختر امروز ۱۳ اردیبهشت ۳۲ آمده است: این بار هم ملت پیروز شد و در آن تاکید شده بار دیگر ملت ایران از خطر جست و دشمن خود را سرکوب کرد. همچنین در صفحه اول همان روزنامه آمده که ناظرین سیاسی و خارجی معتقدند کشف این توطئه دولت را تقویت کرده است. دلایل آن را هم (۱) اثبات توانایی دستگاه‌های انتظامی در کشف توطئه‌ها (۲) پرده برداشته شدن از ماهیت مخالفان و روش‌های غیر انسانی آنان (۳) وادار شدن مردم به هوشیاری بیشتر، ذکر کرده است.

در محور دوم به طور قطع ترور افشارطوس در آن شرایط کمبود افسران ملی و به خصوص افسران ارشد ملی، ضربه بدی به دولت زده و از نظر نظامی و اطلاعاتی موجب تضعیف موقعیت دولت و عامل بسیار منفی در روند اصلاحات در نیروهای مسلح گردید. برخی تبعاتش به این شرح است:

۱- محروم شدن دکتر مصدق از یک افسر ارشد توانا و وفادار در شهربانی و حتی کل نیروهای مسلح که دیگر نتوانست فردی را جایگزین او کند. در شرح این مسئله همین کافی است که شهربانی در ۲۸ مرداد بسیار بد عمل کرد. سرتیپ مدبر جانشین افشارطوس آنقدر تعلل کرد که قبل از ظهر از کار برکنار شد. جانشینان او هم خیلی بهتر به نفع کودتاچیان وارد عمل شدند. نخست قرار بود سرتیپ شاهنده با هماهنگی ریاحی رئیس شهربانی گردد که مصدق بعد از صدور حکمش تغییر عقیده داد و سرتیپ دفتری را جایگزین کرد.^{۲۲۲} شاهنده بعد از کودتا سرلشکر^{۲۲۳} و بعداً حتی معاون دوم ستاد ارتش شد.^{۲۲۴} دفتری هم که بزرگ‌ترین خیانت‌ها را انجام داد و خود را به ستون ضربتی رساند که به فرماندهی سرتیپ کیانی برای سرکوب اوباش اعزام شده بودند و آنان را به خیانت به دولت ملی تحریک کرد و موفق هم شد.^{۲۲۵} بخشی از پاسبان‌ها هم در کودتا خیلی به دولت مصدق ضربه زدند که شاه بعداً به این مسئله اشاره کرد.^{۲۲۶} به این ترتیب روشن است شهربانی پس از افشارطوس چه وضع وخیمی داشت در حالی که با وجود او حداقل به این درجه سقوط نمی‌کرد. مشابه این مسئله برای فرمانداری نظامی تهران هم رخ داد و همان دفتری در ۲۸ مرداد و شرایط یأس مصدق از عملکرد قوای انتظامی، فرماندار نظامی تهران شد.^{۲۲۷} در حالیکه اگر افشارطوس طبق اختیاراتی که قبلاً اشاره شد، واحدهای ارتش در تهران را هدایت می‌کرد، قطعاً شرایط متفاوت بود.

^{۲۲۲} - جنبش ملی شدن صنعت نفت / ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی / صص ۵۴۰-۵۴۱ نقل از خاطرات دکتر غلامحسین صدیقی

^{۲۲۳} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۷/۰۴، ص آخر

^{۲۲۴} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۳/۰۲/۰۵، ص آخر

^{۲۲۵} - جنبش ملی شدن صنعت نفت / ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی / صص ۴۴۵-۴۴۶

^{۲۲۶} - در سایه‌ی بیم و امید، دکتر ماشالله ورقا، انتشارات بازتاب نگار، چاپ اول ۱۳۸۲ / ص ۱۰۵

^{۲۲۷} - محمد مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، انتشارات دوستان، چاپ سوم تابستان ۱۳۷۸ / ص ۳۰

۲- تضعیف شدید دولت در دستگاه‌های اطلاعاتی به شکلی که در آستانه ۲۸ مرداد دستگاه اطلاعاتی رکن ۲ ارتش در خدمت کودتاچیان و دستگاه اطلاعات شهربانی هم راکد و در عمل در خدمت کودتاچیان بود. حتی برخی سرهنگ نادری را به همراهی با کودتاچیان متهم کرده‌اند. مسعود حجازی در این باره در خاطراتش می‌نویسد اداره کارآگاهی قبلاً پیگیر امور بود و در ماه‌های منتهی به ۲۸ مرداد تغییر روش داد. حتی خود او در ۲۸ مرداد به نزد سرهنگ نادری رفته و خواهان اقدام شده بود که نادری در پاسخ گفته بود با توجه به حضور فرد بی‌لیاقتی به سان سرتیپ مدبر در ریاست شهربانی، دیگر دیر شده است.^{۲۲۸} حال این وضع را مقایسه کنیم با سیستم کارآگاهان مخصوص رئیس شهربانی و تلاش افشارطوس برای کنترل مخالفان که به جرئت باید گفت وجود سیستم اطلاعاتی مناسب در خدمت نهضت ملی، حداقل کار کودتاچیان را مشکل‌تر می‌کرد. اما این نیاز به افسران جدی و توانائی داشت که مرتب پیگیر توطئه‌های مخالفان باشند.

۳- فروپاشی کامل سازمان گروه ملی و توقف یا حداقل کند شدن شدید حرکت به سمت ملی کردن نیروهای مسلح و اصلاحات در آنان هم از اثرات این جنایت بود. اشاره شد برخی افسران ملی پس از ۹ اسفند عافیت‌طلبی را بر حمایت از نهضت ملی ترجیح دادند. بعد هم ریاحی در ریاست ستاد ارتش ابداً یک نظامی توانا نبود و ریاست او مایه نفاق و پراکندگی در سازمان گروه ملی شد. در نهایت شهادت افشارطوس سازمان گروه ملی را در معرض فروپاشی انداخت به شکلی که سازمان در هنگام کودتا خود به خود منحل و افسرانش پراکنده شده بودند.^{۲۲۹} همچنین شهادت افشارطوس به خصوص با توجه به شرایط فجیع جنایت، ضربه روحی به پرسنل شهربانی^{۲۳۰} و کلاً افسران مصدقی زد که به تبع در عقب‌نشینی برخی از آنان مؤثر بود. حتی این جنایت عملاً یک اخطار به همه افسران ملی بود که به تبع موجب هراس برخی از آنان بود. البته در آن شرایط باز افسران معتقد به نهضت ملی وجود داشتند، اما کسی که بتواند آنان را مدیریت و منسجم کند، یا نبود یا در آن شرایط بحرانی اقدام نکرد. مثلاً ریاحی با سمت ریاست ستاد ارتش اختیارات بسیار زیادی داشت و قادر بود افسران مصدقی را در سمت‌های مهم منصوب کند، ولی او نتوانست تشکیلات قدرتمندی ایجاد کند. پس طبیعی بود حرکت به سمت ملی کردن نیروهای مسلح هم بسیار تضعیف یا حتی عملاً متوقف شود. به هر روی چنان اصلاحاتی نیازمند سازماندهی بسیار جدی افسران ملی و مدیریت دقیق بر آنان بود که بعد از افشارطوس کسی با جدیت پیگیر آن نشد. ضمن این‌که به احتمال قوی همین مدیریت افشارطوس بر افسران ملی یکی از دلایل حساسیت بر او و ترورش بود. چنانکه یکی از اعضای کمیسیون کشف جرم در آن زمان اعلام کرد دلیل

^{۲۲۸} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۳۹، خاطرات مسعود حجازی/ صص ۱۱۱ و ۶۶۴

^{۲۲۹} - مصدق، دولت ملی و کودتا- مجموعه گفت و گوها و مقالات تاریخی-سیاسی، زیر نظر مهندس عزت‌الله سبحانی/ ص ۲۲۶ نقل از مصاحبه با

سرهنگ نجاتی

^{۲۳۰} - همگام با حکومت ملی و انقلاب اسلامی، خاطرات سرتیپ ناصر مجللی/ ص ۴۵

سوء قصد به افشارطوس آن بود که وی تلاش‌هایی برای نزدیکی نیروهای مسلح ارتش، شهربانی و ژاندارمری انجام می‌داد که برخی این را به ضرر خود دیده بودند.^{۲۳۱} در هر حال تأثیر ترور کسی که به دنبال مدیریت افسران ملی بود، به سرعت خود را نشان داد. البته به طور قطع اگر دخالت و کودتای آمریکا نبود و نهضت ملی ادامه می‌یافت، سایر افسران ملی به درجات بالاتر رسیده و به مرور شرایط نیروهای مسلح را به سمت بهبود حرکت می‌دادند اما کودتای ۲۸ مرداد طومار آرزوها را در هم پیچید.

غروب غم‌انگیز ۲۸ مرداد همگان به درستی متوجه شدند فقدان افسری به سان افشارطوس چقدر باعث تضعیف نهضت ملی است. دکتر مصدق پس از کودتا درباره او گفت:

"مرحوم سرلشکر افشارطوس در شغل ریاست شهربانی افسری بی‌نظیر بود و غیر از انجام وظیفه نظری نداشت و به همین جهت با وضع بسیار فجیعی به قتل رسید. غرض از قتل او دو چیز بود: یکی اینکه چنین افسری را از بین ببرند و دیگر اینکه ثابت کنند دولت آنقدر ضعیف است که رئیس شهربانی آن را می‌ربایند و می‌کشند و قادر نیست قتله او را دستگیر کند و گفته می‌شود که پس از قتل مرحوم افشارطوس می‌خواستند اشخاص موثر دیگری را هم به همین ترتیب از بین ببرند تا ثابت شود که دولت رهبر نهضت ملی قادر نیست مملکت را اداره کند و روی فشار افکار عمومی ناچار شود که از کار برکنار شود."^{۲۳۲}

البته باید تاکید کرد مطالب فعلی به این معنا نیستند که ادامه فعالیت افشارطوس قادر بود موجب نجات نهضت ملی گردد. به واقع با آن شرایط بد ارتش شاهنشاهی قسم خورده و تیمسارها و افسران فراوان مخالف نهضت ملی و نفوذ استعمار و دخالت آمریکا، بعید بود یک یا حتی چند تیمسار و افسر ارشد ملی و کوبنده بتوانند موجب نجات نهضت ملی گردند.^{۲۳۳} به خصوص که هراس از شوروی در اثر تبلیغات گسترده سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس، باعث نگرانی بخشی از نیروهای مسلح و گرایش آنان به اقتدار شاه شد. کما اینکه پس از کودتا عملاً ساختار و انسجام نیروهای مسلح در اطاعت از شاه حفظ شد و حتی متأسفانه باید گفت بخشی از افسران ساده و علاقه‌مند به مصدق هم از ترس حزب توده عملاً در حمایت از مصدق دچار تردیده شده بودند. در بخش‌های اطلاعاتی هم شبکه‌ای از افراد وابسته به استعمار از گذشته حضور داشته و کلاً ساختار آن بخش‌ها برای سرکوب مردم ایجاد شده بود. چنانکه در صفحات قبل دیدیم حتی ناصر زمانی کارآگاه ویژه افشارطوس هم وابسته به توطئه‌گران بود که وخامت شدید وضع نیروهای اطلاعاتی را مشخص می‌کند. لذا بعید بود افشارطوس بتواند با آن شرایط یک

^{۲۳۱} - کیهان ۱۳۳۲/۰۲/۰۶ که تصویر آن در صفحه ۲۲۵ کتاب توطئه ربودن و قتل... درج شده است.

^{۲۳۲} - دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم ۱۳۶۵ / ص ۴۹۳

^{۲۳۳} - دلیل روند محتاطانه دکتر مصدق بعد از کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه همین بود که تسلطی بر نیروهای مسلح نداشت و سال‌ها بعد از کودتا در این باره نوشت: "و اما اینکه اینجانب روز های ۲۵ تا ۲۸ مرداد سکوت اختیار کردم علت این بود که اینجانب قوائی در اختیار نداشتm دو افسر از اقوام من حافظ خانه بودند که آن ها را هم بعد محاکمه و محکوم کردند"(نامه‌های دکتر مصدق ج ۱، گردآورنده: محمد ترکمان، نشر هزاران، چاپ اول ۱۳۷۴ / ص ۳۰۳)

دستگاه جدید اطلاعاتی مقتدر در جهت مقابله با دربار ایجاد کند. از این گذشته جناحی از نیروهای مسلح به حزب توده وابسته بود و آنان در مراکز حساس اطلاعاتی و نظامی حضور داشته و عملاً به نهضت ملی ضربه زدند که بحث مفصل جدائی دارد. حتی احتمالاً در حادثه‌ترین حالت افشارطوس را به شکل دیگری ترور می‌کردند چنانکه فرماندهانی که در ۲۸ مرداد مقاومت کرده و حتی نگریختند، دچار مشکلات شدیدی شدند. مثلاً سرگرد سخائی رئیس شهربانی کرمان توسط کودتاچیان و به خصوص عوامل بقائی به وضع بسیار دردناکی در کرمان به شهادت رسید. یا پیکر نیمه جان سرهنگ پورشریف^{۲۳۴} رئیس مصدقی شهربانی آذربایجان به سختی از دست کودتاچیان تبریز و با رسیدن برخی نیروهای دژبان نجات یافت.^{۲۳۵} حتی قبل از کودتای ۲۵ مرداد یکی از افراد «سرهنگ ممتاز» را مأمور ترور او کرده بودند که البته انجام نشد.^{۲۳۶} مقایسه ۲۸ مرداد با ۹ اسفند که با تاکید بر نقش افشارطوس انجام می‌گردد هم بسیار اشتباه است. در ۹ اسفند گرچه رئیس شهربانی مدافع قاطع دولت بود، اما به هر حال مخالفان نهایتاً تعدادی اراذل و اوباش و افسران بازنشسته غیر مسلح بودند که با تیراندازی گارد محافظ منزل مصدق فرار کردند. ولی ۲۸ مرداد یک کودتای نظامی تمام عیار تانک‌ها با حمایت آمریکا بود. صحیح است که در آن روز شهربانی و دستگاه‌های اطلاعاتی بسیار بد عمل کردند، اما باید به این نکته توجه کرد که از حدود ساعت ۵ صبح آن روز تانک‌های کودتاچیان وارد عمل و در نهایت حدود ۲۴ تانک به منزل مصدق حمله کردند. (فاز سوم اسناد کودتا منتشر شده در سال ۱۳۹۲) اینان هم قطعاً در صورت قاطعیت مانعی به سان مقاومت بخشی از شهربانی یا نیروی زمینی را به راحتی خرد می‌کردند.

با این تفاسیر اینکه بگوئیم افشارطوس قادر بود همه چیز را تغییر دهد، بسیار ساده انگارانه است. البته بدیهی است وجود او باعث تقویت دولت ملی و شکست آن را مشکل‌تر می‌کرد و به تبع ترور او جاده صاف کن کودتا بود،^{۲۳۷} اما این به معنی نجات نهضت با وجود او نیست. در حقیقت ادامه فعالیت او حرکتی به سمت اصلاحات در نیروهای مسلح و ملی شدن آن بود. ولی متأسفانه دست استعمار خیلی قدرتمندتر و مانع اصلاحات شد. دکتر مصدق در این باره می‌نویسد:

"من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند"^{۲۳۸}

^{۲۳۴} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۷/۱۱، ص ۱۱

^{۲۳۵} - با مصدق و دکتر فاطمی، ناصر نجمی، انتشارات معاصر، چاپ اول ۱۳۶۸/صص ۱۲۲ و ۱۲۳

^{۲۳۶} - مصدق، دولت ملی و کودتا- مجموعه گفت و گوها و مقالات تاریخی-سیاسی، زیر نظر مهندس عزت‌الله سبحانی/ ص ۲۶۱ از مصاحبه با سرتیپ ممتاز

^{۲۳۷} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی/ ص ۳۳۳

^{۲۳۸} - خاطرات و تالمت دکتر مصدق، دکتر محمد مصدق/ ص ۲۷۲

سرانجام پرونده

پرونده قطور^{۲۳۹} این جنایت توسط اداره کارآگاهی در ۱۶ اردیبهشت به دادسرای نظامی ارجاع شد.^{۲۴۰} اما تکمیل پرونده و کیفرخواست و ارسال به دادگاه مقداری به دلیل تعلل بازپرس و دادیار ناظر دادسرای فرمانداری نظامی و مقداری به دلیل عدم سلب مصونیت بقائی^{۲۴۱} در مجلس به تعویق افتاد. بقائی هم تلاش می کرد خود را مبری از اتهامات جلوه دهد و حتی در ۲ خرداد ۱۳۳۲ به ظاهر اسنادی را درباره قتل افشارطوس و مسائل جاری کشور در صندوق مجلس قرار داد.^{۲۴۲} سرانجام در ۱۳ مرداد پرونده با کیفرخواست اعدام برای ۱۵ تن از متهمان دستگیر شده طبق ماده ۴ قانون حکومت نظامی مربوط به مخالفت با دولت مشروطه^{۲۴۳} و در عین مفتوح ماندن پرونده برای دکتر بقائی به دلیل مصونیت نمایندگی و قره گزلو راننده متواری ماشین متعلق به سرهنگ هاشم زاده،^{۲۴۴} به دادگاه ارسال شد.^{۲۴۵} ولی واقعیت آن است که توطئه ها و فشارها با حمایت آمریکا و با هدف سقوط دولت مصدق بسیار وسیع بوده و ادامه داشتند. چنان که مجلس دچار بحران شد و یاران بقائی دولت را به بهانه شکنجه متهمان قتل افشارطوس استیضاح کردند^{۲۴۶} که با حوادث بعدی به مرور به رفراندوم و انحلال مجلس کشیده شد.

با وقوع کودتای ۲۸ مرداد رسیدگی به پرونده متوقف شد. پس از کودتا قاتلان به سان خطیبی مقامات دادگاه را انتخاب کردند^{۲۴۷} و در نهایت تمام متهمان به طور قطعی تبرئه شدند.^{۲۴۸} ولی عجباً که همان رژیم کودتا با وجود تمام تبلیغات و جنجال ها درباره شکنجه متهمان و کذب بودن پرونده، هرگز عواملی که مدعی بود در دروغ پردازی مقصر هستند را به محاکمه نکشید و مقامات دولت مصدق به این دلیل مجازات نشدند! همین به تنهائی نشان می داد کودتاچیان تا چه حد دروغ می گفتند. حتی یاران شعبان بی مخ بعد از تبرئه قاتلان فریاد می زدند «زنده باد قاتلین افشارطوس»^{۲۴۹} به این ترتیب جنایتکاران پس از تبرئه ظاهری از چنگال قانون گریختند و حتی حدود ربع قرن آن جنایت عملاً یک اقدام مثبت در نظر استعمارگران و شاه بود.

^{۲۳۹} - توطئه ربودن و.../ ص ۱۰۷ آمده که پرونده ۳ جلدی که جمعاً آن ها حدود ۶۴۰ برگ می شد.

^{۲۴۰} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۲/۱۷، ص آخر

^{۲۴۱} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۴/۰۹ ص آخر و ۱۳۳۲/۰۴/۲۵، ص ۱۱

^{۲۴۲} - باختر امروز ۱۳۳۲/۰۳/۰۲، صص ۸ و ۱ - البته مشخص است آن کار برای ظاهر سازی بود اما هنوز هم معلوم نیست محتوای اسناد چه بوده اند.

^{۲۴۳} - "ماده ۴ - اشخاصی که عملاً بر ضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهند بود." (قانون حکومت نظامی مصوب ۱۲۹۰/۰۴/۲۷ - ۲۷ سرطان ۱۳۲۹ قمری)

^{۲۴۴} - باختر امروز ۱۳۳۲/۰۵/۱۳، ص ۸

^{۲۴۵} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۰۵/۱۳، ص آخر

^{۲۴۶} - مصدق؛ سال های مبارزه و مقاومت ج ۱، سرهنگ غلامرضا نجاتی/ ص ۵۶۹

^{۲۴۷} - توطئه ربودن و قتل.../ صص ۱۴۵-۱۴۶ نقل از خاطرات آقای بهمنش

^{۲۴۸} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۱۰/۱۲، ص آخر

^{۲۴۹} - اصغر پارسا فرزند خصال خویشتن؛ خاطراتی از نهضت ملی، به همت علی پارسا، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۸/ ص ۱۳۳ + کهنه سرباز/ ص ۳۹۲

قضاوت تاریخ

در عین حال آن جنایت در تاریخ باقی ماند و عاملانش و به خصوص بقائی همواره بدنامی آن را در پیشانی داشتند. حتی بعضاً برخی مطبوعات به طنز می‌نوشتند دو اسبی که افشارطوس را به غار بردند، قاتل او بودند. در عین حال بقائی به آرزویش جهت نخست‌وزیری نرسید و پس از مدتی با رژیم کودتا مقداری درگیر و عملاً مطرود شد.^{۲۵۰} ربع قرن در چشم بر هم زدنی تمام شد و امواج انقلاب در ۱۳۵۷ بساط شاهنشاهی را برچید. جنایت‌کاران به اشکال مختلف گرفتار دست انتقام طبیعت شدند.^{۲۵۱} و از آن بدتر با بدنامی در تاریخ ماندگار شدند. تا آنجا که مشخص است مزینی پس از انقلاب به همین جرم اعدام شد.^{۲۵۲} سرگرد بلوچ غرائی به خواری و فقر شدید افتاد^{۲۵۳} و البته پس از انقلاب از آئین بهائیت اعلام تبری کرد و به دلایل مبهمی (شاید سن بالا و وضع خراب) اعدام نشده و ظاهراً آزاد شد.^{۲۵۴}

گفتنی است بقائی پس از انقلاب هم مدتی مشابه دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد مطرود اما دارای مقداری نفوذ بود چنانکه یار نزدیک او «حسن آیت» دبیر واحد سیاسی «حزب جمهوری اسلامی ایران» بود. آیت هم با شدت تمام با مصدق و ملیون دشمنی کرده و کتابی علیه مصدق با عنوان «چهره حقیقی مصدق/السلطنه» نوشت و در صدد حذف آنان بود. اینان حتی پیشنهاد طرح «ولایت فقیه» در قانون اساسی را به روحانیون داده و مدافع آن بودند که در نهایت ولایت فقیه با حمایت برخی روحانیون در قانون آمد.^{۲۵۵} امید آنان هم خالی شدن میدان از سیاستمداران ملی و دراز شدن دست روحانیون به بقائی و طیفش بود. به این ترتیب باند بقائی مجدداً مشابه دوران ۲۸ مرداد نقش مخرب علیه نهضت ملی را بازی کردند اما در نهایت باز بقائی به قدرت و منزلتی نرسید و حسن آیت هم در مرداد ۱۳۶۰ ترور شد. در عین حال بقائی پس از انقلاب تا مدت‌ها دستگیر نشد و پس از انقلاب باز هم افرادی تلاش کردند جنایت را به افسران بازنشسته و یا دربار و زاهدی محدود و عملاً بقائی را تبرئه کنند. چنانکه نشریه «امید ایران» با مدیریت آقای «علی اکبر صفی‌پور» و سردبیری آقای دکتر «علیرضا نوری‌زاده»^{۲۵۶} این روال را

^{۲۵۰} - قلم و سیاست (۲) از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور، محمدعلی سفری، نشر نامک، چاپ اول ۱۳۷۳/صص ۱۱۲-۱۱۹

^{۲۵۱} - دکتر باقر عاقلی در کتاب شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، دکتر باقر عاقلی، نشر گفتار با همکاری نشر علم، چاپ اول پائیز ۱۳۸۰/ص ۱۵۶، می‌نویسد: «گرچه جو حاکم باعث شد قاتلین و مسببین فاجعه از مجازات مصون بمانند، ولی با گذشت زمان مصائبی بر سر هر

یک از آنان وارد شد که جز انتقام عدل الهی نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد».

^{۲۵۲} - توطئه ربودن و قتل.../ص ۱۰ نقل از کیهان ۱۳۶۰/۰۷/۰۷

^{۲۵۳} - مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۸۱/ص ۲۰۱

^{۲۵۴} - توطئه ربودن و قتل.../صص ۱۰ + ۲۳۳ نقل از اطلاعات ۱۳۶۲/۰۵/۳۰ شماره ۱۷۰۸۲

^{۲۵۵} - نشریه چشم انداز ایران شماره ۲۳، آذر و دی ۱۳۸۲، صاحب‌آقای دکتر حسین رفیعی با عنوان سی خرداد ۶۰؛ نقش آیت-بقائی، صص ۵۷-۵۹ که در آنجا شرحی از این مسائل نگاشته شده البته منابع دیگری هم وجود دارد.

^{۲۵۶} - منابع دیگر نوشته شده آقای دکتر علیرضا نوری‌زاده هم نشان می‌دهند وی گرایش مثبتی به بقائی داشته است. از جمله کتاب «گفته‌ها... در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای» که صرف نظر از محتوای کتاب که به نظر می‌رسد بخشی داستان پردازی است، در صفحه ۱۱ از بقائی تعریف‌های عجیبی و بی‌پایه‌ای شده است.

دنبال و در چندین مقاله دربارهٔ ماجرای قتل افشارطوس تلاش کرده است با داستان پردازی عملاً نقش بقائی در این جنایت را لاپوشانی کند.^{۲۵۷} بقائی هم هر چند به شکل گسسته نقشش در این ماجرا را تکذیب می‌کرد، اما پس از انتشار کتاب «توطئه ربودن و قتل سرلشکر/افشارطوس» عملاً سکوت کرد. حتی آقای «محمد ترکمان» نگارندهٔ آن کتاب در سال ۱۳۶۴ با او ملاقات و به او اعلام کرد اگر بحثی دارد و حقی از او ضایع شده مطرح نماید. اما بقائی گفت بحثی ندارد و سخنانش را قبلاً گفته است.^{۲۵۸} حتی بعد از پخش برنامهٔ تلویزیون انگلیس در سال ۱۳۶۴ مبنی بر دخالت بقائی در قتل افشارطوس، باز هم قدرت نامرئی موجب شد عدالت به سراغ بقائی نرود که شاید دلیل آن دشمنی شدید مدافعان کاشانی با ملیون بود.

ولی در نهایت دست انتقام طبیعت به سراغ بقائی رفت. وی در دی ماه سال ۱۳۶۴ سفری به آمریکا کرد و در آبان ۱۳۶۵ بازگشت و چند ماه پس از آن در فروردین سال ۱۳۶۶ توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد (بابت مسائلی از جمله پروندهٔ قتل افشارطوس بازجوئی شد که البته برای بهانه‌گیری بود چنانکه پس از گذشت چند سال از انقلاب بود اما به هر حال به دام افتاد) و آبان آن سال در زندان وزارت اطلاعات مرد.^{۲۵۹} (مباحث زیادی هست که کشته شد و متأسفانه هنوز اسناد کامل بازجوئی بقائی هم مشابه اسناد خارجی در اختیار پژوهشگران قرار نگرفته تا جزئیات ماجرا روشن شود. البته برخی اسناد بازجوئی وی و اعترافش به آن جنایت در وزارت اطلاعات در برخی مراکز اسنادی جمهوری اسلامی در دسترس عموم هستند اما در این مطلب هیچ استنادی به آن‌ها انجام نشد.) به این ترتیب مردی که روزی مبارز برجستهٔ نهضت ملی بود و می‌توانست جایگاه رفیعی در تاریخ پیدا کند، با بدنامی تمام به عنوان جنایت‌کار و نفاق‌افکن در نهضت ملی در تاریخ مدفون شد. و عجیب است که حتی هنوز هم افراد بسیار اندکی تلاش می‌کنند از بقائی دفاع و نقش او را در آن جنایت کتمان کنند.^{۲۶۰}

^{۲۵۷} - متن مقاله‌های مربوطه این نشریه در کتاب «حافظهٔ تاریخ» (افشارطوس که بود؟ و چگونه کشته شد؟)، ج ۱، حمید سیف‌زاده، ناشر مولف، چاپ اول ۱۳۷۳، صص ۱۳۱-۲۱۶ آمده است.

^{۲۵۸} - /سرار قتل رزم‌آرا، محمد ترکمان، موسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول ۱۳۷۰/ ص ۳۰

^{۲۵۹} - زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، دکتر حسین آبادیان/ ص ۷۱۰

^{۲۶۰} - کسانی هستند که هنوز از بقائی و خط او در ظاهر یا به واقع و به شکل علنی یا تلویحی حمایت کرده و تلاش می‌کنند بقائی را از جنایت قتل افشارطوس مبری کنند. اینان گرایش‌های مختلفی دارند که فعلاً کاری به اهداف آنان نداریم. برخی از یاران قدیم او هستند که آقای «حمید سیف‌زاده» از این دسته قابل ذکر است. آقای دکتر «محمود کاشانی» فرزند آیت‌الله کاشانی هم دشمنی شدیدی با دکتر مصدق و ارادتی به بقائی ابراز می‌کند. آقای «خسرو معتضد» در برنامهٔ تلویزیونی جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد تلقین کند افشارطوس با افسران بازنشسته مرتبط و مثلاً به کمک آنان قصد کودتا داشته است که تلاش تبرئهٔ تلویحی بقائی است هرچند دفاع خاصی از بقائی به عمل نیاورد. همچنین در سال‌های اخیر آقای «مجید تفرشی» که خود را پژوهشگر تاریخ معاصر، بریتانیا و تشیع و سندشناس مستقل معرفی می‌کند، تلاش‌هایی در زمینهٔ بهبود وجههٔ بقائی انجام داده تا جائیکه مقاله‌ای با عنوان: «در باب مشکلات تاریخ نویسی ایرانی و یا به دشمنی برخاستن با قدیسین» (نگاهی به مقاله "قتل افشار طوس و دخالت دکتر بقائی" نوشته آقای دکتر سید حسین [محمد] سیف زاده) در پاسخ آقای «محمد سیف زاده» (آقای محمد سیف‌زاده با آقای حمید سیف‌زاده اشتباه نشود که عملاً به طور کامل در تقابل هستند و آقای محمد سیف‌زاده یکی از وکلای فعال حقوق بشر ایران است) منتشر کرده که پیش از آن آقای محمد سیف‌زاده مقاله‌ای دربارهٔ عملکرد بقائی و قتل افشارطوس نوشته بود. اما آقای تفرشی در پاسخ عملاً دخالت افشارطوس در قتل بقائی را با ابهام مواجه کرده است و آن را فاقد سندیت کافی می‌شمارد.



از آن سو افشارطوس با شهرتی ناخوشایند، سرنوشتی دگر یافت. او از تشکیل سازمان گروه ملی تا هنگام شهادت حدود ۱ سال به نهضت ملی دل سپرد و حدود ۱۷ روز فرماندار نظامی تهران و تنها ۳ ماه رئیس شهربانی دولت ملی بود. اما همین مدت وفاداری صادقانه و شجاعانه به دکتر مصدق موجب شد افتخار دریافت لقب شهید ملی را پیدا کند. ترور او با محکومیت گسترده و همدردی عظیم مردم مواجه^{۲۶۱} و تشییع جنازه او به شکل یک تظاهرات عظیم انجام شد.^{۲۶۲} بگذریم که به دلیل شهادت در راه انجام وظیفه به درجه

سرلشکری مفتخر شد.^{۲۶۳} دکتر مصدق در ۷ اردیبهشت در پیامی به مناسب شهادت افشارطوس نوشت:

"با نهایت تأثر شهادت اسفانگیز افسر رشید و فداکار مرحوم تیمسار سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور را که در راه ایفاء وظیفه و خدمت بوطن و مبارزه با توطئه‌های ضد ملی بوضع ناجوانمردانه‌ای توسط ایادی ناپاک و خائن بکشور شربت شهادت نوشیده است بخاندان داغ‌دیده آن مرحوم تسلیت عرض می‌کنم. شهادت این افسر رشید برای ملت ما ضایعه‌ای فراموش نشدنی است. من خود را در این مصیبت بزرگ با خاندان جلیل افشارطوس سهیم میدانم و با استظهار به عدل الهی و اطمینان باجرایی قانون از خداوند متعال صبر و شکیبائی خاندان شهید فقید را مسئلت می‌دارم.

دکتر محمد مصدق^{۲۶۴}

پس از کودتا دولت تلاش کرد شرایط را تغییر دهد و دشمنی رژیم ولو به شکل نهان با او ادامه داشت. مثلاً در اسفند ۱۳۳۲ مقرر شد به خانواده افسران شهید نشان داده شود، طبیعتاً ابتدا نام افشارطوس هم به عنوان افسر شهید ذکر^{۲۶۵} ولی بعد هیچ نشانی به آنان اعطا نشد و نام آنان هم به میان نیامد.^{۲۶۶} به واقع عملاً ربع قرن نگذاشتند اسم او مطرح شود اما او در دل تاریخ زنده بود و به محض پیروزی انقلاب روال طبیعی مجدداً پی گرفته شد و در ۶ اردیبهشت ۵۸ بزرگداشت او برگزار شد.

^{۲۶۱} - رویدادها و داورى ۱۳۳۹-۱۳۳۹، خاطرات مسعود حجازی/ص ۶۹

^{۲۶۲} - خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۳۴-۱۳۱۰)، سرهنگ ستاد بازنشسته حسینقلی سررشته/ص ۷۸

^{۲۶۳} - توطئه ربودن و قتل.../ص ۲۰۵

^{۲۶۴} - روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۲/۰۲/۰۷، ص ۱

^{۲۶۵} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۱۲/۱۲، ص ۴

^{۲۶۶} - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۱۲/۲۰، ص ۱۲

دکتر «عبدالکریم لاهیجی» در سخنرانی بر سر مزارش اعلام کرد کودتاچیان تلاش کردند نام افشارطوس از تاریخ محو شده و حتی به حدی نسبت به او کینه داشتند که کاری کردند آرامگاه او از حالت عادی خارج شود. اما امروز پس از ۲۵ سال با قهر ملت دیکتاتور سقوط کرد و نام افشارطوس دوباره زنده شد. این تقدیر الهی است که کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند همیشه زنده هستند. بعد هم شرکت کنندگان بر سر مزار افشارطوس رفتند.^{۲۶۷} حتی در روزنامه‌ها از افشارطوس با عنوان سمبل شرف پرسنل شهربانی نام برده شد^{۲۶۸} و خیابانی به یاد او نام‌گذاری شد. البته مدتی پس از انقلاب باز هم دشمنی جناح مذهبی و دوستداران کاشانی به همراه یاران بقائی با پیروان راه مصدق آغاز گردید و یاران کاشانی به قدرت رسیده و یاران بقائی هم تا مدتی تقویت کننده آنان بودند. به این لحاظ تجلیل شایسته این افسر بزرگ هنوز هم انجام نشده است. لازم به ذکر است که آرامگاه این شهید در محل «بیمارستان شهدای تجریش» فعلی قرار داشت. این محل در زمان شهادت او بخشی از مقبره خانوادگی افشارطوس و در باغ شهرداری بود.^{۲۶۹} متأسفانه پس از انقلاب حتی آن بیمارستان را به نام افشارطوس نام‌گذاری نکردند! از آن دردآورتر این که چند سال پیش سنگ مزار او درآورده شده و مزارش محو گردید.^{۲۷۰} (چند سال پیش مشابه این کار با مزار سرگرد سخائی در کرمان هم انجام شد.) به هر روی طبیعی است دوستداران کاشانی هم نظر مثبتی به مبارزان ملی نداشته باشند یا حداقل ارزشی برای آنان قائل نگردند.

با تمام این شرایط در نهایت هیچ کس نتوانست مانع نیک‌نامی افشارطوس گردد. او می‌توانست به سان دفتری^{۲۷۱} با کودتاچیان سازش کرده و بعد از کودتا به مقام و مال برسد. هرچند احتمالاً پس از مدتی توسط همان‌ها دچار مشکل و بعداً در انقلاب گرفتار و مجازات می‌شد. شاید هم در بهترین حالت مدتی در قدرت بود و بعد کنار گذاشته شده و پس از مدتی دیده از جهان فرومی‌بست. ولی در هر حال برای همیشه نامش به عنوان یک خائن در تاریخ ثبت می‌شد. در آن صورت سوابق او در مازندران هم خیلی پررنگ و تکرار می‌شد. ولی او در بازی روزگار نیک‌نامی را برگزید و تاریخ قضاوت درباره او را محدود به ۳ ماه دوران ریاستش بر شهربانی دولت ملی کرد. در نتیجه نامش در تاریخ صرفاً با عنوان رئیس شهربانی شهید دولت ملی ثبت و

^{۲۶۷} - کیهان ۱۳۵۸/۰۲/۰۷

^{۲۶۸} - کیهان ۱۳۵۸/۰۲/۰۶

^{۲۶۹} - کیهان ۱۳۳۲/۰۲/۰۶ که تصویر آن در صفحه ۲۲۵ کتاب *توطئه ربودن و قتل...* درج شده است.

^{۲۷۰} - نگارنده شخصاً به آنجا رفت و این مسئله را مشاهده کرد. علاوه بر آن رجوع شود به مقاله «[استخوان‌هایی که دور انداخته شد/ روایتی تلخ از](#)

«نا» آرامگاه رئیس شهربانی دوره مصدق»، امید ایرانمهر

^{۲۷۱} - نقطه مقابل افشارطوس سرتیپ «محمد دفتری» فرزند برادرزاده دکتر مصدق بود (دکتر مصدق و «راه مصدق»، دکتر منصور بیات‌زاده، نشر اینترنتی ۱۳۸۴/ص ۲۸) که روز ۲۸ مرداد با سوءاستفاده از نسبت فامیلی با دکتر مصدق و ابراز وفاداری (خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، دکتر کریم سنجابی/ ص ۱۵۹) و البته به دلیل شرایط بسیار بحرانی تهران، رئیس شهربانی کشور شد ولی به دولت ملی خیانت کرد. وی هنگام بازگشت شاه خود را به پای شاه انداخت (جنبش ملی شدن صنعت نفت/ ایران و کودتای ۲۸ مرداد/ ۱۳۳۲، سرهنگ غلامرضا نجاتی/ ص ۴۶۹) اما بعد از مدتی به جرم دزدی در همان رژیم شاه به محاکمه کشیده شد. (مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر/ ص ۹۶) مدتی بعد هم درگذشت و از همه بدتر نامش با خیانت به دولت ملی در تاریخ ثبت شد.

تاریخ گذشته او را عملاً نادیده گرفت. بدین سان افشارطوس نه تنها در صف نیک‌نامان و خادمان وطن که در ردیف شهدای بزرگ راه استقلال و آزادی ایران ماندگار و جایگاه کم‌نظیری یافت. او همچنین این افتخار را یافت که نخستین شهید برجسته از بزرگان دولت مصدق و حتی کل ملیون باشد. (شهدای ۳۰ تیر پیش از او به افتخار شهادت در راه نهضت ملی رسیده بودند اما هیچ یک در جایگاه و نقش افشارطوس نبودند) حتی بعضاً از او با لقب «سردار رشید نهضت ملی ایران» نام برده می‌شود. هرگاه هم به کودتای ۲۸ مرداد و توقف دموکراسی در ایران اشاره شود، معمولاً از افشارطوس نیز یاد شده و شهادت او را به عنوان یکی از اصلی‌ترین دلائل تضعیف دولت مصدق نام می‌برند. روزی هم خواهد رسید که نام او به شکل بسیار برجسته‌تری مطرح گردد.

چنین منزلتی را تاریخ به ارزان به کسی نمی‌بخشد و گرچه نسبت فامیلی افشارطوس با مصدق در پیشرفت او تأثیر داشت، اما او با اعطای خونس در راه استقلال و آزادی ایران به این مقام رسید. در همان دوران افسران درستکار و سالم دیگری بودند اما آنان که جسارت و شرافت افشارطوس را داشته باشند، اندک بودند. همان شرافت افشارطوس که مانع دزدی او در املاک شمال و بعداً مانع رشوه دادن و رشوه گرفتنش بود، موجب شد از میانه راه عمر مسیر دیگری در پیش گرفته و به دنبال منسجم کردن افسران ملی باشد. همان شرافت و جسارت موجب شد قاطعانه از دولت ملی دفاع کند. همان رویه سبب شد کودتاچیان به دنبال حذف او باشند و در نتیجه همان رویه سبب شد گرچه در میانه راه عمر درگذرد، اما نامش در تاریخ با عنوان یک افسر ملی شهید و کم‌نظیر ثبت گردد.

خلاصه و خاتمه سخن پیرامون شهید افشارطوس

سرلشکر شهید «محمود افشارطوس» افسری بسیار فعال و توانا بود که شهرت ناخوشایندی در املاک سلطنتی مازندران داشت زیرا در آنجا عامل مقداری از ظلم‌های رضاشاه به مردم بود. البته خودش اهل سوءاستفاده شخصی و مال‌اندوزی و حتی رشوه گرفتن و رشوه دادن نبود. وی دارای یک نسبت فامیلی با دکتر مصدق بود و بعدها به نهضت ملی گرایش یافت. از اوایل سال ۱۳۳۱ تلاش کرد جمعی از افسران درستکار در حمایت از نهضت ملی با نام «سازمان گروه ملی» متشکل گردند. خودش هم از اول بهمن ۱۳۳۱ رئیس شهربانی کل کشور در دولت مصدق شد. وفاداری او به مصدق بسیار قاطع بود چنانکه در ماجرای ۹ اسفند کاملاً مدافع مصدق بود.

کودتاچیان هم روی او حساس شدند و دکتر مظفر بقائی کرمانی ابتدا با او طرح دوستی ریخته و اعتماد او را جلب کرد و به بهانه بهبود ارتباطات خودش با دکتر مصدق، افشارطوس را به جلسات مخفی کشاند. بعد با کمک برخی افسران بازنشسته طرح ربودن و قتل او را اجرا کردند که منجر به شهادت افشارطوس در ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲ شد. در این ماجرا شاه دخالتی نداشت ولی این توطئه بخشی از توطئه وسیع‌تر برای ترور چند تن دیگر از بزرگان دولت مصدق و عملاً بخشی از کودتا بود که با

قاطعیت و پیگیری دولت شکست خورد. ولی در عین حال ضربه‌ای به روحیه ملیون و به خصوص افسران ملی زد و موجب تضعیف موقعیت دولت مصدق از نظر نظامی و اطلاعاتی شد. گرچه باید گفت پس از دشمنی آمریکا و شاه با نهضت ملی، توطئه‌ها به حدی وسیع و وضع ارتش شاهنشاهی به حدی مشکل داشت که وجود افشارطوس هم قادر به حفظ دولت مصدق نبود. ضمناً این جنایت و اتحاد بعدی امثال کاشانی و مکی با بقائی به طور روشن نشان داد عامل اصلی اختلافات دکتر مصدق با برخی هم‌زمان سابق جبهه ملی در چیست و چه کسانی خیانت‌کار بودند.

با این تفاسیر دل‌سپردگی افشارطوس به نهضت ملی در همان مدت کوتاه حدود ۱ سال موجب شد تاریخ سابقه ناخوشایند او را کنار گذاشته و عملاً کارنامه او را منحصر به همان ۳ ماه ریاست شهربانی دولت ملی کند. بدین ترتیب نام نیک او به عنوان رئیس شهربانی شهید دولت ملی و حتی اولین شهید برجسته نهضت ملی ایران در تاریخ به ثبت رسید. اکنون بیش از ۶۰ سال از آن دوران گذشته و آن نسل در سینه خاک خفته‌اند. از یک سو ننگ برای عاملان این جنایت و به خصوص بقائی هنوز بر تاریخ سایه افکنده و از سوی دیگر نام نیک افشارطوس در تاریخ زنده است و حتی از او با لقب «سردار رشید نهضت ملی ایران» نام می‌برند. پس سرنوشت آن نسل باید درس عبرت کسانی باشد که چند صباحی دیگر به نزد پدران می‌روند. از این میان برخی این بخت را دارند که ولو با سوابق ناخوشایند، از میانه راه عمر تغییر جهت داده و از فرصت‌های استثنائی که تاریخ در اختیارشان می‌گذارد، بهترین بهره‌برداری را انجام داده و در تاریخ نیک‌نام گردند. افشارطوس با اعطای خونش در راه استقلال و آزادی ایران از این دسته بود.

حمیدرضا مسیبیان (Hamosaieb@yahoo.com)

کرمانشاه- ۱ بهمن ۱۳۹۴ (ویرایش دوم)